رسالهٔ شریفهٔ

منتخب الرسائل

مطابق است با فتاوي فقیه أهل بیت عصمت

آیة الله العظمی

حضرت

آقاي اقا سید محسن طباطبائي

حکیم نجفي

مد ظله علی رؤوس المسلمین

﴿ چاپ دهم ﴾

مطبعة النجف - النجف

۱۳۷۷ هـ

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله والصلاة والسلام على رسوله وعترته الطيبين وأمناء الله (اما بعد) نظر باينكه رسالهٔ شريفهٔ « منتخب الرسائل فتاوى آية الله مرحوم آقا سيد محمد كاظم طباطبائي يزدي قدس سره نسبت بفارسي زبانها رسالهٔ مختصر جامع سهل التناول ومشتمل بر اصول دين ومهمات احكام ومسائل فرعية بود وبحواشي اين جانب محسن بن سيد مهدي طباطبائي حكيم نجفي بچاپ رسيده بود اينك باستدعاي جمعي از مؤمنين نظريات وفتاوي خود را داخل در متن آن نمودم تا براي مراجعين سهلتر بوده باشد پس عمل باين رسالهٔ كريمه صحيح ومجزي است انشاء الله تعالى وان مشتمل است بر دو مقصد .

« مقصد أول »

در اصول دين با اشاره بأدلهٔ واضحهٔ آن بطوريكه بر هر عامي روشن شود وقبل از شروع در آن بدانكه هر ذي شعوري بمجرد تفكر در وجود خود يا سـاير مصنوعات مي يابد كه مصنوع بخودي خود موجود نشده بلكه صانع قادر حكيمي كه مستجمع جميع صفات كمالية ومنزه ومبرا از صفات نقص واحتياج ميباشد او را ايجاد فرموده ومتصور ومعقول نيست كه أو هم مخلوق ديگري باشد وإلا تسلسل لازم ميايد پس هر مصنوعي دليل است بر وجود صانع ودر اثبات توحيد

ویگانگي وبيهمتائي حضرت صانع اکتفاء مینمائیم بچند دلیل که بفهم
عوام نزدیك باشد بدانکه اصول دین پنج است (أول) توحید وان
اعتقاد به یگانگي خداوند عز شأنه میباشد بشش دلیل (أول) انکه
اگر اورا شریك میبود بسبب آن شریك عالم فاسد میشد (دویم) انکه
شرکت نقص خدائي میباشد ونقص در خدا نیست (سیم) انکه پیغمبران
تمام از نزد خداي واحد آمدند واخبار بوحدانیت او نمودند اگر
خداي دیگر بود اظهار حیوة مینمود (چهارم) بر فرض تعدد یکي از انها
اگر قادر باشد بر دفع دیگري دفع آندیگر خدائي اورا کامل مینماید
پس باید دفع او را نمود واگر نتواند خداي عاجز خدا نیست (پنجم)
خداوند پیغمبران فرموده که شریك ندارم اگر دروغ گفته دروغ
نقص است وخدا ناقص نیست واگر راست گفته مطلب ثابت است
(ششم) انکه میان دو چیز فاصله باید باشد تا دو بودن متحقق شود
ولازم میاید ان فاصله هم قدیم باشند وحال انکه ادعاء آن نشده واگر
ادعاء آنهم بشود تسلسل لازم میاید وان محال است (واما) صفات
ثبوتیهٔ ذاتیهٔ خداوند که عین ذات اوست پس علماء هشت سفت ذکر
کرده اند ومرجع آنها چند صفت است (أول) قدرت (دوم) علم
(سیم) حیوة (چهارم) ازلي که همیشه بوده (پنجم) ابدي که همیشه
خواهد بود وبقیهٔ صفات أومرجع ان بعلم وقدرت است وبعضي ازصفات
افعال اوست مثل خالقیت ورازقیت ودلیل بر ثبوت این صفات آنستکه
اینها صفات کمالیه است وخدا کامل است (واما) صفات سلبیه که خداوند
عالم از انها منزه ومبرا است چند صفت است چنانچه علماء ذکر نموده اند

(أول) مرکب بودن (دویم) جسم یا جوهر یا عرض بودن (سیم) دیدني بودن (چهارم) محل حوادث بودن (پنجم) شریك داشتن (ششم) احتیاج داشتن (هفتم) معاني یعني زائد بودن صفات ذاتیهٔ او بر ذاتش تعالی الله عن جمیع ذلك علواً كبیراً زیرا كه اینها صفات نقص است وخدا منزه از آنست (دویم) نبوت بدانكه أفراد انسان معاش انها منتظم نخواهد شد مگر بمشاركت واجتماع كه معاون یكدیگر باشند در رفع احتیاجات خودشان ومعاونت حاصل نمیشود مگر بمعامله نمودن با یكدیگر ومعامله واقع نخواهد شد مگر از روي قانون عدل صحیح از جانب حق سبحانه وتعالی چراكه اگر واگذار نماید أمر قانون را بخلق هر كسي بحسب رأي سخیف خود اختیار طرفي را خواهد نمود ونظام عالم مختل خواهد شد پس بر حضرت حق سبحانه وتعالی متعین است كه وضع قوانین عدل نموده وبواسطهٔ انسان كامل كه از جنس خلق باشد ان احكام را بخلق برساند كه بتواند با او الفت گرفته وتعلم آن قانون واحكام را از او بنمایند وباید انشخص كامل ومعصوم از خطا باشد وبمعجزات وآیات بینات اثبات پیغمبري خود را بر خلق نماید تا اذعان واعتقاد بنبوت او نموده او را در آن احكام تصدیق كنند یا آنكه مخبر صادقي أخبار بنبوت او نماید پس بدانكه از زمان حضرت آدمؑ تا زمان حضرت محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف خاتم النبیین صلی الله علیه وآله وعلیهم أجمعین صد وبیست وچهار هزار پیغمبر مبعوث شدند از جانب حق سبحانه وتعالی وبشارت مقدم مبارك خاتم الأنبیاء صلی الله علیه وآله را بخلق دادند ودین آنحضرت

باقیست الی یوم القیامه ونبوت آنحضرت ثابت است بشش دلیل (أول) آنکه باتفاق کافر ومسلم آنحضرت شاکردي استادیرا نفرموده ودرس نخوانده وننوشته واز آنحضرت وأوصیاء او در هر علمي فرمایشاتي صادر شده که بي تعلیم معلم محـال عادي میباشد وصادر شدن این خرق عادات از ایشان معجزهٔ واضحه است (دویم) آنکه در کتابهاي آسماني مکرراً بشارت بقدوم مبارك آنجناب داده شده چنانچه در آیات شریفهٔ قرآن بیان فرموده واگر در آنها نبود خصم آنجناب که یهود ونصاری بودند تکذیب او را مینمودند واگر این معنی را تکذیب نموده بودند بایست بتواتر بما میرسید وحال آنکه نرسیده (سیم) معجزات وخوارق عادات که بتواتر از آنحضرت صادر شده وبما رسیده مثل شق القمر وتسبیح سنك ریزه در کف مبارك آنجناب وأمثال آن از معجزاتي که در کتب ثبتست (چهارم) آنکه قرآني از جانب خداوند آورده که فصاحت وبلاغت آن عاجز نموده فصحاء عرب را که در قرآن در مقام تحدي فرموده ﴿ فاتوا بسورة من مثله ﴾ وهمه فصحاء عرب در مقام معارضه بر آمدند وعاجز شدند (پنجم) آنکه کمالاتي واخلاقي از آنجناب بتواتر رسیده که داراي انها مستحق پیغمبریست وزمان آنحضرت زمان طغیان کفر بوده وقاعدهٔ لطف اقتضاء مینمود که مثل او مرسل بسوي خلق شود (ششم) انکه اگر پیغمبر نبود بر خداوند عالم لازم بود که شخصي را بگمارد که بطریق علمي کذب اورا واضح نماید زیرا که مقتضاي حکمت اینستکه شخص حکیم عالم قادر علی الاطلاق بغلبه وقوه یا بطریق علمي دفع مفسد دین را بنماید (سیم) معاد

جسماني است كه تمام خلق با همين بدن عنصري روز قيامت محشور ودر موقف حساب خواهند آمد بشش دليل (أول) انكه ظلم در بني آدم بسيار است وغالباً جزاء انها در دنيا داده نميشود اگر روز جزائي نباشد كه داد مظلوم را از ظالم بگيرد لازم ميايد كه خداوند عالم سبب ظلم شده باشد وظلم بر خداوند جل شأنه قبيح است (دويم وسيم) آنكه خداوند حكيم تكليف فرموده بنده گانش را باموري چند ووعده ثواب ووعيد از عقاب فرموده وچون كه ان ثواب وعقابها بالعيان در دنيا نيست بايد روز جزائي باشد وإلا لازم ميايد تساوي مطيع وعاصي واين قبيح است وايضاً كذب لازم ميايد (چهارم) آنكه اتفاق أهل هر ملت حقه بر ان شده (پنجم) آنكه اگر روز جزا نبوده باشد وبيان نشده باشد خلق بظلم عالم را فاسد مينمايند (ششم) آنكه بعد از ثبوت نبوت خاصه حضرت رسول (ص) بنصوص متواتره در قرآن بيان ان نموده (چهارم) عدل است وبعضي انرا أصل مذهب شمرده اند بشش دليل (أول) آنكه ظلم قبيح است وبر خدا روا نيست (دويم) آنكه ظلم نمودن بجهت احتياج واقع ميشود وخدا محتاج نيست (سيم) آنكه خداوند جل شأنه خود منع از ظلم فرموده چگونه خود ظلم مينمايد (چهارم) آنكه در كتابهاي منزله إخبار بعدل خود فرموده (پنجم) آنكه نظم آفرينش عالم اقتضاء عدل او را مينمايد (ششم) آنكه باحتمال ظلم رفع اعتماد ميشود از صدق او (پنجم) إمامتست كه او را هم بعضي أصل مذهب شمرده اند وهمان برهاني كه ذكر شد در اثبات نبوت مطلقه واحتياج خلق بأنبياء جاريست در اثبات ولايت مطلقه ولزوم نصب إمام

از قبل حق سبحانه وتعالی برای ابقاء دین حضرت خاتم الأنبیاء (ص) واتمام حجت بر خلق وبیان أحکام إلهیه وهم در اثبات لزوم عصمت إمام وبقاء او الی یوم القیامة (وإمامت) خاصهٔ دوازده إمام (ع) که (أول) أمیر المؤمنین علی (ع) (دوم) إمام حسن (سوم) إمام حسین (چهارم) إمام زین العابدین (پنجم) إمام محمد باقر (ششم) إمام جعفر صادق (هفتم) أمام موسی الکاظم (هشتم) إمام رضا «نهم» إمام محمد تقی «دهم» إمام علی النقی «یازدهم» إمام حسن عسکری «دوازدهم» إمام عصر منتظر أرواح العالمین فداه وعجل الله تعالی فرجه وجعلنا من أنصاره بوده باشند ثابت میشود بپنج دلیل «أول» باتفاق شیعه وأهل سنت حضرت رسول (ص) فرموده که خلیفهٔ بعد از من دوازده نفر میباشند وهر کس غیر از انها اظهار این أمر نموده باین عدد نبودند وهمچنین معصوم نبودند وعصمت أئمهٔ طاهرین نزد تمام مسلمین محل کلام نیست مگر فرقهٔ ضالهٔ خوارج لعنهم الله که عناد انها واضح است «دوم» آنکه هر یك از ایشان ادعاء إمامت نموده اند قطعاً وعصمت انها مانع از دروغ گفتن ایشان است علاوه برآنکه کمالات وحالات وعبادات ومکارم أخلاق ومحامد صفات ایشان که بتواتر رسیده مقتضی صدق ایشان است «سیم» علومیکه از ایشان رسیده بی تعلیم از خارج بوده وان خرق عادتست «چهارم» آنکه از حضرت رسول الله (ص) نصوص متواتره بامامت ایشان باسمائهم وصفاتهم رسیده چنانچه در کتب مبسوطه مسطور است «پنجم» آنکه معجزات متواتره از هر کدام ازانها نقل شده که نیز در کتب مفصله مسطوراست

﴿ مقصد دویم ﴾

در فروع دین است وان أحکام عبادات ومعاملات وفرائض وسیاسات است وتفصیل أحکام انها در کتب ورسائل مفصله مسطور است وعمدهٔ غرض دراین وجیزه اقتصار بر مهات أحکام عبادات ومعاملات ومواریث است که غالباً مورد ابتلاي عامهٔ ناس میباشد وتتمهٔ أحکام موکول بکتب مبسوطه است واین وجیزه مشتمل است بر سه منهج .

منهج أول

در أحکام عبادات است ودر ان چند مطلب است وقبل از شروع در ان باید دانست که أصل وجوب تقلید در حق غیر مجتهدین تقلیدي نیست پس باید خود مقلد بدلیل عقلي قطعي انرا بداند وبر أحدي مخفي نیست که اگر اجتهاد بر تمام خلق واجب عیني باشد نظام معاش مردمان مختل میشود بلکه وجوب اجتهاد نسبت ببعضي از خلق مستلزم تکلیف ما لا یطاق ونسبت ببعضي موجب عسر أکید وحرج شدید است وحال آنکه خداوند جل شأنه سختي را ازاین امت مرحومه برداشته چنانچه وجوب عمل باحتیاط در حق عوام مستلزم آنست پس طریق عوام منحصر بتقلید است ومناسب است مهات مسائل تقلید بیان شود در چند مسئله ﴿ مسأله ﴾ بدانکه شخص مکلف یا مجتهد است یعني صاحب قوهٔ استنباط أحکام شرعیه از مدارک مقررهٔ انها یا صاحب قوة مزبوره نیست چه عامي محض باشد یا مشتغلي که هنوز

بحد استنباط نرسیده پس اگر مجتهد باشد عمل میکند باجتهاد خود وإلا باید تقلید کند یا احتیاط و براي مجتهد هم جایز است در عمل خود احتیاط کند چه فعلا اجتهاد کرده باشد در ان مسئله یا نکرده باشد واگر در بعض مسائل قوه استنباط داشته باشد که او را متجزي میگویند میتواند در خصوص ان مسائل عمل باجتهاد خود کند ودر انچه قوه ندارد حال أو حال غیر مجتهد است که باید عمل کند بتقلید یا باحتیاط ﴿ مسئله ﴾ بدانکه أقوی جواز عمل باحتیاط است چه براي مجتهد چه مقلد چه در شبهات حکمیه چه موضوعیه چه احتیاط مستلزم تکرار عمل باشد یا نباشد ﴿ مسئله ﴾ بدانکه احتیاط چند قسم است زیرا که گاهي احتیاط مقتضي فعل عملي است مثل آنکه حکم عملي مردد باشد ما بین وجوب وغیر حرمت از استحباب یا اباحة یا کراهت پس در این صورت مقتضاي احتیاط آوردن آن عمل و گاهي احتیاط مقتضي ترکست مثل انکه عمل مردد باشد ما بین حرام وغیر واجب و گاهي احتیاط مقتضي جمع است مثل انکه نداند نماز را قصر باید بخواند یا تمام و گاهي مقتضي تکرار است مثل آنکه نداند أمر فلاني شرطست یا مانع پس باید یکمرتبه عمل را با آن أمر بجا آورد ویکمرتبه بدون ان ﴿ مسئله ﴾ درمواردیکه احتیاط ممکن نیست معین است اجتهاد یا تقلید مثل دوران أمر ما بین وجوب چیزي وحرمت آن یا شرطیت چیزي ومانعیت آن در عمليکه قابل تکرار نیست ومثل مالیکه مردد باشد ما بین دو صغیر یا دو مجنون یا بین صغیر ومجنون ونحوانها ﴿ مسئله ﴾ بدانکه تمیزدادن عامي موارد احتیاط را در بسیاري مقامات در نهایت صعوبت است زیرا که گاهي مختلف

میشود باختلاف حالات وکیفیات مثلا جواز وضوء وغسل بآب مستعمل
در رفع حدث اکبر محل خلاف است وبحسب ظاهر احوط ترك آنست
لکن این در وقتي است که آب دیگري که خالي از نقص باشد داشته
باشد اما اگر آب أو منحصر باشد بان وخاط تیمم هم نداشته باشد أحوط
وضوء گرفتن بهمان آب است چنانچه هر گاه خاك هم داشته باشد
أحوط جمع ما بین وضوء بان آب وتیمم است وهم چنین احتیاط
از جهتي معارض میشود باحتیاط از جهت دیگر مثل انکه در
شك باینکه تسبیحات أربعه را سه مرتبه باید گفت یا یکدفعه
کافي است که احتیاط در سه مرتبه گفتن است لکن در صورتیکه
وقت مضیق باشد سه مرتبه خواندن ان مستلزم وقوع قدري
از نماز است در خارج وقت دو احتیاط تعارض میکنند وترجیح
أحد احتیاطین براي عامي میسر نیست بلکه مشقت معرفت
موارد احتیاط کمتر از زحمت اجتهاد نیست لذا متعین است بر او
در امثال این موارد تقلید کند ﴿ مسئله ﴾ تقلید علی الأقوی
عبارت است از عمل کردن بقول مجتهد وبدون عمل محقق نمیشود
﴿ مسئله ﴾ طفل ممیز هر گاه تقلید کند صحیح است پس اگر
قبل از بلوغ مجتهدش بمیرد میتواند بر تقلید او باقي بماند
چنانچه در حال حیوة او نمي تواند عدول بدیگري کند قبل از
بلوغ یا بعد از ان در جائی که مقلد بالغ نمیتواند عدول کند
﴿ مسئله ﴾ مجتهدي که تقلید او را میتوان کرد باید جامع الشرائط
باشد که إمام زمان علیه السلام اذن داده باشد در رجوع باو

بطريق خصوص يا عموم واذن بطريق خصوص در زمان غيبت كبرى نيست لكن اذن عموم موجود است چنانچه در توقيع مبارك فرموده « واما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواة أحاديثنا فانهم حجتي عليكم وأنا حجة الله عليهم » ودر أحاديث ديگر فرموده اند « الراد عليه كالراد علينا والراد علينا كالراد على الله تعالى وهو على حد الشرك بالله » ونيز از حضرت عسكري عليه السلام منقول است كه فرموده اند « واما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدينه مخالفاً لهواه مطيعاً لأمر مولاه فللعوام ان يقلدوه » ﴿ مسئله ﴾ أقوى جواز بقاء بر تقليد ميت است ولي جايز نيست ابتداءاً تقليد ميت نمايد ﴿ مسئله ﴾ هر گاه عدول كرد از تقليد مجتهد ميت بمجتهد حي جايز نيست دوباره عود بتقليد ميت وهمچنين جايز نيست عدول از تقليد مجتهد زنده بديگري مگر در صورتيكه دويمي أعلم باشد ﴿ مسئله ﴾ تقليد أعلم با امكان واجب است على الأقوى وهر گاه أعلم را نشناسد واجب است فحص كند در صورت علم باختلاف در فتوي تا پيدا كند ومرجع در تعيين او أهل خبره واستنباط ميباشند ومراد از أعلم كسي استكه استنباط او از ديگران بهتر باشد باينكه مدارك مسئله را بهتر بداند ﴿ مسئله ﴾ معتبر است در مجتهد براي صحت تقليد كردن از او چند چيز « أول » بلوغ « دويم » عقل « سيم » ذكوريت « چهارم » اثنى عشري بودن « پنجم » عدالت « ششم » طهارت مولد « هفتم » حفظ

أو از متعارف کمتر نباشد « هشتم » اجتهاد « نهم » حیوة
پس ابتداءً تقلید میت نمیتواند نمود بلی اگر در زمان حیوة او
تقلید نموده واجب است بعد از مردن او بر تقلید او باقی
بماند اگر أعلم باشد وإلا رجوع بحي نماید. اگر حي أعلم باشد
واگر مساوي با میت باشد مخیر است وأولی عدول است « دهم »
آنکه مجتهد أعلم بالفعل باشد « یازدهم » آنکه مقبل بر دنیا نباشد
یعني همت أو مصروف نباشد در اوضاع دنیویه زائد بر متعارف
﴿ مسئله ﴾ ثابت میشود مجتهد بودن بعلم حاصل از اختبار یا از
شیاع وبشهادة عدلین وهم چنین أعلمیت بلي کفایت میکند مطلق
مظنهٔ باعلمیت هر گاه متمکن از علم نباشد بلکه هر گاه ممکن
نباشد تعین دادن أعلم ما بین چند نفر ویکي از آنها محتمل الأعلمیه
باشد باین معنی که علم داشته باشد که اینها یا مساویند یا او أعلم است
در این صورت معین است تقلید او ﴿ مسئله ﴾ هر گاه مقلد فتواي
مجتهدش را در همهٔ أحکام نمي داند اما یقین دارد باینکه عملیکه میکند
اجزاء وشرائطش را بجا مي آورد ومنافیات آن را ترک میکند أقوی
صحت آن عمل است اگر چه أحوط اعادهٔ آنست ﴿ مسئله ﴾ احتیاط
مطلق را جایز است رجوع بغیر نماید با مراعات الأعلم فالأعلم وبهتر عمل
باحتیاط است ومخالفت احتیاط مستحبي جایز است ومستحبي بودن
احتیاط معلوم میشود باینکه قبل از آن یا بعد از آن فتوی داده باشد
وبگوید لکن احوط کذا یا وأحوط کذا یا أحوط وأولی کذا است
وإلا احتیاط مطلق است .

مطلب أول

در طهارت است وآن یا از حدث است یا از خبث وطهارت از حدث یا با آب است یا بخاك وطهارت بآب وضوء وغسل است وطهارت بخاك تیمم است وبراي نماز وامثال آن گاهي وضوء كافي است واحتیاج بغسل وتیمم نیست وگاهي غسل تنها كافي است وگاهي وضوء وغسل هر دو لازم است وگاهي وضوء وتیمم وگاهي غسل وتیمم باید بجا آورد وگاهي محتاج بهیچ كدام نیست اما جائیكه وضوء تنها كافي است پس وقتي استكه میخواهد نماز ونحو آن بجا آورد وموجبات غسل براي او رو نداده ومانعي از استعمال آب ندارد بتفصیلي كه مي آید وهنوز وضوء نگرفته یا گرفته ویكي از مبطلات آن باطل شده اما جائي كه غسل تنها كافي است پس براي كسي است كه جنب باشد ومانعي از غسل كردن نداشته باشد اما جائیكه غسل ووضوء هر دو لازم است پس جائي استكه موجبات غسل غیر از جنابت براي او روي دهد ومانعي از استعمال آب نداشته باشد ودر این صورت بهتر اینست أول وضوء بگیرد بعد غسل كند اما جائیكه وضوء وتیمم هر دو لازم میشود پس وقتي استكه موجبات غسل غیر جنابت براي او رو داده ومانع از غسل دارد وبتواند وضوء بگیرد أحوط وضوء گرفتن است وتیمم بدل از غسل هم بجا آورد چنانچه هرگاه از وضوء گرفتن هم مانع دارد دو تیمم كند یكي بدل از وضوء بنا بر أحوط ودیگري بدل از غسل ونیز از جائیكه وضوء وتیمم هر دو لازمست، از باب احتیاط

در بعض صور جبیره است وأحوط جمع ما بین هر دو است در رمدي
که بتواند ما عداي چشم از صورت را بشوید وچشم را جبیره کند
بلي اگر علاوه بر خود چشم یا موضع جرح وأطراف متعارفه ان قدر
معتد به از أعضاء صحیحه را نیز نمیتواند بشوید وآب هم مضر بآن
است تیمم معین است واگر حائلي در اعضاء وضوء یا غسل باشد غیر
از جبیره مانند قیر ونحو آن که رفع آن تمکن نباشد کافي است شستن
روي ان در وضوء یا غسل وتیمم واجب نیست اگرچه أحوط
است نیز اما جائیکه تیمم تنها کافي است پس وقتي استکه موجب
وضوء تنها رو دهد واز وضوء مانع داشته باشد وتفصیل آن خواهد
امد چنانچه اگر جنب باشد ومانع از غسل داشته باشد اکتفا نماید
بیك تیمم بدل از غسل بلي اگر در اینصورت تیمم بجا آورد ونماز
کرد بعد محدث شد بحدث أصغر ما دامیکه مانع از غسل او باقي است
براي نمازهاي بعد أقوی آنستکه وضوء تنها کافي است اگرچه
أحوط در صورت تمکن از وضوء جمع ما بین تیمم ووضوء است ودر
صورت تعذر از وضوء اکتفاء بیك تیمم بقصد ما فی الذمه نماید وأحوط
از ان دو تیمم است یکي بدل از وضوء ودیگري بدل از غسل اما جائیکه
نه غسل لازم است ونه وضوء ونه تیمم پس براي نماز میت وتفصیل
أحکام انها در چند مقصد ذکر میشود .

﴿ مقصد أول ﴾

در وضوء است بدانکه حقیقت وضوء چهار چیز است « أول »
شستن روي از رستنگاه موي سر تا زنخ بحسب طول وآنچه را

فرا گیرد انگشت ابهام ووسطی بحسب عرض « دویم » شستن دو از دست مرفق تا سر انگشتان « سیم » مسح پیش سر با رطوبت کف دست از تری آب وضوء بقدري که مسماي مسح بعمل آید « چهارم » مسح دو پا برطوبت کف دست از سر انگشت پا تا بیخ پا که مفصل است بنا بر أحوط از عرض، بقدر مسمی « وشرائط وضوء چند چیز است » « أول » نیت ومعتبر است در آن قصد قربت وآن اینستکه آنرا بجهت خدا بجا آورد بجهت امتثال أمر او واما تحصیل ثواب یا خوف از عقاب یا امثال انها از غایات دیگر که راجع بخدا باشد از غایات امتثال امر است نه در عرض آن وشرطست استدامهٔ آن نیت تا آخر وضوء بلي هر گاه در بین وضوء قصد بیرون رفتن از آن نموده یا مترددشد در آن وقبل از خشك شدن اعضاء سابقهٔ دو باره عود کرد بنیت أول ومفسد دیگر بعمل نیامده تمام کند وضوء را از انجا که قصد بیرون رفتن نموده یا متردد شده صحیح است « دویم » پاك بودن آب وضوء « سیم » مباح بودن آن ودر حکم نجس وغصبي است هر گاه مشتبه بان شود ومحصور باشد بلي اگر مطلع شود بر غصبي بودن آب بعد از فراغ از وضوء آن وضوء صحیح است ولیکن عوض آن آب را بصاحبش رد کند بخلاف انکه اگر مطلع شود بنجس بودن آب بعد از وضوء که باطل است وهمچنین است هر گاه مطلع شود بمضاف بودن آن « چهارم » مطلق بودن آب پس وضوء بآب مضاف باطل است بلي اگر آب مطلق مشتبه شود بآب مضاف وآب دیگري هم نباشد واجب است از هر کدام یك وضوء

بگیرد بخلاف آنکه اگر آب مباح مشتبه شود بآب غصبي که باید
تیمم کند وهر گاه آب پاك مشتبه شود بآب نجس وآب دیگر هم
نداشته باشد أقوی تعین تیمم است وبا عدم انحصار وضوء بآب دیگر
لازم است وهمچنین در غسل « پنجم » انکه آب وضوء مستعمل
در رفع نجاست نشده باشد اگر آب قلیل باشد پس غسالهٔ استنجاء
اگرچه با شرائطش پاك است لکن وضوء بآن صحیح نیست «ششم»
پاك بودن اعضاء وضوء وکفایت میکند پاك بودن هر عضوي قبل
از شروع در آن علی الأقوی « هفتم » مباح بودن محل ریختن آب
وضوء بلکه فضاء وضوء علی الأحوط واما مباح بودن مکان متوضي
وظرف آب شرط در صحت وضوء نیست « هشتم » ظرف آب وضوء
از طلا ونقره نباشد علی الأحوط « نهم » مانع از استعمال آب نداشته
باشد که تکلیف تیمم یا جبیره است « دهم » ترتیب که أول روي را
بشوید وبعد دست راست وبعد دست چپ وبعد مسح کند سر را
وبعد دو پا را وتقدیم نمودن مسح پاي راست را بر پاي چپ أحوط
است « یازدهم » موالات باینکه تأخیر نیندازد شستن یا مسح کردن عضو
را بحدیکه بسبب تأخیر عضو سابق خشکیده باشد واما هر گاه بواسطهٔ
حرارت هواء یا باد مثلا خشکیده باشد یا خودش خشك نموده وپي
در پي شسته وضویش صحیح است « دوازدهم » مباشرت یعني خودش
وضوء بگیرد هر گاه بتواند وبا عـــدم امکان دیگري او را وضوء
دهد لکن نیت وضوء را خودش بکند ﴿ ومبطلات وضوء شش
است ﴾ « أول » بیرون آمدن بول ودر حکم آنست رطوبت مشتبه

پیش از استبراء (دویم وسیم) بیرون آمدن غائط وباد است (چهارم) خواب است (پنجم) هر چیزیکه عقل را زایل کند (ششم) استحاضه وهر چه موجب غسل باشد علی الاحوط وهر گاه با وضو بود وشك نمود در عروض یکي از مبطلات اعتناء نکند وهر گاه محدث بود وشك نمود که آیا وضوء گرفته یا نه وضوء بگیرد ﴿ ووضوء ﴾ واجب وشرط است از براي چند چیز ﴿ اول ﴾ نماز واجب غیر از نماز میت واما نماز مستحب پس وضوء فقط شرط است از براي آن ﴿ دویم ﴾ أجزاء فراموش شده از نماز ورکعات احتیاط وهمچنین سجدهٔ سهو علی الاحوط ﴿ سیم ﴾ طواف واجب اگر چه جزء حج وعمرهٔ مندوبین باشد بدانکه حرام است بر شخص بي وضوء بدن خودرا بکتابت قرآن وباسم جلاله خداوند وصفات خاصهٔ أو بمالد وهمچنین أسماء أنبیاء وأئمة هدی وحضرت زهراء ﴿ ع ﴾ علی الاحوط وبدانکه در حال تخلي وغیر ان واجب است پوشانیدن عورتین را از ناظر محترم وحرام است رو بقبله وپشت بقبله بول یا غایط کردن ومستحب است بعد از بول استبراء وان عبارت است از کشیدن انگشت بقوت از مقعد تا بیخ ذکر سه مرتبه وکشیدن از بیخ ذکر بدو انگشت تا سر ذکر سه مرتبه وفشردن سر حشفه سه مرتبه وبدانکه استنجاء واجب نیست مگر براي چیزیکه طهارت بدن در ان واجب باشد .

﴿ مقصد دویم ﴾

در غسل است واغسال واجبه شش است ﴿ اول ﴾ غسل جنابت ﴿ دویم ﴾ غسل حیض ﴿ سیم ﴾ غسل نفاس ﴿ چهارم ﴾ استحاضه ﴿ پنجم ﴾ غسل مس میت ﴿ ششم ﴾ غسل میت پس در آن چند فصل است ﴿ فصل اول ﴾ در غسل جنابتست بدانکه سبب جنابت دو چیز است (اول) بیرون آمدن مني ودر حکم آن است رطوبت مشتبه پیش از استبراء از آن ببول کردن (دویم) جماع در قبل یا در دبر اگر چه مني بیرون نیاید از براي فاعل ومفعول وواجب است غسل جنابت از براي چند چیز « اول » نماز واجب غیر از نماز میت « دویم » اجزاء فراموش شدهٔ آن ورکعات احتیاط وهمچنین سجده سهو علی الأحوط ﴿ سیم ﴾ طواف واجب اگر چه جزء حج وعمرهٔ مندوبین باشد واما طوافی که چنین نباشد پس باطل نیست در حال جنابت اگر چه دخول مسجد الحرام براي او حرام است پس اگر غفلت از جنابت نمود وداخل مسجد شد وطواف نمود صحیح است (چهارم) روزه بتفصیلي که در صوم بیان خواهد شد وحرام است از براي جنب چند چیز ﴿ اول ﴾ مس اسم جلاله وصفات خاصهٔ خداوند وهمچنین اسماء پیغمبران وأئمه هدی وحضرت زهراء سلام الله علیهم اجمعین علی الأحوط (دویم) مس کتاب قرآن (سیم) درنگ نمودن در مساجد ولیکن عبور کردن از آن ضرر ندارد ودر وقت عبور چیزي در آن نگذارد علی الأحوط لکن أقوی جواز آن است وهمچنین است اگر از بیرون مسجد چیزي بیندازد در مسجد وملحق میشود

بمساجد مشاهد مشرفهٔ معصومين عليهم السلام والحاق صحن آنها بلكه
رواق مطهر معلوم نيست (چهارم) عبور كردن از مسجد الحرام ومسجد
حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله بلكه مطلق داخل شدن در انها
(پنجم) خواندن چيزي از چهار سورهٔ سجدهٔ واجبه دار على
الأحوط (واما) غسل پس بر دو قسم است ارتماسي وترتيبي وارتماسي
شستن ظاهر جميع بدن است ولو در زير آب بتدريج ولازم نيست بدن
از آب بيرون باشد وبراي غسل فرو رود در آب بلكه كفايت ميكند
شسته شدن بدن درآب بقصد غسل «وترتيبي» آنستكه اول سر و گردن
را بشويد وبعد طرف راست را وبعد طرف چپ را على الاحوط وغسل
در شرائط مثل وضوء است مگر اينكه ابتداء از اعلى وموالات در غسل
نيست وغسل جنابت كفايت ميكند از وضوء بخلاف باقي أغسال على
الأحوط وبدانكه هرگاه چند غسل بر او باشد مثل غسل حيض وجنابت
وجمعه وامثال آن وبقصد همه يك غسل كند كافي است چنانچه اگر نيت
يكي از انها را نمايد مجزي است از بقيه اگرچه غيرغسل جنابت را
قصد كند على الاقوى اگرچه احوط در اين فرض اتيان بقيه است

﴿ فصل دويم در غسل حيض است ﴾ بدان كه خون حيض غالباً
سياه يا سرخ وگرم وتازه وباسوزش وجهنده است وگاهي خلاف
آن هم ميشود وغالب زنان در ماهي يك مرتبه مي بينند واقل آن سه
روز است وكمتر از ان حيض نيست وبايد سه روز مستمراً خون ببينند حتى
شبهاي وسط پس هرگاه مستمر نباشد حيض نيست بلي فترات يسيره در

بین اشکال دارد وتوالي سه روز شرط است علی الأقوی پس سه روز متفرق در بین ده روز را حیض نمیدانند لکن احوط در آن مراعات احتیاط است بجمع ما بین تروك حائض واعمال مستحاضه چنانچه در پاکي ما بین مراعات احتیاط شود بجمع ما بین احکام طاهره وتروك حائض وشرط است در حیض اینکه بعد از بلوغ وقبل از یأس باشد پس خون پیش از بلوغ که نه سال تمام نشده است حیض نیست بلي اگر مشتبه باشد بلوغ وخون ببیند بصفات حیض ان علامت بلوغ است وخون بعد از پنجاه سال در غیر قرشیه اگر نبطیه نباشد که در ان اشکال است وبعد از شصت سال در قرشیه حیض نیست وحیض با حمل جمع میشود هر چند حمل ظاهر شده باشد لکن اگر خون بیند بعد از عادت به بیست روز احتیاط در جمع ترك نشود واقل پاکي ما بین دو حیض ده روز است واکثر ان حدي ندارد وهر گاه خون حیض مشتبه شود بخون بکارت تمیز داده میشود باینکه قدري از پنبه داخل کند وبعد از زماني بیرون آورد اگر خون دور پنبه را گرفته از بکارت است واگر در آن فرو رفته حیض است وبدانکه زن یا ذات العاده است یا غیر ذات العاده وذات العاده آنستکه در دو ماه دو دفعه متساوي خون ببیند پس هر گاه آن دو دفعه در وقت وعدد مثل هم است اورا ذات العادهٔ وقتیه وعددیه میگویند مثل ان که در ماه اول خون ببیند از اول ماه مثلا تا شش روز ودر ماه دویم نیز بهمین نحو واگر در وقت مثل هم باشند لکن در عدد تفاوت داشته باشند اورا ذات العاده وقتیه میگویند مثل انکه

در یك ماه از اول ان تا پنجم بیند ودر ماه دویم تا چهارم یا تا ششم
مثلا واگر در عدد مثل هم باشند ودر وقت مختلف اورا ذات العادة
عددیه میگویند وغیر ذات العاده سه قسم است یا مبتدئه است یعني اول
حیضي است که دیده یا مضطربه است یعني مکرر خون دیده ولکن
عادت براي او مستقر نشده بانکه دو دفعه مثل هم ندیده در وقت
یا عدد یا ناسیه است یعني عادت خودرا فراموش کرده است وقتاً یا عدداً
یا هر دو وبدانکه ذات العادة وقتیه چه عددیه هم باشد یا نه هرگاه
در أیام عادت یا دو روز پیش از آن خون بیند بمجرد دیدن آن راحیض
قرار میدهد چه بصفات حیض باشد یا نه پس اگر سه روز کمتر نشده
حیض بوده واگر کمتر شد نماز وروزه راکه ترك کرده قضاء کند
واما ذات العادة عددیهٔ تنها وهمچنین هر سه قسم غیر ذات العاده هرگاه
خون بیند پس اگر بصفات حیض است حیض قرار دهد مثل ذات
العادة وقتیه والا احتیاط کنند بجمع ما بین اعمال مستحاضه وتروك
حائض تاسه روز پس اگر مستمر شد تا سه روز حیض قرار دهد والا
استحاضه وبدانکه هرگاه در ذات العاده عددیه چه وقتیه هم باشد
یا نه خون ازده تجاوز نکرده وکمتر از سه روز نشد تمام آن حیض است
هر چند از عادت کمتر یا بیشتر باشد بلي اگر تجاوز از عدد عادت کرد
مستحب است ترك عبادت کند ما دامیکه مي بیند تا ده روز اگر
ظهور حال نشود والا تا ظهور حال قبل از ده روز پس اگر برده
یا کمتر منقطع شد تمام آن حیض است واگر از ده تجاوز کرد همان مقدار

عادت را حیض قرار دهد وباقي ایامي را که ترك عبادت کرده است
قضاء کند واما غیر ذات العاده عددیه چه مبتدئه یا مضطربه باشد یا ذات
العادهٔ وقتیه هر گاه خون او از ده تجاوز نکرد باز تمام آن حیض
است واگر تجاوز کرد پس مبتدئه ومضطربه رجوع میکنند در تحیض
بصفات حیض هر گاه خونها مختلف باشند پس هر گاه بعضي سیاه
یا سرخ باشد وبعضي زرد رنگ باشد آن سیاه یا سرخ را حیض قرار
دهد اگر کمتر از سه وبیشتر از ده نباشد واگر مختلف نباشند یا باختلاف
انچه بصفات حیض است کمتر از سه یا بیشتر از ده باشند رجوع کنند
در عدد حیض ونیز در وقت آن علی الاحوط بخویشان خود اگر همه مثل
هم باشند لکن در مضطربه أحوط جمع بین عمل بروایات ورجوع بخویشان
است واگر خویشان نداشته باشد یا مختلف باشند یا عادت نداشته باشند
یا نتواند مطلع شود بر عادت ایشان مخیر است ما بین اینکه عدد حیض را
سه روز قرار دهد بشرط آنکه نداند که زیادتر از سه روز است یا شش
روز را بشرط آن که ندانند زیادتر یا کمتر از آن است یا هفت روز را
بهمین شرط وأحوط اختیار هفتست وفرق نیست ما بین آن که در یکماه
چنین باشد یعني خون او تجاوز کند از ده روز یا در هر ماه چنین باشد
ودر ذات العادهٔ وقتیه نیز اقوی تحیض بوقت ورجوع در تعیین عدد
بتمیز است اگر ممکن باشد والا رجوع کند بروایات وهمچنین در ناسیة
العدد واما اگر ناسیة الوقت باشد پس رجوع بصفات کند وبا عدم آن
بهتر اینست که عدد معلوم را در اول خون حیض قرار دهد هر چند اقوی

تخییر است در قرار دادن عدد را مابین تمام ایام واگر ناسیة الوقت والعدد باشد من حیث الوقت مثل ناسیة الوقتست ومن حیث العدد مثل ناسیة العدد ودر اینجا چند مسئله است «مسئلهٔ اول» هر گاه صاحب عادت شش روز مثلا سه روز یا چهار روز خون دید وقطع شد واجب است غسل کند ونماز کند هر چند احتمال بدهد یا مظنه داشته باشد که عود میکند واگر عود کرد وبرده یا کمتر منقطع شد احکام حیض را جاری کند در ایام خون دیدن ودر ایام پاکی در بین علی الاقوی پس روزه هائي که گرفته باید قضاء کند واگر عود کرد در ششم وتجاوز کرد از ده روز تا ششم را حیض قرار دهد وبقیه را استحاضه وپاکی ما بین محکوم بحیض است کما تقدم واگر بعد از ششم عود کرد وتجاوز از ده روز کرد حیض او همان سه روز یا چهار روز است «مسئله دویم» هر گاه شك کند در انقطاع وعدم انقطاع حیض واجبست استعلام باینکه مقداري از پنبه بخود بر دارد وزماني صبر کند پس بیرون آورد اگر آلوده بخون نیست پاك شده است از حیض واگر آلوده است باقي است واگر بدون استعلام غسل کند ونماز کند صحیح نیست هر چند معلوم شود که پاك بوده مگر آنکه قصد قربت از او متمشي شده باشد ومعلوم شود پاك بودن او در حال غسل «مسئله سیم» هر گاه پیش از عادت خون دید ومستمر ماند تا بعد از عادت اگر مجموع بیشتر از ده نیست تمام حیض است واگر متجاوز است عادت او حیض است وطرفین استحاضه واگر پیش از عادت دید ودر عادت ندید وبعد از آن هم دید ومجموع از ده زیادتر

نیست طرفین وایام پاکی در بین محکوم بحیض است واگر متجاوز است هر یك از طرفین که بصفات حیض است حیض قرار دهد واگر هر دو مثل هم میباشد اول را حیض قرار دهد بنابر احوط هر چند محتمل است تخییر واگر پیش از عادت وبعد از آن دید بشرائط حیض در هر دو وما بین آن دو خون ده روز پاکي فاصله شده است هر دو حیض است «مسئله چهارم» هر گاه ما بین دو خون که هر دو بصفت وشرائط حیض است ده روز یا زیادتر خون بصفت استحاضة به بیند باز طرفین را حیض قرار دهد ووسط را که بصفت استحاضه است استحاضه «مسئله پنجم» هر گاه پیش از عادت خون به بیند بصفت حیض ودر عادت به بیند بصفت استحاضه ومجموع بیشتر از ده روز باشد عادترا حیض قرار دهد هر گاه عادت متعارفه باشد واما اگر عادت حاصله از تمیز باشد مشکلست پس در هر دو خون مراعات احتیاط کند وهمچنین هر گاه در عادت به بیند بصفت استحاضه وبعد از عادت هم به بیند لکن بصفت حیض ومجموع بیشتر از ده باشد بلي هر گاه مابین دو خون ده روز پاکي فاصله شود در هر دو صورت هر دو را حیض قرار دهد «مسئله ششم» در اقل حیض شب اول وشب آخر خارج است یعنی هر گاه سه روز ودو شب که در وسط است خون ببیند أقل حیض محقق شده است وهمچنین است در اکثر حیض شب أول وآخر خارج است وکذا در اقل طهر که ده روز است واحکام حائض چند چیز است (اول) آنکه صحیح نیست از او نماز چه واجب چه مستحب (دویم) روزه از او صحیح نیست لکن

روزهٔ واجبي را بايد قضاء نمايد (سوم) طواف واجب از او صحيح نيست واما طواف مستحب پس چون ممنوع از دخول مسجد الحرام ميباشد ممنوع است از آن لكن هرگاه جهلا يا نسيانا داخل شود وطواف كند صحيح است ومحرمات حائض مثل محرمات جنب است وعلاوه حرام است وطي كردن در قبل ما داميكه خون او باقي است وبعد از انقطاع خون وقبل از غسل جايز است اگرچه فرجش را نشسته باشد بنا بر اقوى واحوط اجتناب از وطي در دبر است نيز وهرگاه زوج وطي نمود در حال حيض زوجهٔ خودرا هرچند كنيز غير باشد احوط وجوب كفاره است وآن هيجده نخود طلاي مسكوك است در اول حيض ونصف آن در وسط حيض وربع آن در آخر آن وكفايت ميكند قيمت آن ودر كنيز خودش سه مد گندم بدهد بسه فقير از براي هر فقيري يك مد وهمچنين طلاق حائض صحيح نيست مگر انكه هرگاه زوج غايب باشد يا زوجه غير مدخوله يا حامله باشد وبعد از پاك شدن از حيض صحيح است هرچند غسل نكرده باشد (وكيفيت) غسل حيض ترتيبا وارتماسا مثل غسل جنابت است لكن كافي از وضوء نيست على الاحوط پس بايد از براي مثل نماز وضوء هم بگيرد پيش از غسل يا بعد از آن وبهتر پيش بودن آنست وهمچنين است غسل نفاس واستحاضه وغسل مس ميت وسائر اغسال مستحبه ﴿ فصل سيم در نفاس وغسل آن است ﴾ بدانكه نفاس خوني استكه در وقت زائيدن زنان ميايد واكثر آن ده روز است واز براي اقل آن حدي نيست ونفاس ذات العاده

بقدر عادت اوست واگر تجاوز کند از عادت او وبرده یا کمتر منقطع شود تمام نفاس است واگر از ده روز تجاوز کند همان عادتش نفاس است وتتمه استحاضه اگرچه احوط در آن تتمه جمع است بتروك نفساء وافعال مستحاضه بلکه اولی تا هیجده روز جمع است واگر أصلا در بین ده روز خون نبینند حکم نفاس ندارد واگر یك روز خون دید وقطع شد همان یك روز نفاس است واگر روز اول دید وروز پنجم هم مثلا دید وقطع شد مجموع پنج روز نفاس است وهمچنین هرگاه اول ودهم یا نهم یا هشتم مثلا به بیند ایام طرفین با پاکی ما بین نفاس است وانچه بر حائض حرام وواجب ومستحب ومکروه است بر نفساء نیز چنین است ﴿ فصل چهارم در غسل استحاضه است ﴾ بدان که استحاضه بر سه قسم است قلیله ومتوسطه وکثیره قلیله آنست که کهنه یا پنبه را که در فرج میگذارد خون بان برسد ولکن آن را بتمام فرا نگیرد ومتوسطه آن است که خون در پنبه فرو رود واز آن نگذرد وکثیره آن است که از پنبه بگذرد وبکهنه هم برسد ودر قسم اول غسل واجب نیست بلی براي هر نمازي چه فریضه وچه نافله یك وضوء لازم است ودر قسم دویم براي نماز صبح یك غسل علاوه کند واما اگر بعد از نماز صبح متوسطه شود براي نماز ظهر وعصر یك غسل علاوه کند بنا بر أقوی وچنین است هرگاه بعد از نماز ظهر وقبل از عصر یا بعد از عصر وقبل از مغرب یا بعد از مغرب وقبل از عشاء متوسطه شود واما در قسم سیم سه غسل علاوه نماید یکي براي نماز صبح ویکي براي

نماز ظهر وعصر ویکي براي مغرب وعشاء اگر جمع کند ما بین ظهرین
وعشائین واگر جمع نکند وفاصله بیندازد پس واجب است براي هر
نمازي غسل علی حده چنانچه احوط آن استکه بعد از غسل ووضوء نماز
را تأخیر نماید واهتمام نماید در حفظ نمودن خود از بیرون آمدن خون
اگر متضرر نشود بان وبهتر آن است که وضوء را بر غسل مقدم بدارد
وجایز است وطي نمودن زن مستحاضه اگر أغسال صلاتیه را بجا آورد
﴿ فصل پنجم در غسل وسایر احکام اموات است ﴾ ودر آن پنج مبحثست
(مبحث اول) در احکام حال احتضار بدانکه واجب است در آن حال
محتضر را بر پشت بخابانند وپاي اورا رو بقبله نمایند ومستحب است
شهادتین واقرار بأئمه طاهرین علیهم السلام وکلمات فرج را تلقین او نمایند
ولبها وچشمهاي أورا برهم گذارند ودستهاي اورا بکشند ومؤمنین
را اعلام کنند براي تشییع وتعجیل کنند در تجهیز او مگر در صورت
احتمال اشتباه موت او که واجب است تأخیر آن تا یقین بموت او ومکروه
است که حائض وجنب در ان حال حاضر باشد (مبحث دویم در غسل
دادن میت است) ودر آن چند فصل است (فصل اول) بدان که غسل
میت واجب کفائي است که برهمهٔ مکلفین واجب است وهرگاه یك
نفر بعمل آورد از دیگران ساقط است واولی بغسل دادن شوهر است
نسبت بزن خود ودر غیر زن اولی بآن اولی بمیراث است اگر وصیت
نکرده باشد که شخص معیني اورا غسل دهد وإلا وصي مقدم است بر
انها علی اقوی وطبقات ارحام بترتیب طبقات ارث است واگر هیچ

یك نباشد حاکم شرع مقدم است بر غیر وبعد از او عدول مؤمنین وتمام آنچه ذکر شد در تکفین ونماز بر میت ودفن او نیز جاري است «فصل دویم» در شرائط غسل دهنده وان چند چیز است (اول) ان که اثنی عشري باشد (دویم) مماثلت با میت در مرد بودن وزن بودن پس جایز نیست زن مرد را غسل دهد اگر چه از محارم او باشد علی الاقوی مگر در حال ضرورت وهمچنین عکس آن لکن در غیر محارم مطلقاً جایز نیست بلي جایز است در حال اختیار زن را شوهر او غسل دهد وبالعکس وأحوط نظر نکردن بعورت او است اگر چه اقوی جواز آن است با کراهت وهم چنین کنیز را مولاي او واحوط ترك غسل دادن کنیز است مولایش را وجایز است پسر سه سال یا کمتر را زن ودختر سه ساله یا کمتر را مرد غسل دهد «فصل سیم در احکام آن» بدانکه واجب است ازالهٔ نجاست از میت پیش از غسل وکافیست شستن هر عضوي پیش از شروع در غسل ان اگر چه احوط تطهیر تمام بدن اوست قبل از شروع در غسل او وواجب است پوشانیدن عورت اورا از نامحرم وأحوط انستکه میترا در حال غسل مثل محتضر پا بقبله بخوابانند «فصل چهارم» در کیفیت غسل دادن او بدانکه واجب است میت را سه غسل بدهد بترتیب «اول» بآبي که در او سدر باشد «دویم» بآبي که در او کافور باشد بمقداري که مانع از اطلاق آب نباشد وهکذا در سدر «سیم» بآب خالص واحوط غسل دادن میت است در هر یك از اغسال بغسل ترتیبي چنانچه در غسل جنابت گذشت وشرطست در

هريكي از أغسال نيت كردن مقارن شروع در انها وا گر هيچ آب
ميسر نشود سه تيمم بدهند ميترا بقصد هر يك از ان سه غسل على
الأحوط ودر تيمم سيم يا أول يا دويم قصد ما في الذمة نمايد وأحكام تيمم
خواهد امد وتيمم را بدست خود بعمل اورد نه بدست ميت « فصل
پنجم » در أحكام بعد از غسل بدانكه واجب است بعد از غسل
حنوط كردن وان مسح كردن هفت موضع سجود اوست بكافور وكافي
است بقدر مسمى ومستحب است مخلوط كردن حنوط را بتربت حضرت
سيد الشهداء عليه السلام بلي اگر ميت محرم باشد كافور بلكه مطلق
بوي خوش را نزديك او نبرند در غسل ودر تحنيط « مبحث سيم در
تكفين است » واجب است كفن نمودن ميت را بسه پارچه وان
پيراهن ولنك ولفافه است كه انرا سر تا سري ميگويند وشرط است
در پيراهن كه از شانه تا نصف ساق را بپوشاند وأفضل تا بقدم بودن
آنست ودر لنك انكه ما بين ناف وزانورا فرا گيرد وأفضل انكه
ما بين سينه وقدم او را فرا گيرد ودر لفافه انكه طولا آنقدر بلند باشد
كه دو سر او را توان بست وعرضاً آنقدر باشد كه بر روي
هم بيفتد ولنك را مقدم بر پيراهن وپيراهن را مقدم بر لفافه
بندد ومعتبر است در كفن چند شرط « أول » مباح بودن آن « دويم »
نجس نبودن آن « سيم » حرير نبودن آن « چهارم » پوست نبودن آن
اگرچه از مأكول اللحم ومذكى باشد ، واما از مو وكرك مأكول
اللحم أقوى جواز است وكفن زن بر شوهر است اگرچه شوهر فقير

باشد در صورتي که تحصيل ان برايش ممکن باشد ولو بقرض وکفن واجب بيرون ميرود از أصل مال ميت اگرچه ميت مديون باشد ومستحب مؤكد است گذاردن دو جريده تر با ميت از چوب نخل با إمكان وإلا أولى سدر وبعد از آن بيد يا انار واگرهيچكدام ممکن نشد هر چوب تر كافيست وبتربت شهادتين وأسماء أئمه را بر او بنويسند « مبحث چهارم در نماز بر او است » بدانكه واجب است كفايتا نماز بر هر ميت مسلماني اگرچه مرتكب كبائر بوده باشد حتى طفليكه شش سال او تمام شده باشد ونماز بر طفل كمتر از شش ساله مستحب است وجايز نيست نماز بر كافر وشرط است در صحت نماز اثنى عشري بودن مصلي وبلوغ شرط صحت نيست واز طفل مميز صحيح است وبعيد نيست ساقط شود بان از سائر مكلفين وجايز نيست نماز ميت بدون اذن ولي چه بفرادى وچه بجماعت (وكيفيت) نماز آنستكه نيت كند وپنج تكبير بگويد وبعد از تكبير أول شهادتين بگويد وبهتر آنستكه بگويد « أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأشهد أن محمداً عبده ورسوله أرسله بالحق بشيراً ونذيراً بين يدي الساعة » وبعد از تكبير دوم صلوات بر محمد وآل او بفرستد وبهتر آنست كه بگويد « اللهم صل على محمد وآل محمد وارحم محمداً وآل محمد كأفضل ما صليت وباركت وترحمت على ابراهيم وآل ابراهيم انك حميد مجيد وصل على جميع الأنبياء والمرسلين والشهداء والصديقين وجميع عباد الله الصالحين » وبعد از تكبير سيم دعاء از براي مؤمنين بنمايد وبهتر آنكه بگويد « اللهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات

والمسلمين والمسلمات الأحياء منهم والأموات تابع اللهم بيننا وبينهم
بالخيرات انك مجيب الدعوات انك على كل شيء قدير » وبعد از تكبير
چهارم دعاي بر ميت نمايد وبهتر انكه بگويد « اللهم ان هذا عبدك وابن
عبدك وابن أمتك نزل بك وأنت خير منزول به اللهم إنا لا نعلم منه
إلا خيراً وأنت أعلم به منا اللهم ان كان محسناً فزد في احسانه وان كان
مسيئاً فتجاوز عنه واغفر له اللهم اجعله عندك في أعلى عليين واخلف على
أهله في الغابرين وارحمه برحمتك يا أرحم الراحمين » بعد بگويد الله
اكبر واگر ميت زن باشد ضميرها را كه راجع بميتست مؤنث بياورد
ودر نماز ميت شرط است نيت وقيام وقبله وبودن سر ميت بسمت يمين
نماز گذار اگرچه بجهت طول صف جماعت بالفعل در طرف يمين او
نباشد واگر ميترا عكس گذارده باشند نماز باطل است چنانچه شرط
است به پشت خوابانيدن ميت را دراً نحال واگر در نماز بر ميت صفوف
متعدده باشد وهمه فرادي نماز كنند صحت نماز همگي محل تأمل است
« مبحث پنجم » در دفن ميت است بدانكه واجب است دفن نمودن
ميت را بوجوب كفائي بنحويكه پنهان نمايند او را زير خاك بقدريكه
محفوظ ماند جثهٔ او از ضرر حيوانات درنده وبوي او از انتشار
وواجب است او را بدست راست ورو بقبله بخوابانند وحرام است نبش
قبر نمودن مگر در بعض مقامات كه در كتب مبسوطه مسطور است بجهت
بيرون آوردن ميت ونقل بمشاهد مشرفه أقوى جواز است اگر بنظر
ولي شود ومستلزم هتك ميت نباشد چنانچه حرام است سيلي بر صورت

زدن وخراشیدن آن و کندن وچیدن موچه در موت أقارب وچه غیر آنها وهمچنین پاره نمودن رخت در غیر موت پدر وبرادر وبدانکه استخوان میت را اگر در کیسه کنند ودفن کنند ضرر ندارد وبدانکه مستحب است نماز لیلة الدفن وآن دو رکعت است در رکعت اول بعد از حمد آیة الکرسي بخواند ودر رکعت دویم بعد از حمد اولی آنست که ده مرتبه سوره إنا أنزلنا بخواند وبعد از سلام بگوید « اللهم صل علی محمد وآل محمد وابعث ثوابها إلی قبر فلان » واسم آنشخص را بجاي فلان ذکر کند « فصل ششم » در غسل مس میت است بدانکه واجب است غسل نمودن براي کسیکه ببدن خود مس کرده باشد میت را بعد از سرد شدن وپیش از غسل دادن او اگرچه مس کند دندان وناخن او را علی الأقوی « فصل هفتم » در أغسال مستحبه است وشمردن انها موجب تطویل ودر کتب مبسوطه مسطور است وغسل جمعه مستحب مؤکد است واگر خوف داشته باشد که روز جمعه آب بدست او نیاید تقدیم ان بروز پنجشنبه جایز است واگر روز جمعه آب بدست آورد نیز بجا اورد ووقت ان تا ظهر جمعه است وتا غروب جمعه بقصد ما فی الذمه بجا اورد وقضاء ان تا غروب روز شنبه جایز است .

﴿ مقصد سیم ﴾

در تیمم است ، بدانکه مشروع میشود تیمم در نه مقام (أول) نیافتن آب بقدریکه کفایت کند از براي وضوء یا غسل لکن اگر در بیاباني باشد که احتمال بدهد در سمتي از ان آب باشد، اگر ممکن شود تفحص

کند خودش یا نائبش در زمین ناهموار بقدر رفتن یك تیر پرتاب ودر
بیابان صاف بقدر دو تیر پرتاب در چهار سمت وهر گاه وقت تنك باشد
با ترك تفحص تیمم او صحیح است بخلاف انکه در وسعت وقت تیمم
کند بدون تفحص که باطل است مگر انکه در واقع آب نبوده که بر
فرض تفحص نمي یافت ودر این صورت با فرض تمکن از قصد قربت
بغفلت ونحو آن تیمم أو صحیح است بنا بر اقوی (دویم) انکه بترسد
بر نفس یا عرض یا مال معتد به هر گاه بخواهد بآب برسد (سیم) ترس
ضرر از استعمال آب مثل ناخوشي وامثال آن چه بترسد از حدوث ان
یا از طول کشیدن یا شدت آن هر گاه تکلیف او جبیره نباشد (چهارم)
ترس از عطش بر خود یا بر انسان یا حیوان محترم بسبب استعمال آب
(پنجم) انکه هر گاه طلب کند از کسیکه آبي باو ببخشد یا بفروشد
بر او منت گذارده شود که نتواند تحمل اورا بنماید عادتاً (ششم)
توقف داشتن تحصیل آب است بر دادن جمیع انچه در نزد او هست
یا قدري که ضرر بحال أو برساند بخلاف انکه ضرر بحال أو نباشد اگر
چه بقیمت گزاف باشد که واجب است بدهد « هفتم » تنگي وقت از
طلب کردن آب « هشتم » تنگي وقت است از استعمال آب « نهم » واجب
بودن استعمال آب موجود در رفع خبث وأحوط در این صورت آنست
که اول استعمال آب کند بعد تیمم نماید هر چند لازم نیست این ترتیب
« وانچه » بان تیمم کرده میشود چند چیز است « اول » خاك خالص
« دویم » سنك « سیم » ریك « چهارم » زمین گچ قبل از پختن واین

چهار در یکمرتبه است اگرچه احوط حتی المقدور خاك است واگر اینها
نباشد تیمم کند بچیزیکه در ان غبار باشد هرگاه ممکن نشود که
بتکانیدن غبار او جمع شود والا لازم است واگر آن هم نباشد گل
اگر نتواند اورا بخشکاند والا لازم است واگر آن هم نباشد اقوی
سقوط نماز وقضاء آن میباشد اگرچه احوط اتیان بنماز بي وضوء مي باشد
نیز وحقیقت تیمم سه چیز است (اول) زدن دو کف دست است باهم بر
زمین واحوط دو دفعه زدن است یکدفعه براي مسح پیشاني ویدین ودیگري
براي مسح یدین (دوم) مسح کردن بدو کف دست باهم تمام پیشاني
وجبینین را از رستنگاه مو تا دو ابرو وطرف بالاي دماغ با مراعات
الاعلی فالاعلی عرفا وضرر داشتن انفراج معلوم نیست اگر مضر بمسح
کردن تمام جبهه نباشد ولازم نیست اجراء هریك بر محل اگرچه احوط
است (سیم) مسح کردن تمام پشت دست راست را از بند دست تا سر
انگشتان بکف دست چپ وبعد از آن پشت دست چپ را بدست راست
«وشرائط» صحت تیمم یازده چیزاست «اول» تکلیف بودن تیمم
نه غسل یا وضوء «دوم» مباح بودن انچه بان تیمم میکند «سیم» پاك
بودن انچه بآن تیمم میکند وممزوج بغیر ان نباشد که از خاك بودن مثلا
بیرون رود واگر مشتبه باشد بشبهه محصوره بهر دو تیمم کند «چهارم»
پاك بودن اعضاء تیمم «پنجم» زائل کردن حاجب از ماسح وممسوح
«ششم» نیت بتفصیلي که در وضوء گذشت «هفتم» ابتداء از أعلی
فالأعلی «هشتم» ترتیب بنحویکه ذکر شد «نهم» موالات عرفي «دهم»

مباشرت كه خود تيمم كند با امكان « يازدهم » آنكه تيمم بعد از دخول وقت نماز باشد وجايز است تيمم در اول وقت وبا اميد رفع عذر تأخير تيمم احوط است بلي با قطع بآن تأخير متعين است وهر گاه تيمم كرد از براي نمازي در وقت آن اكتفا ميكند بان براي نماز ديگري در وقت آن اگر عذر باعث تيمم باقي باشد وهر گاه شخص جنب بواسطهٔ ضرر استعمال آب مثلا براي نمازي تيمم كرد ونماز كرد بعد محدث شد بحدث أصغر براي نماز بعد اگر آن عذر باقى باشد وضوء بگيرد يا تيمم بدل از وضوء اگر از آن هم معذور است على الاقوى ماداميكه عذرش باقي است اگر چه احوط در صورت تمكن از وضوء جمع است ما بين آن وتيمم بدل از غسل ودر صورت معذور بودن از وضوء يك تيمم است بقصد ما في الذمة واحوط از آن دو تيمم است يكي بدل از وضوء ويكي بدل از غسل .

﴿ مقصد چهارم ﴾

در طهارت از خبث ميباشد ودر آن چند مبحث است ﴿ مبحث اول ﴾ در نجاسات است وآن دوازده چيز است ﴿ اول ودويم ﴾ بول وفضلهٔ انسان وهر حيواني كه حرام گوشت وصاحب خون جهنده باشد در غير پرنده على الاقوى اگر چه احوط اجتناب از پرنده است نيز خصوص از بول شب پره ﴿ سيم ﴾ مني است از هر حيوان صاحب خون جهنده ﴿ چهارم ﴾ ميته واجزاء آن كه در سابق حيوة داشته باشد از انسان وهر حيوان صاحب خون جهنده بلي ميت انسان بغسل دادن پاك

میشود وهر گاه مس کند آن را قبل از غسل دادن ان غسل مس میت واجب میشود اگر چه بدون رطوبت مس شود وهم چنین نجس است اجزائیکه از هر حیوان زنده جدا میشود بشرط آنکه روح در آن حلول کرده باشد لکن اجزاء صغاري که از انسان جدا میشود مثل پوست لب وامثال آن پاك است ﴿ پنجم ﴾ خون انسان وهر حیواني که صاحب خون جهنده باشد مگر انچه باقي مي ماند در اجزاء حیواني که ذبح شرعي شده وخون متعارف از آن بیرون رفته که طاهر است واحوط اجتناب از خوني استکه در عضوي باشد که حرام است خوردن آن مثل سپرز وخون در زرده تخم اگر بسفیده سرایت نکرده بسبب پرده که بر روي آن هست همان زرده نجس است وسفیده آن پاك است ﴿ ششم وهفتم وهشتم ﴾ سك وخوك صحرائي وکافر باقسام انها واجزاء آنها اگر چه روح در انها حلول نکرده باشد ﴿ نهم ﴾ شراب بلکه هر مست کننده که در أصل روان باشد وآب انگوري که جوشیده وهنوز ثلثان نشده اگر مسکر نباشد اگر چه حرام است خوردن آن ما دامي که ثلثان نشده باشد ولي أقوى آنستکه نجس نیست واما آب مویز وخرما بجوشیدن نه نجس میشود ونه حرام ﴿ دهم ﴾ فقاع که از جو گرفته باشند وإلا حرمت ونجاست آن معلوم نیست اگر مسکر نباشد ﴿ یازدهم ﴾ عرق جنب از حرام ﴿ دوازدهم ﴾ عرق شتر نجاست خوار قبل از استبراء آن ﴿ مبحث دویم ﴾ بدان که ثابت میشود نجاست بچند چیز ﴿ اول ﴾ علم بآن ﴿ دویم ﴾ خبر دادن ذو الید ﴿ سیم ﴾ شهادت دو

عادل وعدل واحد ومظنه وشك كفايت نميكند در رطوبت مشتبهي
كه بعد از بول يا خروج مني وقبل از استبراء خارج ميشود چنانچه
ثابت مي شود طهارت چيز نجس بعلم يا بينه يا خبر دادن ذو اليد در
صورتيكه امارات بر تهمت نباشد ومظنه اكر چه بقول عدل واحد باشد
كفايت نمي كند على الاقوى ﴿ مبحث سيم ﴾ در احكام نجاسات است
بدانكه شرط است در صحت نماز در حال اختيار پاك بودن ظاهر بدن
وموي وناخن ونحو آن ولباس مصلي كه ما تتم فيه الصلوة باشد وهمچنين
است على الاحوط انچه همراه نماز كذار است اكر چه بان ستر نكرده
باشد بلي در مثل عرقچين وبند زيرجامه وجوراب وأمثال آن كه بتنهائي
نميتوان ستر عورت بآن نمود شرط نيست ومحمول متنجس كه بقدر
ساتر نباشد نيز ضرر ندارد وهمچنين خون قروح وجروح تا زماني كه
كه خوب نشده يعني خون قطع نشده به برء وتطهير بدن يا لباس از ان
يا تبديل آن كه نوعا مشقت دارد باينمعني كه محتاج باشد بتبديل يا تطهير
در هر روز معفو است در نماز اكر چه زياد باشد وخون حجامت
وفصد وهر زخمي بلكه بواسير نيز چه در باطن باشد يا ظاهر اكر چه
احوط اجتناب است از خون بواسير كه در باطن ميباشد وهمچنين معفو
است نماز كردن با خون غير قروح وجروح اكر كمتر از درهم باشد
مگر خون حيض ونفاس واستحاضه ونجس العين وميته كه انها معفو
نيست بلكه اقوى در خون غير مأكول اللحم غير انسان نيز اجتناب
است (مبحث چهارم) در مطهرات است وآن چند چيز است (اول)

آب است ، وان یا مطلق است که بدون قید انرا آب میگویند یا مضاف
است مثل گلاب وآب قند وآب هندوانه ورفع حدث وازاله خبث بآن
نمیشود وبملاقات نجاست نجس مي شود هر چند زیاده از کر باشد بشرط
انکه نجس اعلی یا مساوي با آن باشد واگر موضع ملاقات اسفل باشد
مثل انکه از گلاب پاش گلاب در دست کافري بریزند پس نجاست
آن سرایت نمیکند باعلی وآب مطلق پنج قسم است « اول » آب باران
« دویم » آب جاري « سیم » آب چاه « چهارم » آب ایستاده که بقدر کر
یا زیاده از آن باشد « پنجم » آب ایستاده که کمتر از کر باشد پس بدانکه آب
باران در حال باریدن در حکم جاریست اگر چه قلیل باشد که نجس نمیشود
بملاقات نجاست با عدم تغییر بنجاست وپاك میکند آب متنجس وغیر آب
از زمین وجامه وفرش را که متنجس باشد بباریدن بر آن بعد از زوال
عین نجاست وتعدد وعصر در آن لازم نیست « واما » آب جاري وآن
آبي استکه بجوشد از زمین غیر چاه پس بملاقات نجاست نجس نمیشود
ما دامیکه طعم یا رنگ یا بوي آن بنجاست متغیر نشود وبا تغییر یکي از انها
نجس است وآب نجس غیر متغیر یا متغیر که تغییر آن زائل شده باشد
بمجرد اتصال باب جاري یا کر پاك میشود (واما) آب چاه پس اقوی
انستکه بملاقات نجاست نجس نمیشود اگر چه کمتر از کر باشد وواجب
نیست بواسطه افتادن چیزي در آن چیزي از آب ان کشیدن بلي مستحب
است وتفصیل ان در رساله مبسوطه مسطور است بلي اگر بنجاست آب
چاه متغیر شود نجس میشود وتطهیر آن بکشیدن مقداري است که تغییر

آن را زائل کند (واما) آب ایستاده بقدر کر که بحسب وزن شصت وچهار من شاه إلا بیست مثقـــال صیرفي است وبحسب مساحت علی الاقوی سه وجب عرض در سه وجب طول در سه وجب عمق که حاصل ضرب آنها در یکدیگر بیست وهفت وجب است پس چنین آبي بملاقات نجاست نجس نمي شود (و واما) آب ایستاده کمتر از کر پس بملاقات نجاست نجس میشود واگر استعمال شود در رفع خبث پس در غساله مزیله عین وکذا غـــیر مزیله نجس است اگرچه متغیر بنجاست نشود مگر غساله استنجاء که ان پاکست بشرط انکه عین نجاست در او نباشد ومتغیر بان نشده باشد ونجاست تعدي از محل نکرده باشد بحدیکه از صدق استنجاء بیرون رود ونجاست خارجي بان نرسیده باشد ودر تطهیر متنجس از بول باب قلیل معتبر است شستن انرا دو مرتبـــه چه لباس باشد چه غیر آن وکفایت میکند در بول صبي شیر خواریکه غـــذا خور نشده باشد یکمرتبه آب بر او بریزند که محل نجس را فرا گیرد وحاجت بفشردن نیست ودر غیر بول اقوی کفایت یکمرتبه است بعد از زوال عین اگرچه احوط دو مرتبه است ودر چیزهائیکه فشرده میشود معتبر است فشردن ان اما داخل ظرف پس سه مرتبه باید شسته شود باب از هر نجاستي مگر در ولوغ سك که باید اول باب وخاك گل مالي کنند وبعد از ان دو مرتبه باب بشویند ومگر ولوغ خوك ومردن موش صحرائي در آن که بنا بر اقوی هفت مرتبه انرا بشویند واحوط درخوك ، اول خاك مالیدن است نیز ودر تطهیر باب کثیروجاري

یکمرتبه کافي است مطلقاً بنا بر اقوی بلي در ولوغ خاك مالي لازم است بلكه احوط تعدد غسل است نیز « دویم » زمین كه پاك وخشك باشد علی الاحوط وان پاك میكند براه رفتن یا مالیدن بر آن كف پا وته كفش وامثال انرا بعد از زوال عین نجاست بشرط انكه نجاست ان حاصل شده باشد از راه رفتن بر زمین نجس علی الاحوط « سیم » آفتابست وان پاك میكند زمین وانچه غیر منقول باشد مثل عمارات وآلات متصله بان وانچه در ان نصب شده مثل در وپنجره ومیخ ومثل درختها ومیوه هاي آن وگیاهها كه در آن است وظرفهائیكه در زمین بنا گذارده شده وامثال ان هرگاه بتابیدن بخشكاند انهارا بعد از زوال عین نجاست « چهارم » مستحیل شدن نجس بچیز پاك مثل مبدل شدن شراب بسركه وخاكستر شدن عین نجاست « پنجم » انتقالات مثل خون انسان كه در بدن ششپش وامثال ان رفته وجزء بدن ان محسوب شود « ششم » اسلام « هفتم » تبعیت وان در چند جا ثابتست (اول) هرگاه كافر مسلمان شد طفل او بتبع او پاك میشود چه پدر مسلمان شود یا مادر (دوم) ظرف شراب بعد از مستحیل شدن ان بسركه (سیم) تخته كه میت را بر ان غسل میدهند وهمچنین خرقه كه بر روي اوست در حال غسل دادن ودست غسل دهنده كه بتبع میت پاك میشود ودر غیر دست از سائر بدن ولباس غسل دهنـــده تأملست احوط شستن است وهمچنین پاك شدن اطراف چاه ودلو وطناب وسائر آلات نزح هرگاه چاه بتغییر نجس شده معلوم نیست احوط اجتناب است (هشتم) غائب شدن مسلمان پس حكم

میشود به پاکي بدن وجامه وفرش وظرف وانچه از توابع او است هر گاه احتمال تطهیر ان داده شود واستعمال کند انرا فیما یشترط فیه الطهارة (نهم) زائل شدن عین نجاست از باطن انسان مثل باطن دماغ وگوش وچشم وفرج وامثال آن وهم چنین از ظاهر بدن هر حیوان وهم چنین از مخرج غائط با فرض عدم تعدي بسنگ یا کهنه ونحو ان از چیزائیکه زائل میکند عین نجاسترا بشرط انکه پاك باشد وباید کمتر از سه عدد نباشد علی الاحوط وهر گاه بسه عدد پاك نشد علاوه کند تا زائل شود واقوی حصول طهارت است باستنجاء باستخوان وسرگین پاك اگرچه حرامست چنانچه حرامست استنجاء بآنچه محترم است در شریعت (دهم) استبراء کردن حیوان نجاستخوار حلال گوشت است بمقداریکه از صدق جلال بودن خارج شود واقوی استبراء است بانچه منصوص استکه پاك میکند بول وفضله انرا (یازدهم) بیرون رفتن خون متعارف ذبیحه که پاك میکند خوني را که باقي مانده لکن خوردن ان خون حرام است (دوازدهم) جدا شدن غساله وان پاك کننده است رطوبتي را که باقي میماند بعد از فشردن .

مطلب دوم

در اقسام نمازهاي واجب است بدانکه در زمان غیبت نماز واجب شش است (اول) نماز یومیهٔ پنجگانه (دوم) نماز آیات (سیم) نماز طواف واجب (چهارم) آنچه بنذر وعهد ویمین واجاره واجب

میشود (پنجم) نماز والدین که از آنها فوت شده باشد از روي عذر که بر ولد اکبر واجب است (ششم) نماز بر میت ونمازهاي مستحبي بسيار است ولکن اقتصار میشود بنوافل یومیه وآن هشت رکعت نافلهٔ ظهر است که پیش از نماز ظهر باید خوانده شود وهشت رکعت نافلهٔ عصر است که پیش از نماز عصر میخواند وچهار رکعت نافله مغرب که بعد از نماز مغرب میخواند ودو رکعت نافلهٔ عشا که آنرا وتیره گویند نشسته بعد از نماز عشا میخواند وایستاده نیز جایز است وهشت رکعت نافلهٔ شب که وقت آن بعد از نصف شب است وهرچه بصبح نزدیك تر بجا آورد بهتر است ودو رکعت نما شفع که بعد از نماز شب میخواند ویك رکعت نماز وتر است که بعد از شفع میخواند ومستحب است در آن خواندن سورهٔ توحید سه مرتبه ومعوذتین هر کدام یکمرتبه ومستحب است در اکل قنوت وبهتر اینست بعد از دعاي فرج که (لا إله إلا الله الحليم الكريم لا إله إلا الله العلي العظيم سبحان الله رب السماوات السبع ورب الارضين السبع وما فيهن وما بينهن ورب العرش العظيم والحمد لله رب العالمين) است چهل نفر مؤمن را دعا کند چه زنده چه مرده باينکه بگوید (اللهم اغفر لفلان) واسم مؤمني را ذکر کند بعد از ان هفتاد مرتبه بگوید (استغفر الله ربي واتوب اليه) وبعد از ان هفت مرتبه بگوید (استغفر الله الذي لا إله إلا هو الحي القيوم ذو الجلال والاكرام لجميع ظلمي وجرمي واسرافي على نفسي واتوب اليه) وهفت مرتبه (هذا مقام العائذ بك من النار) وبگوید (رب اسأت وظلمت

نفسي وبئس ما صنعت وهذه يدي جزاءاً بما كسبت وهذه رقبتي خاضعة لما اتيت فها أنا ذا بين يديك نخذ لنفسك من نفسي الرضا حتى ترضى لك العتبى لا اعود) وسيصد مرتبه بگويد (العفو) ودو ركعت نافلهٔ صبح است. قبل از نماز صبح بجا آورد وجايز است قبل از فجر بعمل آورد واين نوافل را هر دو ركعت بيك سلام بجا آورد واكتفا بحمد تنها ميتوان كرد بدون سوره وقنوت وجايز است كه بعض نوافل را بجا آورد وبعضي را ترك كند ولكن تا بتواند ترك نكند وهر نماز كه در سفر قصر ميكند. نافلهٔ آن نماز ساقط است مثل ظهر وعصر وعشا ولكن نوافل ديگر ساقط نيست واما احكام نماز پس در آن چند مبحث است .

﴿ مبحث اول ﴾

در مقدمات نماز وآن چند چيز است « اول » وقت شناختن واول وقت ظهر زوال افتابست از دائرهٔ نصف النها تا بقدر اداء نماز عصر بغروب شرعي مانده ووقت عصر بعد از مقدار اداء ظهر است از زوال تا غروب شرعي ووقت نماز مغرب از وقت غروب شرعي است يعني زوال حمره از طرف افق شرعي تا مقدار اداء نماز عشاء بنصف شب مانده وأولى آنستكه تأخير نيندازد از غروب شفق كه آخر وقت فضيلت آنست وهر گاه عصياناً يا نسياناً يا جهلا از نصف شب نماز مغرب وعشاء تأخير افتاد تا قبل از طلوع فجر واجبست بجا آورد ولي نيت اداء وقضاء نكند ووقت نماز صبح از اول پهن شدن سفيدي است در افق كه فجر صادق است تا طلوع آفتاب وآخر وقت فضيلت آن طلوع حمرهٔ مشرقيه است.

ودر اینجا چند مسئله است « مسئله » تا یقین بدخول وقت نکند نماز نمیتواند بجا آورد واعتماد بمظنه نکند بلي شهادت عدلین معتبر است وبعید نیست جواز اعتماد بر اذان یك ثقهٔ عارف بوقت ولي اولی آنست که صبر کند تا یقین حاصل نماید وهر گاه اعتماد بمذکورات نمود ونماز کرد بعد ظاهر شد که تمام نماز قبل از دخول وقت بوده اعاده کند واگر معلوم شد در اثناء نماز وقت داخل شده اگر چه قبل از سلام باشد اعاده لازم نیست « مسئله » اگر کسي مشغول نماز عصر یا عشاء شود پیش از نماز ظهر یا مغرب نسیاناً پس اگر متذکر شود در حالتي که در نماز باشد وممکن باشد عدول بنماز پیش عدول نماید واگر بعد از فراغ باشد مجزیست وبعد از آن نماز ظهر یا مغرب را بجا آورد « مسئله » جایز نیست تأخیر نماز از وقت وواجبست تمام نمازرا در وقت بجا اورد بلي هر گاه عصیاناً یا نسیاناً تعویق انداخت تا انکه بمقدار یکرکعت بآخر وقت مانده واجبست مبادرت بنماز واقوی آنست که در اینصورت نیز نمازش اداء است « مسئله » جایز است اتیان بنماز مستحبي غیر از نوافل مرتبه در وقت فریضه علی الاقوی « دوم » از مقدمات نماز قبله شناختن است بدانکه واجبست نمازهاي واجبي را رو بقبله بجا آورد بلکه استقبال معتبر است در نمازهاي مستحبي نیز بلي چون نماز مندوب را سفراً وحضراً جایز است در حال راه رفتن بجا آورد در اینحال استقبال در آن معتبر نیست ومراد بقبله آنمکاني است که کعبه در آن واقع است ومحاذي آن از تخوم ارض تا آسمان تمام قبله است ومحاذات عرفي کافي است ودر اینجا دو مسئله است

« مسئله » واجبست تحصیل علم باستقبال بر فرض امکان وفرق نیست
ما بین مکه وبلاد بعیده وهر گاه ممکن نباشد تعیین آن به یقین واجبست
تحصیل مظنهٔ بآن الاحری فالاحری وعلاماتیکه معین شده براي تشخیص
قبلهٔ بلاد در علم هیئت اسباب حصول مظنه است وجایز است اعتماد نمودن
بقبلهٔ بلاد مسلمین ما دامیکه خطاء آن ظاهر نشود وهر گاه در جائي ممکن
نشود تعیین قبله علماً وظناً واجب است نمازرا چهار مرتبه بچهار جهت
بخواند علی الاحوط اگر وقت موسع باشد واگر وقت مضیق باشد بهر قدر
که وقت گنجایش دارد بجا آورد اگر چه یکمرتبه باشد بهر جهت که
بخواهد کافی است « مسئله » هر گاه بعد از تشخیص قبله ونماز ظاهر
شود که در حال نماز متوجه بقبله نبودهٔ بلکه پشت بقبله بوده نمازش را
اعاده نماید اگر وقت باقي باشد وقضا کند علی الاحوط اگر باقي نباشد
واگر ظاهر شود که قبله در جانب راست یا چپ او بوده اگر وقت باقیست
اعاده کند واگر باقي نیست اقوی عدم لزوم قضاء است واگر معلوم شود
از قبله منحرف بوده ولي بدست راست یا بدست چپ نمیرسد پس اگر در
اثناء نماز بر آن مطلع شود فوراً رو بقبله کند ونمازش را تمام کند ونماز
صحیح است واگر بعد از نماز معلوم شود اکتفا نماید بآن « سیم » از
مقدمات نماز تحصیل طهارت بدن ولباس از نجاست خبثي است الا درانچه
معفو است وهمچنین طهارت از حدث چنانچه در مبحث طهارت گذشت
« چهارم » ازمقدمات مباح بودن مکان نماز وپست وبلند نبودن موضع
سجده از جاي ایستادن مگر بکلفتي خشت ودر اینجا چند مسئله است

« مسئله » واجبست جاي نماز غصبي نباشد که نماز در مکان غصبي باطل است بلکه باید نماز باذن صاحب مکان باشد یا باذن صریح یا اذن ضمنی یا اذن فحوی یا رضای او بشاهد حال وهر گاه زمینی در اجارهٔ کسي است اذن مستأجر معتبر است « مسئله » واجبست تمام مکان نماز پاك باشد از نجاستی که ببدن مصلي یا لباس او سرایت کند پس هر گاه آن مکان خشك باشد ونجاست آن سرایت نکند نماز در آن صحیح است مگر جاي سجده که اگر آن نجس باشد نماز صحیح نیست هر چند خشك باشد بلي مستحب است تمام مکان پاك باشد « مسئله » احوط آنستکه مرد وزن پهلوي یکدیگر نماز نخوانند وهمچنین زن پیش ومرد در عقب او نباشد در حال نماز اگر چه اقوی جواز وصحت نماز هر دو میباشد با کراهت وفرق نیست ما بین زن محرم وغیر آن وکراهت مرتفع میشود ببودن حائلي که مانع دیدن باشد یا بفصل میان آن دو بقدر ده ذراع دست « مسئله » مستحب است نمازرا درمساجد بجا آورد ودر حدیث است که ثواب یکنماز در مسجد الحرام برابر است با صد هزار نماز ودر روایت دیگر هزار هزار نماز وثواب یك نماز در مسجد پیغمبر صلی الله علیه وآله برابر است باده هزار نماز ودر هر یك از مسجد الاقصی ومسجد کوفه برابر ثواب هزار نماز است ودر مسجد جامع برابر صد نماز است ودر مسجدمحله برابر بیست وپنج نماز است ودرمسجد بازار معادل ثواب دوازده نماز است ونماز نزد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام معادلست با ثواب دویست هزار نماز ولي مستحب است زن نمازرا در خانه بخواند که افضل

است از مسجد بلكه افضل در صندوقخانه كه پستوي اطاقست « مسئله »
مكروه است نماز در اندرون حمام بلكه در جامه كن هم أولى تركست ومكروه
است نماز در كشتي اگر بتواند بيرون آن نماز كند وهمچنين نماز در
جائيكه كسي رو بروي او باشد بخصوص زن يا مقابل چراغ يا آتش
افروخته يا مقابل مصحف گشاده يا كتاب يا كاغذ كه خط آن نمايان باشد
وهمچنين مكروه است نماز در خانه اي كه مست كننده يا سگ يا صورت در
ان باشد ومكروهست نماز درقبرستان « مسئله » مستحب است برابر مصلي
ستره باشد ومراد از ان ديواري يا حائلي استكه ميان مصلي وان بيش
از دو يا سه ذراع نباشد واگر عصائي در برابر گذارد كافي است
﴿ پنجم ﴾ از مقدمات نماز پوشانيدن عورت است وان در مرد قبل وحلقه
دبر وبيضتان است وعورت زن در نماز جميع بدنست مگر روي ودو
دست تا بند ان ودو پا تا ساق ولكن در كنيز وصبيه نا بالغه پوشانيدن
سر و گردن واجب نيست وبايد لباس نماز گذار غصبي نباشد واز پوست
ميته نباشد واز اجزاء حرام گوشت نباشد بلكه ميته واجزاء حرام
گوشت نيز همراه او نباشد بلي جايز است نماز كردن با پوست خز وكرك
انها وبايد لباس مردان از ابريشم خالص نباشد وطلا باف نباشد چه
در حال نماز وچه در غير ان بلكه انگشتر طلا در دست كردن بلكه
مطلق زينت كردن بطلا جايز نيست از براي ايشان مطلقاً واما براي
زن جايز است امور مذكوره حتى در نماز وباكى نيست بر مرد پوشيدن
حرير خالص در حال اضطرار ودر جنگ چنانچه جايز است سجاف جامه

او حریر خالص باشد اگر چه احوط آنستکه زیاده از چهار انگشت نباشد وبدانکه هر گاه جورابي در پاي نماز گذار باشد که نپوشاند پشت پا وساق را احوط اجتناب واقوي جواز آن است .

﴿ مبحث دوم ﴾

بدانکه مستحب است در نمازهای یومیه اذان وان چهار مرتبه الله اکبر وهر کدام از (اشهد ان لا إله إلا الله ، واشهد ان محمداً رسول الله وحی علی الصلاة ، وحی علی الفلاح ، وحي علی خیر العمل ، والله اکبر ولا إله إلا الله) را دو مرتبه بگوید وبعد از اذان اقامه است وآن مثل اذان است در فصل مگر آنکه دو مرتبه (الله اکبر از اول ویك مرتبه لا إله إلا الله) از آخر آن نیست وبعد از دو مرتبه ﴿ حی علی خیر العمل) دو مرتبه بگوید قد قامت الصلاة واقوی جواز ترك اقامه است از براي مردان اگر چه احوط گفتن اقامه است چنانچه اقوی اشتراط طهارت است در اقامه وایستادن واما حرف نزدن پس شرط نیست در آن اگر چه احوط است .

﴿ مبحث سیم ﴾

در واجبات نماز است وان یازده است ﴿ اول ﴾ نیت ومعتبر است در ان قصد قربت ومعین بودن عمل چنانچه در وضوء گذشت وهر گاه در بین نماز قصد خروج از ان نماید یا متردد شود در ان وچیزي از اجزاء نماز را در ان حال بجا نیاورده ومفسدي دیگرهم بجا نیاورده پشیمان شود وبر گردد از همانجا نماز را تمام کند نمازش صحیح است

﴿ دویم ﴾ تکبیرة الاحرام وآن گفتن الله اکبر است وواجب است صحیح ادا کند ﴿ سیم ﴾ قیام با قدرت وإلا تکیه کند وبا تعذر از آن بنشیند وبا عجز از نشستن بخوابد بر پهلوي راست مثل مدفون وبا تعذر از آن بر پهلوي چپ وبا تعذر از آن به پشت بخوابد مثل محتضر وبدانکه قیام در حال تکبیرة الاحرام ومتصل بر کوع رکن است ودر حال قرائت واجب غیر رکن ودر حال قنوت مستحب است وواجبست در آن استقرار وعدم اعتماد با امکان ﴿ چهارم وپنجم ﴾ قرائت حمد ویك سورهٔ تمام در دو رکعت اولي بلي مریض ومستعجل بجهت ضرورت وتنگي وقت اکتفاء میکنند بحمد تنها ودر دو رکعت آخر مخیر است ما بین حمد تنها یا گفتن سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله اکبر یك دفعه علی الاقوی وسه مرتبه علی الاحوط وبدانکه واجبات قرائت چند چیز است ﴿ اول ﴾ اداء نمودن حروف را از مخارج خود بطوري که ممتاز از یك دیگر باشد وصدق آن حرف بکند ﴿ دویم ﴾ حرکت وسکون وتشدید را درست اداء کند ﴿ سیم ﴾ وقف بحرکت نکند علی الاحوط اما وصل بسکون پس اظهر جواز آن است ﴿ چهارم ﴾ آنکه بسم الله الرحمن الرحیم بگوید در اول حمد وسوره که جزء انها است مگر سورهٔ برائت ولازم است تعیین سوره پیش از شروع در بسمله ﴿ پنجم ﴾ هر سورهٔ خواند تا از نصف تجاوز نکرده میتواند عدول کند بسورهٔ دیگر مگر سورهٔ توحید وجحد را بلي اگر کلمهٔ یا آیهٔ را فراموش نمود میتواند عدول کند مطلقاً ﴿ ششم ﴾ آنکه سورهٔ سجدهٔ واجبه دار را در نماز واجبي نخواند ودر

نافله جایز است ودر آن بعد از قرائت آیهٔ سجده سجده کند وبرخیزد ونماز را تمام کند واما در نماز واجبي اگر گوش کند آیه سجده را یا سهواً بخواند بعد از نماز سجده کند واحوط آنست که در نماز ایماء کند ونماز را تمام کند وسجده کند واحوط اعادهٔ اصل نماز است ﴿ هفتم ﴾ تمام قرائت وتسبیحات اربعة را در رکعات ایستاده با استقرار بجا آورد با امکان ﴿ هشتم ﴾ انکه مرد حمد وسوره را در رکعت اول ودر نماز مغرب وعشاء وصبح بلند بخواند ودر نماز ظهر وعصر آهسته ودر رکعت سیم وچهارم از هر نمازي آهسته بخواند چه حمد باشد چه تسبیحات ومناط در بلندي وآهستكي ظهور جوهر صوت وعدم ظهور آنست (واما) زن پس در مواضع اخفات آهسته بخواند ودر مواضع جهر مخيـــير است مگر انکه اجنبي صوتش را بشنود ومستحب است خصوص بسم الله را بلند خواندن در مواضع اخفات ﴿ نهم ﴾ ترتیب میان حمد وسوره وهمچنین میان اجزاء ﴿ دهم ﴾ موالات یعني فاصـــله نکردن ما بین آنها بغیر ذکر ودعا وقرآن ﴿ یازدهم ﴾ قرائت را صحیح اداء کند وموافق باشد با قرائت یکي از قراء سبعه واگر نداند تعلیم بگیرد ﴿ دوازدهم ﴾ سورهٔ والضحی وألم نشرح را یك سوره محسوب دارد وهم چنین ألم ترکیف ولایلاف را وبدانکه اقوی جواز قرائت حمد وسوره است از روي قرآن ولو در فریضه مطلقاً واحوط اقتصار است بر صورتیکه متمکن نشود ازحفظ خواندن یا بجماعت خواندن یا بمتابعت قاري بلکه أحوط ترك است در جمیع أحوال نماز بلي خواندن قنوت

وسائر أذكار وأدعيه از روي كتاب مانعي ندارد ﴿ ششم ﴾ از واجبات نماز ركوع است وواجبات آن پنج است ﴿ أول ﴾ خمشدن بحديكه بتواند كف دست خودرا بزانو برساند ﴿ دويم ﴾ گفتن ذكر است بعد از رسيدن بحد ركوع واحوط گفتن سبحان الله سه مرتبه يا يك مرتبه سبحان ربي العظيم وبحمده است ﴿ سيم ﴾ طمأنينه در حال ذكر ﴿ چهارم ﴾ بلند كردن سر از ركوع ﴿ پنجم ﴾ طمأنينه در حال قيام ﴿ هفتم ﴾ از واجبات نماز سجود است وواجبات آن هفت است ﴿ اول ﴾ آنكه منحني شود بحديكه مساوي شود جاي پيشاني با جاي پاها بلي پست وبلند بودن از ان بقدر كلفتي خشت ضرر ندارد ﴿ دويم ﴾ گذاردن هفت موضع را بر زمين وآن پيشاني ودو كف دست ودو زانو ودو سر انگشت بزرك پاها است ﴿ سيم ﴾ انكه پيشاني را بر ما يصح السجود عليه بگذارد وان زمين واجزاء انستكه غير معدني وخوردني وپوشيدني باشد وجايز است سجود بر كاغذ اگر از ما يصح السجود عليه ساخته باشند ولي در هرحال بايد مباح وپاك باشد وكفايت ميكند پاكي مقداريكه لازمست گذاردن پيشاني بر زمين هر چند اطراف آن نجس باشد پس هرگاه قدري از مهر پاك باشد وقدري نجس باشد ضرر ندارد هر چند احوط اينستكه تمام انچه پيشاني بر ان قرار ميگيرد پاك باشد ﴿ چهارم ﴾ ذكر است واحوط در آن سه مرتبه سبحان الله يا يك مرتبه سبحان ربي الاعلى وبحمده است ﴿ پنجم ﴾ طمأنينه است در حال ذكر ﴿ ششم ﴾ باقي گذاردن هفت عضو است بر زمين تا ذكر تمام شود بلي اختياراً جايز

است غیر پیشانی را از زمین حرکت دهد در غیر حال ذکر یا بلند کند وبگذارد « هفتم » نشستن بعد از سجده اولی بلکه بعد از ثانیه هم علی الاحوط ودر رکعت اول وسیم که تشهد ندارد انرا جلسهٔ استراحت می نامند « هشتم » از واجبات نماز تشهد است وواجب در تشهد شش است (اول) شهادتین واحوط گفتن ان بنحو متعارف است (دویم) صلوات فرستادن بعد از شهادتین وباید همه را صحیح اداء نماید (سیم) ترتیب ما بین کلمات ان بنحو متعارف (چهارم) موالات میان کلمات آن (پنجم) انکه نشسته باشد در حال تشهد (ششم) طمأنینهٔ در آن (نهم) از واجبات نماز سلام است وواجبات آن چهار است (اول) انکه بگوید السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین یا السلام علیکم وبهتر اضافهٔ ورحمة الله وبرکاته است وجایز است اکتفاء به یکی از این دو هر چند بهتر گفتن هر دو است ومستحب است پیش از ان دو گفتن السلام علیك ایها النبي ورحمة الله وبرکاته (دویم) انکه در حال نشسته بعمل اورد (سیم) انکه صحیح بعمل اورد (چهارم) انکه باطمأنینه باشد (دهم) از واجبات ترتیب است در افعال نماز پس هر گاه عمداً جزئیرا که باید مؤخر باشد مقدم دارد نماز باطل است وحکم سهو بیان خواهد شد (یازدهم) موالات یعنی پي در پي بعمل اورد افعال نمازرا وفاصله نشود ما بین آن بسکوت طویل بر وجهیکه از صورت نماز گذار بیرون رود .

﴿ مبحث چهارم ﴾

بدانكه اركان نماز پنج است «اول» تكبيرة الاحرام (دويم) قيام در حال تكبيرة الاحرام (سيم) قيام متصل بركوع (چهارم) ركوع (پنجم) در سجده پس هرگاه ركن كم شود يا زياد شود عمداً يا سهواً نماز باطل است مگر در نماز جماعت كه در ان تفصيلي است .

﴿ مبحث پنجم ﴾

در مبطلات نماز است وان چند چيز است (اول) حدث است چه اكبر وچه اصغر (دويم) منحرف شدن از قبله بهمهٔ بدن بطوريكه پشت او بقبله شود يا انحراف برسد بحد يمين ويسار عمداً وأما سهواً يا جهلا اعادهٔ نماز لازم است ولزوم قضاء معلوم نيست وأما انحراف ما بين يمين وقبله يا يسار وقبله سهواً ضرر ندارد (سيم) تكلم كردن بدو حرف وزياده عمداً بغير از ذكر ودعا وقرآن أما بيك حرف مفهم معنى پس مشكل است بلي سهواً ضرر ندارد (چهارم) خندهٔ قهقهه (پنجم) گريه كردن از جهت غير خدا وگريه از خوف خدا از أفضل عبادات است واحوط در گريه بر مصيبت حضرت سيد الشهداء وأهل بيت عليهم السلام انكه در غير نماز بجا آورد (ششم) خوردن وآشاميدن در غير آنچه استثناء شده (هفتم) هر فعل منافي كه محو كند صورت نماز را مثل جستن ودست بدست زدن وأمثال انها (هشتم) شك در عدد ركعات در غير انچه خواهد آمد يا جزئي را در حال شك بجا آوردن (نهم) زياد كردن جزئي را در نماز عمداً بقصد جزئيت يا كم كردن آن

هر چند رکن نباشد أما آمین گفتن بعد از حمد ودست بر روي دست گذاردن در غیر حال تقیه پس حرام تشریعی است ومبطلیت آن نماز را معلوم نیست .

﴿ مبحث ششم ﴾

در شکیات نماز است ودر آن چند فصل است ﴿ فصل أول ﴾ بدانکه هر گاه کسي شك کند در چیزي از افعال نماز وداخل شده باشد در فعلي که بعد از آنست اگر چه مستحب باشد اعتناء نکند مثل انکه شك کند در تکبیر بعد از دخول در قرائت یا شك کند در قرائت بعد از داخل شدن در قنوت یا رکوع بلکه اگر شك کند در ایهٔ بعد از دخول در ایهٔ دیگر یا در کلمهٔ بعد از دخول در کلمهٔ دیگر اعتناء نکند علی الاقوی بلي هر گاه شك کند در رکوع در حال سرازیري از جهت سجده ما دامیکه بحد سجده نرسیده أقوی جواز مضي وعدم اعتناء است وهر گاه شك کند در سجده بعد از بر خواستن یا بعد از دخول در تشهد اعتناء نکند بلي هر گاه شك کند در حال برخواستن بر گردد واتیان کند واگر شك کند در تشهد بعد از برخواستن اعتناء نکند واگر در حال برخواستن باشد باز اعتناء نکند علی الاقوی پس فرق است در این خصوص ما بین سجده وتشهد بلي أحوط در تشهد نیز بر گشتن واتیان آنست بقصد قربت مطلقه واگر شك کند در چیزي از افعال نماز پیش از انکه داخل فعل دیگر شده واجبست انچه را که شك نموده بجا اورد (فصل دوم) شك در عدد رکعات نمازهای

واجبي در بین نماز بعد از انکه شك قرار گرفت اگر نماز دو رکعتي یا سه رکعتي باشد مطلقا موجب بطلان نماز است واگر چهار رکعتي باشد باز چنین است که نمازش باطل است در جمیع صور مگر در نه صورت (أول) شك میان دو وسه بعد از سر برداشتن از سجدهٔ دویم پس بنا را بر سه گذارد ونماز را تمام کند بعد از آن یکرکعت نماز ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا اورد بلکه همچنین است هر گاه شك بعد از تمام شدن ذکر واجب درسجدهٔ دوم باشد پس انچه ذکرشد بعمل آورد ونمازش صحیح است ولـکن اولی انستکه در اینصورت بعد از اتمام نماز احتیاط اعاده کند أصل نمازرا احتیاطاً واین احتیاط در همهٔ مقامات آتیه که حکم مترتب بر اکمال سجدتین است جاري است «دویم» شك میان سه وچهار درهر جا که باشد چه در قیام چه در رکوع وچه در سجود وچه بعداز ان وچه در بین انها بنارا بر چهار گذارد ونمازرا تمام کند ودو رکعت نشسته یا یکرکعت ایستاده بجا آورد (سیم) شك میان دو وچهار است بعد از اکمال سجدتین بنارا برچهار گذارد ونمازرا تمام کند وبعد دورکعت نماز ایستاده بجا أورد «چهارم» شك میان دو وسه وچهار است بعد از اکمال سجدتین بنارا برچهار گذارد ونمازرا تمام کندو بعد دو رکعت نماز ایستاده پس از اندو رکعت نشسته بجا آورد «پنجم» شك میان چهار وپنج است بعد از اکمال سجدتین بنارا بر چهار بگذارد ونماز را تمام کند وبعد از سلام دو سجدهٔ سهو بجا آورد «ششم» شك میان چهار وپنج است در حال قیام مینشیند وشك او بر میگردد بشك میان سه وچهار وحکم آن

در این جاریست وبراي مجموع قیام بیجا واذکاري که گفته دو سجدهٔ سهو بجا آورد کافیست علی الأقوی اگرچه احوط تکرار نمودن انست بقصد ما فی الذمه واین سجده در جمیع فروض بعد که قیام را میشکنند ومي نشینند جاریست « هفتم » شك میان سه وپنج است در حال قیام مي نشینند وشك او بر میگردد بشك دو وچهار وحکم آن در این جاري است « هشتم » شك میان سه وچهار وپنج است در حال قیام مي نشینند وشك او بر میگردد بشك میان دو وسه وچهار وحکم آن در این جاریست « نهم » شك میان پنج وشش است در حال قیام مي نشینند وشك او بر میگردد بشك میان چهار وپنج بعد از اکمال سجدتین وحکم ان در این جاریست « وبدانکه » کثیر الشك در اجزاء نماز یا در افعال یا در رکعات ان در ان جائیکه کثیر الشك شده اعتنا بشك خود نماید وبنارا بر صحت گذارد ونماز احتیاط بر او واجب نیست وهمچنین اعتبار ندارد شك إمام یا مأموم در رکعات فقط با حفظ دیگري وهمچنین شك بعد از فراغ از نماز وبعد از وقت که اعتبار ندارد وبناء را بر صحت گذارد بلکه مظنهٔ بعد از فراغ وبعد از وقت در حکم شك است «فصل سیم» در نماز احتیاط است براي شکوك مذکوره بدانکه واجب است بعد از سلام نمازي که در آن شك کرده وبناء گذارده بدون فاصلهٔ منافي میان آن ونماز احتیاط فوراً شروع کند در نماز احتیاط وواجبست در نماز احتیاط نیت وتکبیرة الاحرام وقرائت حمد ورکوع ودو سجده وتشهد وسلام بترتیب نماز ولکن سوره وقنوت ندارد وقرائت حمدرا باخفات بجا آورد

حتی بسم الله را بنا بر أحوط اگر چه أقوی استحباب جهر بآن است « وبدانكه » اگر شك كند در ركعات نماز نافله مخير است ما بين بناء بر أقل يا اكثر مگر آنكه بناء بر اكثر موجب بطلان باشد پس بنامي گذارد بر أقل پس هر گاه شك كند كه يكركعت كرده يا دو ركعت مخير است واگر شك كند كه دو ركعت كرده يا سه ركعت بنا بر دو گذارد وتمام كند واگر شك كند در ركعات نماز احتياط در شكوك پس مشهور ميان علماء آنرا مثل نافله دانسته اند واين أقوى است ولكن أحوط انستكه بنا را بر أقل يا اكثر گذارد وتمام كند وبعد انرا اعاده كند وبعد از ان أصل نماز را نيز اعاده كند واما اگر شك كند در اجزاء نافله يا نماز احتياط پس حكم آن مثل فريضه است كه اگر در محل است بياورد واگر داخل جزء بعد شده بگذرد « فصل چهارم » در حكم ظن در نماز است بدانكه ظن يا متعلق بركعات است يا بافعال « اما » ظن متعلق بركعات پس در حكم يقين است چه در نماز دو ركعتي وسه ركعتي وچه در چهار ركعتي چه در أولين از آن چه در أخيرتين پس مثلا هر گاه نداند يكركعت كرده يا دو ركعت ومظنهٔ او بأحد طرفين است بناء را بر آن گذارد ونماز او صحيح است ونماز احتياطي لازم نيست وهكذا در صور ديگر واگر از أول أمر شك كند در اينكه يكركعت كرده يا دو ركعت مثلا يا دو ركعت كرده يا سه ركعت وبعد از تروي شك او مبدل شود بظن بأحد طرفين باز عمل كند بظن خود واگر عكس باشد باينكه أول مظنه پيدا كند بأحد طرفين وبعد مبدل شود بشك حكم

شك جاري كند از بطلان در موارد بطلان وبناء بر اكثر در موارد ان پس مدار در صوت انقلاب بر حالت دويم است شك باشد يا ظن بلكه اگر ظن بأحد طرفين داشت بعد ظن او منقلب شد بظن بطرف ديگر بناء را بر ظن دويم گذارد وهم چنين در شك پس اگر أول شك كرد ما بين دو وسه وبناء را بر سه گذاشت بعد شك او منقلب شد بشك ما بين سه وچهار يا يك ودو حكم شك دويم جاري كند پس در صورت اولى بناء را بر چهار گذارد وعمل شك سه وچهار بعمل آورد ودر صورت دويم حكم شك يك ودو جاري كند كه بطلان نماز است وهكذا در ساير انقلابات وهر گاه حالت ترددي از براي او حاصل شود ونداند كه شك است يا ظن بناء بگذارد بر انكه شك است وحكم شك جاري كند مثلا نميداند يكركعت كرده يا دو ركعت وشك دارد كه آيا أحد طرفين رجحان دارد ومظنون است يا نه حكم شك جاري كند بنا را بر بطلان گذارد در صورت مفروضه واگر نداند كه سه ركعت كرده يا چهار ركعت وشك كند كه آيا سه ركعت بودن مظنون است يا نه بنا بگذارد بر اينكه مظنون نيست وحكم سه وچهار جاري كند وهكذا در ساير صور « واما » ظن متعلق بافعال مثل اينكه نميداند يك سجده كرده است يا دو سجده ومظنه او بيك سجده است يا بدو سجده يا نميداند كه حمدرا خوانده يا نه ومظنه دارد بأحد طرفين پس در حكم يقين بودن ان اشكال است وبايد مراعات احتياط كند ومقتضاي ان در بعض صور الحاق بشك است ودر بعض صور الحاق بيقين واعاده نماز است وحاصل مطلب اينكه

یا ظن متعلق است بمثل قرائت وتسبیحات واذکار که زیادی آن مضر
بنماز نیست یا متعلق بافعال است که زیادی ان مضر است مثل رکوع
وسجود ونحو این دو پس در صورت اولی اگر در محل است اتیان کند
بقصد قربت مطلقه وهمچنین در مسألهٔ آتیه هر چند ظن بکردن داشته
باشد واگر بعداز تجاوز از محل است وظن بکردن دارد بگذرد مثل شك
واگر ظن بنکردن دارد بر گردد واتیان کند مثلا اگر شك کند که آیا
حمدرا خوانده است یا نه وهنوز داخل درسوره نشده است آنرا بخواند
چه مظنه بخواندن داشته باشد یابنخواندن واگر بعداز دخول در سوره
یا قنوت شك کند که حمدرا خوانده است یا نه ومظنهٔ او بخواندن باشد
بگذرد وبناء را بر خواندن گذارد واگر مظنهٔ او بنخواندن باشد
بر گردد وبخواند وهکذا در سایر آنچه از این قبیل است واما در
صورت دویم پس اگر در محل است ومظنه بنکردن دارد بجاآورد مثل
انکه شك داشته باشد واگر مظنه بکردن داشته باشد احتیاط این است
که عمل بظن کند وبگذرد ونماز را تمام کند وبعد انرا اعاده کند
واگر بعد از محل باشد اگر مظنه بکردن دارد بگذرد واگر مظنه
بنکردن دارد بر گردد وبجا آورد ونماز را تمام کند واعادهٔ نماز کند
مثلا هر گاه نمیداند یك سجده کرده یا دو سجده وهنوز داخل در تشهد
یا قیام نشده است ومظنهٔ او این است که یك سجده کرده یك سجدهٔ
دیگر بجا آورد ونماز او صحیح است مثل صورت شك واگر مظنه دارد
که دو سجده کرده عمل بظن کند وبعد از اتمام اعاده کند نماز را واگر

بعد از دخول در قیام یا تشهد مظنهٔ او بکردن دو سجده باشد بگذرد
ونماز او صحیح است واگر مظنهٔ او بنکردن باشد بر گردد یك سجده
دیگر بکند وبعد از اتمام اعاده کند نماز را وهکذا در سائر أفعال مثل
رکوع ونحوآن « فصل پنجم » در سهویات است بدانکه سهو یا متعلق
است بر کعات ویا بأجزاء آنهم رکني یا غیر رکني وأیضاً یا بزیاده است
یا بنقیصه پس اگر زیاد کند یك رکعت یا بیشتر را نماز او باطل است
مطلقا واگر سهواً یکرکعت یا بیشتر را ناقص کند وبعد از سلام
متذکر شود پس اگر پیش از اتیان بمنافي عمدي وسهوي مثل حدث
واستدبار متذکرشود بر خیزد وبقیهٔ نمازرا بجا آورد وسجدهٔ سهو بجهت
سلام بیجا بجا آورد نماز او صحیح است وهمچنین اگر بعداز اتیان بمنافي
باشد که عمداً ضرر دارد وسهواً ضرر ندارد مثل تکلم در این صورت
نیز بر خیزد بقیه را بجا آورد ودو سجدهٔ سهو دیگر بجهت تکلم کردن
بجا آورد واگر بعد از مثل حدث واستدبار ویا سکوت طویل که ماحي
صورت نمازباشد متذکر شود نماز او باطل است وهرگاه زیاد کند رکني
را در نماز نماز او باطل است واگر زیاد کند جزء غیر رکني را مثل قرائت
یایك سجده یاتشهد ونحو آن نماز او صحیح است ولکن باید دوسجده
سهو بجهت زیادتي بعمل آورد علی الأحوط دراین وجمیع صور زیاده
ونقیصهٔ سهوي واگر نقصان کند جزئیرا پس اگر متذکر شود پیش از
دخول در رکن بعد بر گردد وتدارك کند وبجهت زیادتیها سجدهٔ سهو
بکند چه منسي رکن باشد چه غیر رکن مثل انکه پیش از دخول در

رکوع وبعد از قنوت مثلا یقین کند که حمدرا نخوانده بر گردد وبخواند
ویا یقین کند که دو سجده یا یك سجده از او فوت شده بر گردد وبجا
آورد واز برای زیادتی هر یك از قیام وبحول الله وقرائت یا تسبیحات
سجدهٔ سهو کند اگرچه دو سجده سهو یکمرتبه کفایت می کند
چنانچه گذشت واگر داخل در رکن بعده شده پس اگر منسی رکن
است نماز او باطل است مثل آنکه بعد از دخول در رکوع یقین کند
که دو سجده از رکعت پیش فراموش شده وهم چنین اگر منسی رکوع
باشد ومتذکر شود بعد از دخول در سجدهٔ دوم بلی هر گاه منسی رکوع
باشد ومتذکر شود در سجده اولی یا بعد از آن وقبل از دخول در سجده
دوم بعید نیست صحت نماز پس بر گردد ورکوع را بجا آورد واز برای
سجده زیاد شده دو سجده سهو کند چون از برگشتن وتدارك کردن
زیادی رکن لازم نمیآید ولکن مع ذلك احوط اعاده نماز است هر چند
واجب نیست واگر منسی جزء غیر رکنی باشد ومتذکر شود بعد
از دخول در رکن بعد نماز باطل نیست بلکه بجهت آن نقیصه
سجدهٔ سهو بجا آورد ودیگر چیزی بر او نیست بلی اگر منسی تشهد
یا سجدهٔ واحده باشد ومتذکر شود بعد از دخول در رکوع باید
بعد از فراغ از نماز اول قضاء آن تشهد یا آن سجده را بجا
آورد وبعد دو سجدهٔ سهو بکند وسجدهٔ سهو در نسیان احوطست
ونماز او صحیح است ودر اینجاسه مسأله باقیمانده (مسأله اولی)
آنکه اگر ترك کند ذکر رکوع را یا سجود را ومتذکر شود

بعد از سر برداشتن از رکوع یا سجود نمازش صحیح است و نمیتواند بر گردد هر چند داخل در رکن بعد نشده چون محل آنها فوت شده است پس باید سجدهٔ سهو بجهت نقیصه بجا آورد « مسأله دویم » آنکه ترك کند سجدهٔ واحده یا تشهدرا و بعد از سلام متذکر شود نباید بر گردد بلکه همانرا قضاء کند و دو سجده سهو بجا آورد واما اگر ترك کند سجدتین را از رکعت اخیره و بعد از سلام متذکر شود نماز او باطلست هر چند احوط این استکه بر گردد واتیان کند ونمازرا تمام کند ودو سجده سهو بجهت زیادی تشهد ودو سجده سهو بجهت سلام بیجا بجا آورد وبعد نمازرا اعاده کند « مسأله سیم » هر گاه در نماز مستحبي زیاد کند جزئي را سهواً نماز او باطل نیست هر چند رکن باشد وسجده سهو بر او لازم است علی الاحوط وهکذا در مسائل آتیه واگر ترك کند جزئي را ومتذکر شود دراثناء بر گردد وآنرا بجا بیاورد هرچند داخل در رکن بعد شده باشد وبجهت زیادتیها سجده سهو واجب نمیشود واگر متذکر شود بعد از سلام پس اگر رکن است باطل است واگر غیر رکن است بر او چیزي نیست وبدانکه هر گاه در حال تشهد شك کند که آیا این تشهد نماز است یا تشهد سجدهٔ سهویکه باید بجا آرود بنا گذارد که تشهد نماز است ونمازرا تمام کند بعد سجده سهورا بعمل آوود وهمچنین است حکم در سجده واگر درحال تعقیب شك کند که آیا سجده سهوي که بر او واجب بود بجا آورده یا نه باید بعمل آورد ﴿ فصل ششم ﴾ در سجدهٔ سهو است بدانکه واجبست دو سجدهٔ سهو از براي چند چیز

(اول) از براى تكلم بيجا در نماز سهواً (دويم) از براي سلام گفتن
در غير موضع سلام (سيم) از براي شك چهار وپنج چنانچه گذشت
واما از براي زياد كردن جزئي در نماز ياكم كردن آن سهواً كه متذكر
نشود در محل تلافي اگر آنجزء واجب باشد پس براي آن احوط است
بخلاف جزء مستحبي مثل قنوت كه ترك سهوي بلكه ترك عمدي آن
ضرر ندارد بلي اگر سهواً قنوت را ترك كرد ودر ركوع يا بعد از سر
برداشتن از آن متذكر شد قضاء كند آنرا در حال قيام بعد از ركوع
وفرق نيست در سجده سهو در زياده ونقيصه ما بين اجزائيكه بر فرض
ترك كردن سهوي آن بعد از نماز واجب باشد قضاء آنجزء مثل تشهد
ويكسجده از يكركعت يا غير آن چنانچه هرگاه در دو ركعت يا سه
ركعت ازهر ركعتي يكسجده فوت شده سهواً بعد از نماز قضاء سجدههاي
فراموش شدهرا بنمايد وبراي هريك دو سجده سهو بجا اورد على الاحوط
بدانكه سجده سهورا بايد بعد از نماز بلا فاصله بجا آورد بلي اگر قضاء
اجزاء منسيه هم بايد بكند قضاءرا مقدم بدارد وهمچنين اگر نماز احتياط
بايد بكند آنرا مقدم دارد بر سجده سهو واگر قضاء اجزاء ونماز
احتياط داشته باشد اقوى تقديم نماز احتياطست واگر سجده سهورا
فراموش نمود هر وقت متذكر شد بايد بجا آورد اگرچه بعد از اتيان
بمنافي باشد وضرر بنماز او وواجب است در سجده سهو چند چيز
« اول » نيت « دويم » آنكه دو مرتبه سجده كند « سيم » ذكر
على الاحوط در هر يك از دو سجده واحوط اقتصار بر گفتن بسم الله

وبالله وصلى الله على محمد وآل محمد «یا» بسم الله وبالله والسلام علیك ایها النبي ورحمة الله وبركاته است «چهارم» آنكه مراعات كند در آن آنچه معتبر است در سجده نماز بنا بر احوط (پنجم) تشهد مثل تشهد نماز «ششم» سلام وآن گفتن السلام علیکم است واولی واحوط اضافهٔ ورحمة الله وبركاته است.

﴿ مبحث هفتم ﴾

در نماز آیات است وواجب میشود این نماز براي ماه گرفتن وخورشید گرفتن اگرچه جزئي از آن باشد واگرچه باعث خوف نشود وهمچنین واجب میشود بلرزیدن زمین اگرچه باعث خوف نشود چنانچه واجب میشود بسبب وزیدن بادهاي تند وسرخ وتاریکي شدید ورعد وبرق غیر متعارف وغیر اینها از حوادث آسماني از اموریكه نوعا باعث خوف متعارف ناس باشد اگرچه او نترسد وآن دو ركعت است در هر ركعت پنج ركوع ودو سجود وتفصیلش آنستكه نیت میكند وتكبیر مي گوید وبعد از آن حمد وسوره میخواند وبركوع میرود وذكر ركوع میگوید وسر از ركوع برمیدارد وحمد وسوره مي خواند وقنوت میخواند مستحباً باز بركوع میرود بعد از ذكر ركوع سر برمیدارد باز حمد وسوره میخواند وركوع میرود وبعد از سر برداشتن از آن باز حمد وسوره میخواند وقنوت میخواند مستحباً وركوع میكند وبعد از قیام از آن باز حمد وسوره میخواند وبركوع میرود وبعد از قیام از آن دو سجده بجا میاورد وبرمیخیزد حمد وسوره میخواند وقنوت

ميخواند مستحباً باز برکوع ميرود وهم چنين تا پنج رکوع تمام شود وبعد از قيام از رکوع پنجم دو سجده بجا مياورد وتشهد مي خواند وسلام ميگويد وجايز است بنحو ديگر بعمل آورد وآن چنين است که بعد از تکبيرة الاحرام حمدرا تمام بخواند ويك آيه از سورهٔ إنا أنزلناه را مثلا بخواند وبرکوع رود وبعد از سر برداشتن از آن آيهٔ دويم إنا أنزلناه را بخواند وبركوع رود وهمچنين تا پنج رکوع بعمل آيد بعد از هر رکوع يك آيه خوانده تا در رکعت اولى يك حمد ويك سورهٔ تمام با پنج رکوع بعمل آيد وبعد از رکوع پنجم دو سجده بجا آورد وهمچنين دررکعت دويم قبل از رکوع يك حمد بخواند ويك سوره را تبعيض کند ما بين پنج رکوع ونمازرا تمام کند وأقسام ديگر هم ممکن است ووقت نماز کسوفين از ابتداء گرفتن است تا تمام منجلي شود يعني تأخير از آن جايز نيست مع الامكان لكن أحوط آنستکه مؤخر ندارد از وقت شروع بانجلاء (واما) نماز زلزله وساير آيات آسماني که مخوف باشد تا آخر عمر أداء است ولكن أقوى عدم تأخير آنست از وقت آيت وهر گاه مطلع شد بر خسوف وکسوف در وقت وترك کرد نماز آيات را عمداً يا سهواً واجب است قضاء آن اگر چه تمام ان نگرفته باشد ولي اگر مطلع نشد تا تمام منجلي شد بعد مطلع شد اگر تمام ان گرفته نشده بر او قضاء نيست واگر تمام قرص گرفته باشد واجب است قضاء آن وجايز است نماز آيات را بجماعت بخواند پس اگر در رکوع أول إمام را درك نمود متابعت مينمايد مثل جماعت در نماز يوميه وقرائت از او ساقطست .

ودرغير ركوع أول اشكال دارد ونماز آيات دو ركعت محسوب است پس هر گاه شك كند در عدد ركعات نمازش باطل است واگر در ركوعات از هر ركعتي يا اجزاء شك كند حال او حال يوميه است در آنچه گذشت از احكام آن وهمچنين احكام سهو وتذكر در محل يا بعد از محل وغير آن در آن جاري است وهمچنين حكم زياده ونقيصهٔ در آن همان است كه در يوميه ذكر شد .

مبحث هشتم

در بقيهٔ نمازهاي واجبي است وآن چند قسم است (أول) نماز قضاء است بدانكه هر گاه ترك نمايد نماز واجبي را با اجتماع شرايط وجوب آن عصياناً يا از او فوت شود بجهت خواب يا فراموشي يا فاقد طهورين باشد يا بجهت مست شدن باشد واجب است بر او قضاء آن نماز بخلاف نمازيكه از جهت حيض يا نفاس از او ترك شده كه قضاء آن واجب نيست اگر در تمام وقت حايض يا نفساء بوده وإلا اگر ظاهره در يابد مقدار نماز را در وقت چه در أول وچه در آخر آن وترك نمايد أداء را واجب است قضاء آن بلكه اگر مقدار يكركعت از آخر وقت را در يابد بدون عذري از اعذار مذكوره واجب است بر أو نماز وأداء خواهد بود با گذشتن مقدار تحصيل طهارت واگر ترك نمود معصيت كرده وقضاء آن بر او واجب است وواجب است در نمازهاي قضاء يوميه بهمان ترتيبي كه از او فوت شده بجا آورد اگر در أداي آن شرعاً ترتيب باشد مثل ظهر وعصر يك روز ودر غير مرتب شرعي اعتبار ترتيب

مشکل است واگر خواهد بترتیب قضاء کند ولي ترتیب انرا نداند حاصل میشود ترتیب آن بتکرار نماز پس اگر میداند در پنج روز هر روزي یك نماز از او فوتشده پنج شبانه روز نماز قضاء بجا آورد وهمچنین اگر نمازهاي بسیار از او فوت شده وترتیب انرا نمیداند ان قدر نماز قضاء کند که یقین کند آنچه بر او بوده بترتیب قضاء آن بعمل آمده وواجب نیست مقدم داشتن نماز قضاء را بر أداء اگرچه أحوط تقدیم آنست خصوصاً اگر انچه فوت شده یك نماز باشد وخصوصاً اگر نماز همان روز باشد ومعتبر در اتمام وقصر حال فوت است پس اگر نماز قصر فوتشده باید نماز را قصراً قضاء نماید اگرچه در حضر باشد چنانچه اگر در حضر فوت شده تماماً قضاء نماید اگرچه در سفر باشد واگر کسي در أول وقت مسافر بوده ودر آخر وقت حاضر یا بعکس پس أقوی اختیار آنست که در آخر وقت تکلیف او بوده «...یم»

نمازي که فوتشده از پدر بلکه مادر هم علی الأحوط وفوت آن بسبب عذري بوده واجبست بر ولي قضاء نماید آنرا بلکه بدون عذر هم علی الأحوط ومراد بولي پسر بزرگ میت است وبر دختر او واجب نیست وشرط نیست حاضر بودن وبالغ بودن آن پسر در وقت فوت پدر واگر میت پسر نداشته باشد أحوط وأولی استیجار کبار ورثه است نسبت بحصه خود از ترکه واگر وصیت کرده باشد که نمازهاي اورا استیجار نمایند از ثلث ترکه او بیرون کرده میشود مگر آنکه ورثه امضاء نمایند که در اینصورت از أصل ترکه بیرون میشود وأحوط امضاء کبار ایشان است

از حصهٔ خود واگر ولي بميرد پيش از اتيان بقضاء نمازهاي ميت واجب نيست بر ولي او قضاء نمودن آن وبر باقي أولياء ميت أول هم واجب نيست وجايزاست از براي ولي استيجار نمودن غيري را بجهت قضاء نماز ميت ومعتبر است در آن ترتيب بنحوي كه فوت شده اگر چه بتكرار باشد چنانچه در قضاء نماز از خود جي گذشت وساقط نميشود وجوب ترتيب بمشقت در آن بجهت آنكه ممكن است در اينجا استيجار اشخاص متعدده « سيم » نماز استيجاري بدانكه واجب است بر شخصي كه أجير شده كه نمازهاي ميت را بجا آورد اتيان كند بهر چه بآن ملتزم شده از مستحبات وكيفيات آن اگر بر وجه تقييد باشد واگر اخلال بآن نمود مستحق اجرت نيست اگر چه ذمهٔ ميت يا ولي برى شود وجايز است زن أجير شود كه نمازهاي مرد را بجا آورد وهم چنين بعكس پس زن در نمازهاي جهريهٔ ميت مخير است ما بين جهر واخفات اگر چه نماز براي مرد باشد چنانچه بر مرد معين است جهر در آن اگر چه براي زن باشد

﴿ مبحث نهم ﴾

در نماز جماعت است بدانكه نمازهاي واجبي را بجماعت خواندن مستحب ودر يوميه مؤكد است خصوص صبح ومغرب وعشاء كه مؤكد تراست ومنقول است كه نماز با عالم برابر است با هزار نماز وبا سيد قرشي برابر است با صد نماز وبتعدد جهات فضيلت ثواب ان بهمان مقدار زياد ميشود وبتعدد مأمومين مضاعف ميشود ثواب آن ودر نماز جمعه با اجتماع شرائط جماعت واجب است واگر كسي حمد وسورهٔ او درست نباشد

وممکن باشد او را تصحیح قرائت در وقت کفایت میکند او را درست کردن آن وفرادی یا جماعت کردن واگر ممکن نشود اورا درست کردن بجهت تنگي وقت ومانند آن معین است براي او جماعت کردن اگر مقصر باشد در ترك تعلم واگر ممکن نباشد اورا بهیچوجه تصحیح قرائت دراین صورت جماعت واجب نیست وبآنچه متمکن است از قرائت میتواند نمازرا بجا آورد ولي أحوط جماعت کردن است وأقل عددي که جماعت بآن منعقد میشود دو نفر است یکي إمام ودیگري مأموم ومأموم واحد اگر مرد باشد مستحب است که در جانب راست إمام بایستد واگر زن باشد در عقب او بایستد وشرط است موافق بودن نماز إمام با مأموم در هیئت وکیفیت پس جایز نیست اقتداء کردن یومیه را بنماز میت یا عیدین یا آیات وبعکس اما موافق بودن در عدد رکعات واجب نیست پس جایز است اقتداء نمودن حاضر بمسافر ومسافر بحاضر وقضاء را بأداء وبعکس مطلقاً ومشکل است اقتداء نماز طواف بیومیه وبعکس وجایز است کسیکه نمازش را فرادی خوانده است آن نماز را اعاده کند بجماعت بلکه مستحب است واما نمازیکه احتیاطاً بجا مي آورد أداء یا قضاء اقتداء بآن جایز نیست علی الأحوط بل الأقوی اگرچه نماز مأموم هم احتیاطي باشد وشرط است در إمام جماعت چند چیز « أول » عقل « دویم » بلوغ « سیم » إیمان « چهارم » طهارت مولد « پنجم » مرد بودن اگر مأموم مرد باشد بلکه أحوط مرد بودن است مطلقاً « ششم » عدالت است یعني ملکه وکفایت میکند در احراز آن حسن ظاهري

که کاشف نوعي از وجود آن باشد بر وجهیکه موجب اطمینان ووثوق
بآن باشد ﴿ هفتم ﴾ ایستاده بودن امام هرگاه مأمومین ایستاده باشند
﴿ هشتم ﴾ صحت قرائت او پس هرگاه امام نتواند تمام قرائت واجب را
صحیح بخواند یا بعض حروف را بدل کند ببعضي ومأموم سالم باشد از
آن اقتداء باو جایز نیست ﴿ نهم ﴾ نبودن حایل ما بین مأموم وامام
یا صف پیش که مانع دیدن او باشد مگر آنکه مأموم زن باشد ﴿ دهم ﴾
دور نبودن مأموم از امام یعني محل سجدهٔ مأموم از محل ایستادن امام
یا صف پیش زیاده از یك گام دور نباشد یا از یکي از دو طرف متصل
باشد بصف متصل بامام ﴿ یازدهم ﴾ بلندتر نبودن جاي امام از جاي
مأموم بقدر معتد به یعني یك وجب یا زیادتر بلی اگر في الجملة سراشیب
باشد ضرر ندارد واما جاي مأموم هر قدر بلندتر باشد از جاي امام ضرر
ندارد با صدق اتصال واقتداء ﴿ دوازدهم ﴾ پیش نبودن مأموم از امام
واحوط مؤخر بودن مأمومست از امام اگر چه جزئي باشد وبدانکه
واجب است بر مأموم متابعت کردن امام در افعال نماز باینکه افعال
صلاة را پیش از امام بجا نیاورد بلکه احوط تأخیر است واما در اقوال
پس تکبیرة الاحرام را باید بعد از امام بگوید ودر غیر آن واجب نیست
اگر چه احوط است خصوص در سلام وجماعت منعقد میشود بدرك
نمودن امام را در حال رکوع اگر چه امام ذکر رکوع را گفته باشد
ورکعت اول او محسوب است ودر نماز اخفاتي در حال قرائت امام بهتر
آن است که مأموم مشغول ذکر باشد بلکه اقوی در نماز جهري هم

جواز اشتغال بآن است بلي اگر در نماز جهري مأموم قرائت يا همهمهٔ
امام را بشنود واجب است ترك قرائت واگر بهيچ وجه نميشنود اولى
بلكه احوط قرائت حمد وسوره است آهسته واگر امام در قنوت باشد
ومأموم تكبيرة الاحرام گفت مستحب است بر او متابعت كردن امام‌را
بخواندن قنوت وهمچنين در تشهد نيز متابعت كند ونشستن بطور تجافي
در حال تشهد امام احوط است بآنكه دو زانوي خودرا از زمين بلند
كند ودر ركعت دويم خودش قرائت را آهسته بخواند اگر چه در نماز
جهريه باشد ودر ركعت آخر امام اگر ميخواهد متابعت كند امام‌را
تا سلام بايد بنحو تجافي بنشيند وذكر بگويد واگر نميخواهد بعد از سر
بلند كردن امام از سجدهٔ دويم بر خيزد ونمازش را تمام كند چنانچه هر
جاي از نماز جماعت بخواهد بجهت عذري منفرد شود جايز است بلكه
بدون عذر نيز جايز است هرچند خلاف احتياط است واگر امام را عادل
ميدانست وبعد از نمازش معلوم شد كه كافر يا فاسق يا محدث بوده نمازش
صحيح است واگر در بين نماز بفهمد قصد انفراد كند وهر گاه مأموم
سهواً پيش از امام ركوع رفت ذكر ركوع را احتياطاً بگويد واگر
گفت وبر گشت هنوز بقيام نرسيده امام بركوع رفت قيام را بجا آورد
وبركوع بر گردد وبعد احتياطاً نمازرا اعاده كند لكن اعاده واجب
نيست واگر سهواً پيش از امام سر از ركوع برداشت بر گردد وبركوع
برود واگر قدري خم شد وهنوز بحد ركوع نرسيده امام سر بردارد
او هم بر گردد ضرر ندارد وهمچنين است سجده در متابعت كردن .

﴿ مبحث دهم ﴾

در احکام نماز قصر واتمام است بدانکه واجب است در سفر قصر نمودن در نماز چهار رکعتي بترك نمودن دو رکعت آخر آن بهفت شرط ﴿ اول ﴾ آنکه آن سفر بقدر مسافت باشد وآن هشت فرسخ است چه رفتن بتنهائي باین مقدار باشد مثل آنکه کسي دو وطن داشته باشد وما بین آن هشت فرسخ فاصله باشد یا رفتن وبرگشتن باهم هشت فرسخ باشد مثل آنکه بخواهد از وطن خود برود سر چهار فرسخ وبرگردد همان روز یا بعد از آن وهر فرسخی سه میل است وهر میلي چهار هزار ذراع است بذراع دست پس اگر سفر او کمتر از مقدار مذکور باشد اگر چه کمي کمتر باشد موجب قصر نیست چنانچه اگر شك داشته باشد که آیا باین مقدار هست یا نه قصر نکند ﴿ دویم ﴾ آنکه این مقدار را بقصد مسافت طي کند پس هرگاه مثلا عقب گریخته میرود و نمیداند بقدر مسافت میرود یا نه قصر نیست اگر چه زیاده از این مقدار هم برود بلي در برگشتن اگر بقدر مسافت مزبوره هست قصر کند ﴿ سیم ﴾ آنکه قصد مسافت را مستمر بدارد ومتردد نشود تا آخر مسافت پس اگر قدري از آنرا که کمتر از مسافت میباشد بقصد مسافت طي نمود وبعد متردد شد در رفتن یا در برگشتن قصر نیست واگر باز قصد رفتن نمود پس اگر بقیه بقدر مسافت است قصر کند والا احوط جمع است هرگاه قدري را بدون قصد طي کرده باشد ودر غیر این فرض اقوی تعیین قصر است ﴿ چهارم ﴾ آنکه قطع سفر نکند بیکي از سه چیز ﴿ اول ﴾ بقصد

اقامه در جائي تا ده روز ﴿ دویم ﴾ برسیدن بوطن خود ﴿ سیم ﴾ بماندن
در جائي سي روز تمام بدون نیت اقامهٔ ده روز بشرط آنکه محل تردد
یك جا باشد پس هر گاه بعض از سي روز در مکاني وبعض آن در مکان
دیگر باشد حکم سفر که قصر است قطع نخواهد شد واشکال دارد خارج
شدن از محل تردد ولو بقدر کمتر از مسافت بعزم مراجعت در همان روز
یا شب آن یا روز بعد اگر کسي قصد اقامهٔ ده روز در جائي نمود ویك
نماز چهار رکعتي ادائي خواند بعد عازم شد که قبل از ده روز برگردد
یا متردد شد باید نمازهاي خودرا تا آنجا است تمام بخواند اگر چه
بخواهد همانروز برگردد بخلاف آنکه نماز چهار رکعتي نکرده عزم
مراجعت نمود یا متردد شد در اقامه که باید قصر کند اگر چه ده روز
در آنجا هم بماند بدون قصد وکسیکه قصد اقامهٔ ده روزرا در جائي نموده
اگر در بین ده روز بخواهد باطراف آنجا برود که کمتر از مسافت باشد
ویك شب آنجا بماند وبرگردد بمحل اقامهٔ خود ضرر باقامهٔ او ندارد وباید
نمازش را تمام کند واگر از اول نیت اقامه قصد او رفتن وبرگشتن در
همان روز باشد بدون ماندن شب اشکال دارد واحوط در این صورت
بلکه صورت سابقه نیز جمع است ما بین قصر واتمام وهرگاه از اول
قصد اقامه عازم باشد بر خروج از محل ترخیص بکمتر از مسافت وماندن
شب در آنجا احتیاط بجمع را ترك نکند ﴿ پنجم ﴾ آنکه سفر کردن
شغل وعمل او نباشد مثل ساربان ومکاري وملاح وهیمه کن وقاصد
وامثال آن که اینها باید تمام بخوانند بلي اگر اینها سفر کنند در غیر عمل

خود مثل آنکه برای زیارت کردن برود قصر کند وحکم وجوب اتمام
بر اینها ثابت میشود هر وقت صادق باشد در عرف که عمل وشغل اینها
سفر کردن است اگرچه در اثناء سفر اول آنها حاصل شود ومنقطع
میشود وجوب اتمام بر آنها بماندن ده روز در جائی اگر چه بدون قصد
اقامه بماند واگر کسی را شغلی پیش امد که سه سفر پی در پی نمود بدون
آنکه سفر را شغل خود قرار دهد باعث تمام کردن در سفر نمیشود
﴿ ششم ﴾ انکه سفر او حرام نباشد مثل غلام که از اقای خود فرار
کند ومثل انکه برای دزدی کردن یا اعانت ظالم برود یا انکه قصد او
از آن سفر توصل بترك واجب باشد که در این صور باید تمام بخواند
وهمچنین است اگر سفر کردن از برای صید لهوی باشد ومناط در
وجوب اتمام حال عصیان است پس ما دامیکه عاصی است تمام کند وهر
وقت عاصی نباشد قصر کند مگر انکه ما بقی بمقدار مسافت نباشد که
در این فرض اقوی وجوب تمام است ﴿ هفتم ﴾ خروج از محل ترخص
بآنکه انقدر از شهر دور شود که دیوارهای ان ناپدید شود یا اذان شهر را
نشنود واقوی حد ترخص بودن خفاء اذان است فقط وخفاء جدران
طریق بآن است وفرق نیست در این شرط میان رفتن و بر گشتن بلی اگر
در وقت رفتن بجائی رسید وشك نمود که بحد ترخص رسیده یا نه در
انجا نماز را تمام کند ودر وقت بر گشتن در همانجا قصر کند واحوط
جمع میان قصر واتمام است واین شرط در خروج از وطن معتبر است
ودر بلد اقامه محل اشکال است وبعد از تحقق شرایط واجب است قصر

مگر در چهار جا « أول » مكه « دويم » مدينه « سيم » مسجد كوفه « چهارم » حاير حضرت سيد الشهداء كه در اينها مخير است ما بين قصر واتمام هر چند أحوط قصر وأفضل اتمام است اما روزه در آنها نگيرد پس اگر عمداً در سفر نماز را تمام بخواند نمازش باطل است بلي اگر جاهل بحكم وجوب قصر باشد نمازش صحيح است واگر در جائيكه إقامه عشره كرده باشد وبايد تمام بخواند قصر كند از روي جهل بحكم أقوى در اين صورت إعاده است وهر گاه حكم را ميدانست ولي فراموش كرد واجب بودن قصر را بر مسافر يا مسافر بودن خود را وتمام كرد بعد از نماز متذكر شد اگر وقت باقي است اعاده نماز كند واگر وقت گذشته قضاء ندارد وهر گاه سفر نمود بعداز دخول وقت وهنوز نمازش را نخوانده تا از حد ترخص خارج شد قصر كند چنانچه اگر مراجعت كرد از سفر بوطن يا محل اقامه رسيد بعد از دخول وقت نماز را تمام بخواند واگر در اين صورت نماز از او فوتشد در قضاء آن أقوى در صورت أولى اتيان بنماز قصر است ودر دويم اتمام .

مطلب سيم

در أحكام روزه است بدانكه روزه عبارت است از امساك كردن از طلوع فجر تا مغرب شرعي از چيزهائيكه ذكر ميشود ودر آن چند مبحث است .

﴿ مبحث أول ﴾

در شرایط روزه وآن چند چیز است « أول » عقل پس اگر در جزئي از روز دیوانه باشد روزه اش صحیح نیست قضاء هم ندارد « دویم » اسلام « سیم » ایمان « چهارم » خالي بودن از حیض ونفاس در تمام روز « پنجم » مسافر نبودن بسفریکه تکلیف او قصر است در نماز بلي هر گاه قبل از زوال از سفر مراجعت کرد بوطن یا بمحل اقامه رسید وهنوز افطار نکرده روزهٔ او صحیح است وهم چنین هر گاه بعد از زوال سفر نمود روزهٔ او صحیح است وبدانکه جایز است اختیاراً سفر کردن در ماه مبارك رمضان وهم چنین در باقي أقسام روزهٔ واجب معین مثل قضاء مضیق یا نذر معین وامثال آن علی الأقوی واگر در سفر باشد وروزهٔ معین براو باشد اقوی عدم وجوب قصد اقامه است بلي اگر نذر کرده باشد روزهٔ روز معیني را درخصوص سفر یا سفراً وحضراً روزه بر او واجب وصحیح است اگر چه در سفر باشد وقصد اقامه بر او واجب نیست « ششم » أمین بودن از ضرر پس اگر ظن بضرر بلکه خوف ضرر داشته باشد مثل آنکه بترسد که روزه گرفتن باعث حدوث مرض یا زیادتي مرض شود روزهٔ او صحیح نیست بلکه اگر بترسد ضرر بر طفل خود بانکه شیر او کم شود وطفل بسبب آن متضرر شود باید افطار کند چنانچه زن حامل که نزدیك باشد وضع حمل او وبترسد بر خود یا بر طفل چه از تشنگي یا از گرسنگي روزهٔ او صحیح نیست وهمچنین مرد پیر وزن پیر هر گاه عاجز باشند از روزه گرفتن روزه بر

آنها نیست چنانچه اگر کسي دردي دارد که سیر آب نمیشود و نمیتواند ترك آب خوردن نماید درتمام روز روزه بر او نیست ودر تمام این صور مذکوره ماعداي صورت أولي که خوف ضرر بر خودش باشد بدل از هر روزي تصدق نماید بمدی از طعام ودر غیر صورتین أخیرتین در وقت تمکن قضاء نماید واما بلوغ پس شرط صحت روزه نیست علی الأقوی بلکه شرط وجوب است مثل سایر عبادات که أقوی صحت آنست از طفل ممیز .

﴿ مبحث دویم ﴾

بدانکه شرط است در روزه نیت امساك از اموري که ذکر میشود وکافي است در آن اینکه در شب آن روز قصد او این باشد که فردا روزه بجامي آورد قربة الی الله ولازم است تعیین اگر متعین نباشد واینکه روزه را محض امتثال امر خدا بگیرد بلي در روزه استیجاري قصد تحمل از غیر هم لازم است واگر نتواند آن ده چیزیکه میآید تفصیلا بذهن بگذراند بلکه همین قدر اجمالا قصد امساك از مفطرات نماید کافي است وأحوط در روزه ماه رمضان آنست که شب أول نیت روزه تمام ماه را بنماید وهر شب هم علی حده نیت کنند وهر گاه نیت را فراموش نمود وقبل از زوال متذکر شد فوراً نیت کند کافي است وهر گاه بعد از زوال متذکرشود بقیه روزرا امساك کند ولکن روزهٔ او باطل است وهم چنین است سایر روزه هاي واجب چه قضاء وچه غیر آن که قبل از زوال اگر منافي بعمل نیاورده تجدید نیت میکند وبعد از

زوال فوت میشود وقت آن اما روزهٔ مستحبي پس وقت نیت آن باقیست
تا پیش از غروب ودر یوم الشك معتبر است نیت روزهٔ آخر شعبان پس
اگر روزهٔ قضاء یا نذر یا کفاره وامثال آن بر او باشد معین است نیت
آنرا بنماید وإلا نیت روزهٔ مستحب بنماید واگر هر وقت از آن روز
معلوم شد که ماه رمضان است فوراً تجدید نیت کند روزه اش صحیح
است واگر یوم الشك را بنیت ماه رمضان روزه گرفت باطل است
وهم چنین هر گاه تردید در نیت کند که هر گاه از رمضان است از
آن وإلا از آخر شعبان محسوب شود محل نظر است اگر چه در این دو
صورت معلوم شود که ماه رمضان بوده وهر گاه در بین روز نیت خروج
از روزه نموده بالفعل یاقصد ریا کرده وبعد عود نمود بقصد روزه روزه
اش باطلست واگر نیت نمود که یك ساعت بعد از افطار میکنم مسأله
تفصیل دارد

﴿ مبحث سیم ﴾

در بیان آنچه باید از آن امساك نمود وآن ده چیز است « أول
ودویم » خوردن وآشامیدن است عمداً وفرق نیست ما بین مأکول
ومشروب معتاد وغیر معتاد اگرچه بمثل فرو بردن بقیهٔ غذائي که در بن
دندانها مانده است یا آشامیدن از دماغ باشد وباطل نمیشود روزه بفرو
بردن آنها سهواً اگر چه مقصر باشد در خلال نکردن ولکن أحوط
خلال کردن است چنانچه احوط قضاء کردن است هر گاه خلال نکرده
وجایزاست جائیدن طعام براي طفل وحیوانات وچشیدن نمك آش وامثال

آن ما دامیکه عمداً چیزي از آن فرو نرود وأولی بلکه احوط ترك انها
است وهمچنین جایز است مضمضه کردن براي وضوء بلکه خنك شدن
هم ومستحب است بعد از آن سه دفعه آب دهن را جمع کند وبیندازد
واگر بدون اختیار یا غفلة یا نسیاناً آب مضمضه فرو رفت پس اگر بجهت
نماز واجبي بلکه یامستحبي بوده چیزي براو نیست واحوط در غیر وضوء
براي نماز واجبي قضاء روزه است واگر بعنوان عبث یا خنك شدن بوده
قضاء لازم است وجایز است مسواك نمودن روزه دار بلکه مستحب است
ولکن مسواك را بیرون نیاورد ما دامیکه مسواك میکند واگر بیرون
آورد انرا خشك کند ودو باره داخل دهن بکند وإلا آب انرا فرو نبرد
واما بلع نمودن اخلاط سر وسینه اگر چه مبطل بودن آن معلوم نیست
ما دامیکه از لب بیرون نیامده ولکن احوط ترك آنست بلکه این
احتیاط ترك نشود اگر بفضاي دهن بیاید « سیم » جماع است که مفسد
وموجب قضاء وکفاره است در قبل یا دبر براي فاعل ومفعول اگر عمداً
باشد واما سهواً یا نسیاناً ضرر ندارد لکن بمحض تذکر خود را خلاص
کند چنانچه باحتلام روزه باطل نمیشود وجایز است براي او تأخیر غسل
وهمچنین جایز است استبراء نمودن ببول وبمسحات از براي محتلم در روز
روزه « چهارم » کذب بر خدا ورسول وأئمهٔ هدی علیهم السلام
میباشد علی الأحوط واحوط الحاق حضرت زهراء وباقی أنبیاء وأوصیاء علیهم
السلام است ومختص است بطلان روزه بجائیکه بداند کذب است وبگوید
وإلا مبطل نیست اگر چه در واقع کذب باشد وغلط خواندن قرآن

ودعاء سهواً ضرر ندارد « پنجم » ارتماس در آب است علی الأحوط که
مبطل وموجب قضاء وکفاره است خواه تمام سر و بدن او زیر آب برود
یا سر تنها اگر چه موي سر بیرون باشد وچه منافذ سر گشوده باشد یا نه
وچه روزه واجب باشد یا مستحب بلي اگر بدفعات هردفعه بعضي ازسررا
زیر آب کند ضرر ندارد چنانچه اگر بدون اختیار یا با فراموشي روزه
یا بخیال آنکه فرو نمیرود فرو رفت یا آنکه آب زیادي بر سر خود ریخت
که تمام سررا فرا گرفت ضرر ندارد واگر در آب مضاف مثل گلاب
وأمثال آن فرو رفت أقوی عدم بطلان وأحوط اجتناب است وهر گاه
عمداً بقصد غسل سر زیر آب نمود در روزه رمضان روزه وغسل هردو
باطل است بلکه اگر در حال ماندن زیر آب یا در حال بیرون آمدن
هم قصد غسل کند باطل است علی الأقوی بخلاف روزهٔ واجب معین غیر
رمضان که غسل او در حال فرو بردن سر باطل است ودر دو صورت
دیگر صحیح است واما در روزهٔ واجب غیر معین روزه اش باطل وغسل
او درهرسه صورت صحیح است وهمچنین است در روزهٔ مستحبي چنانچه
اگر در حال غیر عمد ارتماس نموده در روزهٔ واجب معین چه رمضان
وچه غیر آن بمحض تذکر واختیار فی الفور سررا بیرون آورد واگر در
این حال قصد غسل کند غسل او نیز صحیح است واگرصبر نماید زیرآب
اختیاراً روزه اش باطل میشود « ششم » رسانیدن غبار بحلق که مخرج
خاء است وآن مفسد وموجب قضاء وکفاره است اگر عمداً باشد اگر
چه آن غبار غیر غلیظ باشد بنا بر احوط مگر آنچه دشوار است اجتناب

ازآن وفرق نیست ما بین غبار حلال مثل آرد یا حرام مثل خاك چه خودش باعث بر ایثار غبار شود یا دیگري مثل آنکه بایستد در موضعیکه غباراست وخودرا حفظ نماید بخلاف آنکه هر گاه خودرا حفظ کند بنحویکه باید وبعد ظاهر شود که فرو رفته ضرر ندارد واحوط اجتناب از دود وبخار غلیظ است چه از قلیان کشیدن ونحو آن باشد یا غیر آن بلکه خالي از قوت نیست ﴿ هفتم ﴾ قي کردنست عمداً وآنهم علی الاقوی موجب قضاء وعلی الاحوط موجب کفاره است واگر بدون اختیار قي کند چیزي بر او نیست واگر ضرورت اقتضاء کند قي کردن را دیگر بر او حرام نیست ولي مفسد روزه است وهر گاه بي اختیار غذا یا آب بیرون آید تا بحلق برسد وبر گردد ضرر ندارد واگر در فضاء دهن بیاید باید آنرا بریزد وضرر ندارد بلي اگر عمداً فرو برد مفسد وموجب قضاء وکفاره است ﴿ هشتم ﴾ اخراج مني از خود نمودن است عمداً بغیر جماع هرچند بملاعبه وملامسه یا تقبیل با حلیلهٔ خود باشد بشرط آنکه قصد او انزال باشد یا عادت او خروج مني باشد بلکه در این دو صورت مبطل است اگرچه مني بیرون نیاید واما اگر عادت او نبوده وقصد انزال هم نداشته باشد ومني بیرون آمد احوط قضاء است ﴿ وبدانکه ﴾ اگر کسي در روز روزه محتلم شد مثلا میتواند عمداً استبراء کند ببول اگر چه یقین داشته باشد بخروج آنچه در مجری مانده از مني ﴿ نهم ﴾ اماله کردن بمایع است بدون ضرورت وآن حرام ومفسد وموجب قضاء وکفاره است وبجامد مکروه است بلکه احوط اجتناب است ﴿ دهم ﴾

بقاء بر جنابت است عمـــداً تا طلوع فجر وآنهم حرام ومفسد روزه وموجب قضاء وکفاره است واین مختص بشهر رمضان وقضاء آنست ودر باقي اقسام روزه ثابت نیست ومثل بقاء بر جنابت است بقاء بر حیض ونفاس ولـکن اقوی در آن ثبوت قضاء است با کفاره واین حکم مختص بشهر رمضان وقضاء آنست فقط واما در غیر این دو پس ثابت نیست اگر چه احوط است ودر حکم تعمد بقاء برجنابت است خوابیدن بقصد غسل نکردن یا با عدم قصد آن وبیدار نشدن تا صبح ودر صورت تردد قضاء واجبست ودر فرض ذهول وغفلت قضاء وکفاره هیچ کدام بر او نیست واما اگر از آنخواب اول بیدار شد ودو باره خوابید بقصد غسل کردن وبیدار نشد تا صبح قضاء تنها بر او واجبست واین دو خواب هیچ کدام حرام نیست اگر چه احوط ترك خواب دوم است واما اگر بیدار شد حرام نیست بر او خوابیدن علي الاقوی اگر احتمال بیـدار شدن دارد واگر خوابید وبیدار نشد قضاء بر او لازم است واحوط کفاره است نیز اگر چه اقوی عدم وجوب آنست واما اگر جنب شد وغافل شد از جنابت یا از غسل کردن یا آنکه فردا واجب است روزه بگیرد وغسل نکرد بر او چیزي نیست اگر چه احوط قضاء است واگر ممکن نشد از براي جنب وحایض ونفساء غسل کردن واجب است بر آنها تیمم کنند وبعد از تیمم احوط بیدار بودن است تا صبح اگر چه لازم نیست واما مستحاضه پس صحیح است روزهٔ او وتوقف ندارد صحت روزهٔ او بر غیر اغسال واجبه بر او بلـکه توقف بر اغسال هم محل تامل

است ولکن ترك احتیاط نماید خصوصاً اغسال نهاریه وشب گذشته را واحوط آنست که مقدم بدارد غسل صبح را بر طلوع فجر اگر چه اقوی عدم وجوب آن است .

﴿ مبحث چهارم ﴾

در بیان چیزهائیکه موجب قضاء تنها میشود وآن چند چیز است « اول » آنکه پیش از تفحص از صبح مفطري بعمل آورد ومعلوم شد که صبح بوده قضاء آن روزه واجب است واگر تفحص نمود ومطمئن شد ببقاء شب وکشف خلاف شد هر چند مشهور گفته اند قضاء لازم نیست واین اقوی است لکن قضاء احوط است « دویم » آنکه اعتماد نمود بقول کسیکه گفت شب است بعـــد کشف خلاف شد قضاء لازمست « سیم » اگر کسي خبر داد که صبح است واو گمان شوخي نمود ومعلوم شد که صبح بوده قضاء لازمست بلکه اگر یقین هم داشته باشد که شب است بعد معلوم شد که صبح بوده احوط قضاء است ﴿ چهارم ﴾ اگر کسي خبر دهد که مغرب است وخودش قدرت بر ملاحظه کردن نداشت وافطار نمود بعد خلافش ظاهر شد قضاء بر او واجبست اگر قدرت نداشتن بملاحظه کردن براي ابر بودن بوده ودر غیر این عذر کفاره هم احوطست واگر قدرت داشت وملاحظه نکرد کفاره هم لازمست مگر آنکه مخبر عدلین باشد ودر اخبار عدل واحد اشکال است واگر بجهت ابر بودن اعتقاد کرد که مغرب شده است وافطار کرد بعد معلوم شد که روز بوده قضاء واجب نیست .

﴿ مبحث پنجم ﴾

در اقسام روزه هاي واجبه وآن هفت است ﴿ اول ﴾ روزهٔ ماه مبارك رمضان ﴿ دوم ﴾ قضاء آن ﴿ سيم ﴾ صوم روز سيم اعتكاف ﴿ چهارم ﴾ صوم ده روز كفارهٔ بدل هدي در حج تمتع ﴿ پنجم ﴾ هيجده روز بدل بدنه ﴿ ششم ﴾ روزهٔ كه واجب شود بنذر وعهد ويمين ﴿ هفتم ﴾ روزهٔ كفارهٔ افطار ماه مبارك رمضان وآن دو ماه متوالي است وواجب است بوجوب تخييري ما بين آن وعتق واطعام شصت مسكين وروزهٔ كفارات بسيار است ﴿ وبدانكه ﴾ واجب است بر پسر بزرك چنانچه در نماز كذشت قضاء روزهٔ كه از پدر فوت شده اما وجوب قضاء از مادر معلوم نيست اگر چه احوط است وهر گاه وصيت كرده يا غيري تبرعاً از جانب آنها بجا آورد از او ساقط ميشود بلي اگر مريض بود وافطار نمود وبهمان مرض مرد يا قدرت بر گرفتن آن نداشت تا مرد قضاء آن لازم نيست وهر گاه مريض افطار نمود ومرضش باقي ماند تا رمضان آينده قضاء از او ساقطست ولي بدل هر روزي يكمد از طعام كفاره بدهد واحوط قضاء كردن است اما عذر ديگر مثل سفر چنين نيست بايد قضاء بگيرد واحوط كفاره است نيز بدل هر روزي يك مدي از طعام واما هر گاه عذرش بر طرف شد وقدرت داشت ونگرفت تا رمضان ديگر كنه كار است وبايد قضايش را بگيرد هر وقت كه بخواهد وبدل هر روزي مدي از طعام بدهد وهر گاه چند سال بر او بگذرد وبعد قضاء كند همان يك كفارهٔ سال اول كافي است .

مطلب چهارم

در احکام زکوة است ودر آن دو مقصد است

﴿ مقصد اول ﴾

در زکوة بدن ودر آن سه مبحث است ﴿ مبحث اول ﴾ بدانکه واجبست زکوة بدن که فطره باشد بچند شرط (اول) بلوغ (دوم) عقل ودر اعتبار عدم اغماء اشکال است (سیم) ازاد بودن واین سه شرط هم شرط وجوب است وهم شرط صحت واما اسلام شرط صحت است نه وجوب چنانچه غنی بودن شرط وجوب است نه صحت وغني بودن متحقق میشود بمالك بودن بمخارجات سال خود وعیال واجب النفقهٔ خود اگرچه بصنعتی باشد که بتدریج بآن صنعت مخارجات خود وانهارا بگذراند ووافي باشد واگر چنین نباشد فقیر است و بر او فطره واجب نیست ولي مستحب است واگر یك صاع بیشتر نداشته باشد اولی آنستکه آن یك صاع را بدهد از بابت فطره بیکي از عیالات خود که فقیرند واو بدیگري بدهد واو بدیگري تا آخر عیالات واو بدهد بفقیر اجنبی علی الاحوط ﴿ مبحث دوم ﴾ بدانکه واجبست دادن زکوة فطره از براي خود وهرکه عیال او باشد چه واجب النفقهٔ او باشد یا نباشد بالغ باشد یا نابالغ بنده باشد یا آزاد وهمچنین مهمانیکه از عیالات او محسوب شود در جزء آخر ماه رمضان که هلال شوال ظاهر شود واگر مهمان کننده فقیر باشد ومهمان غنی برخود مهمان واجبست وزنیکه چیز دار باشد

وشوهرش فقیر باشد وخرج زن را بمشقت میدهد احوط بلکه اقوی وجوب فطره است بر زن واگر خرج او باغیر شوهر است فطره او بر منفق است وهمچنین است غیر زن از سایر عیالات او ﴿ مبحث سیم ﴾ در جنس فطره ومقدار ان وزمان وجوب ومصرف ان ودر ان چهار فصل است (فصل اول) در جنس آن وآن چند چیز است ﴿ اول ﴾ گندم (دویم) جو (سیم) خرما (چهارم) مویز (پنجم) کشك (ششم) شیر (هفتم) عدس ونخود وامثال ان واحوط اقتصار بر چهار اول است اگر از قوت غالب باشد وافضل خرما ومویز است (فصل دویم) در مقدار ان وان یك صاع است ومقدار صاع ششصد وچهارده مثقال وربع مثقال صیرفي است از تمام اجناس ودادن قیمت کافی است (فصل سیم) بدانکه واجب میشود فطره بغروب کردن آفتاب روز آخر ماه مبارك رمضان واولی جدا کردن آنست در شب وجایز است تأخیر انداختن آن تا زوال واگر جدا نکرد تا بعد از زوال احوط آن است که همان روز بقصد قربت مطلقه بدهد وقصد اداء وقضاء نکند واگر جدا نمود جایز است تأخیر دادن بفقیر را برای انتظار مستحق معیني (فصل چهارم) در مصرف آنست وآن فقراء میباشند واولی آنکه اقارب را بر غیر مقدم دارد وهمسایه را بر غیر اقارب واهل علم را بعد از ایشان بر غیر انها وعدالت در فقیر شرط نیست اگر چه احوط است وبهتر در زمان غیبت امام علیه السلام دادن بمجتهد است وشرط است در گیرندهٔ فطره انکه هاشمي نباشد مگر انکه فطره دهنده هم هاشمي باشد ومگر در

صورت ضرورت وهمچنين شرط است در فقيريكه فطره ميگيرد واجب النفقه فطره دهنده نباشد وجايز است زن فطرهٔ خودرا بشوهر خود بدهد هر گاه فقير باشد وجايز نيست بهر فقيري كمتر از فطرهٔ يكنفر بدهد وهر گاه زياد باشند فقراء كه بهر يك يك سر فطره نرسد كمتر دادن اشكال دارد .

﴿ مقصد دويم ﴾

در زكوة مال ودر ان چند مبحث است « مبحث أول » در شرائط تعلق وجوب زكوة غير از بلوغ وعقل وان دو چيز است « أول » مالك بودن نصاب «دويم» امكان تصرف درآن دو تمام سال در انچه گذشتن سال در ان معتبر است ودر غير ان وقت تعلق زكوة بآن انكه غاصبي غصب نكرده باشد بلي اگر توقف داشته باشد امكان تصرف در آن بر دادن قدري قليلي از مال وندهد احوط اگر چه اقوى عدم وجوب زكوة است واما اگر بدون دادن مال ممكن باشد گرفتن از غاصب بعد از گذشتن زماني بالفعل واجب نيست زكوة ومثل ان است هر گاه قادر بر بيع باشد نه تصرف در عين وزكوة قرض بر قرض گيرنده است نه بر دهنده وبدانكه معتبر نيست در وجوب زكوة مال غني بودن بلكه بر مالك نصاب واجب است زكوة انرا بدهد اگر چه وافي بمؤنهٔ سال او نباشد وهم چنين قرض داري مانع زكوة نيست پس اگر شخص مالك نصاب باشد ومعادل ان يا زياده قرض داشته باشد زكوة دادن براو واجب است واگر زميني را اجاره دهد بغله زكوة بر مستأجر زارع است

« مبحث دويم » در انچه زكوة ان واجب است وان نه چيزاست (أول) طلا (دويم) نقره ودر اين دو شرط است (أول) انكه مسكوك باشد (دويم) انكه سال بر او گذشته باشد (سيم) گوسفند (چهارم) شتر (پنجم) گاو ودر اين پنج شرط است گذشتن سال ومتحقق ومستقر ميشود بدخول ماه دوازدهم اگر چه آن ماه از سال أول محسوب است وبايد در تمام سال مستقر بماند وإلا زكوة آن واجب نيست ودر گوسفند وشتر وگاو شرط است در تمام سال چرنده باشند در علف صحراء ومعلوفه نباشند ومدار بر صدق اسم سائمه است اگر چه گاهي جزئي از مال مالك خورده باشند بنحويكه ازصدق سائمه خارج نشود ومعلوفه بودن متحقق ميشود بخوردن چيزيكه مملوك باشد ودر أولاد آنها اعتبار بحال مادر انها است ومبدأ سال در أولاد وقت زائيدن انست وشرط است در شتر وگاو انكه كار كن نباشد مثل آب كشي وآسيا كردن وسواري ومدار بر صدق عرفي است كه آنها را كار كن نگويند در تمام سال (ششم) گندم (هفتم) جو (هشتم) مويز (نهم) خرما وشرط است در اين چهار انكه مالك آنها را پيش از وقت وجوب مالك باشد چه بزراعت وچه ببيع وأمثال ان واجب نميشود زكاة در اين چهار مگر بعد از وضع خراج سلطان اگر خراج سلطان مقاسمه باشد اما انچه مخارج زراعت ان نموده تا بتصفيه دانه وتا خشگيدن انگور ورطب پس اخراج ان محل تأمل است اگر چه احوط اعتبار نصاب است قبل از اخراج خراج سلطان « مبحث سيم » در نصاب انها است ودر آن چند فصل است « فصل أول » در نصاب

طلا ونقره است واز براي هر يك دو نصاب است نصاب أول طلا
پانزده مثقال صيرفي است ونصاب دويم سه مثقال ودر نصاب أول ربع
مثقال وثمن مثقال صيرفي است كه نه نخود ميشود بايد بدهد ونصاب
دويم عشر مثقال شرعي بدهد ونصاب أول نقره صد وپنج مثقال صيرفي
است ونصاب دويم بيست ويكمثقال صيرفي است ودر نصاب أول نقره دو
مثقال وپنج ثمن بايد بدهد ودر نصاب دويم نيم مثقال صيرفي وربع
عشر آن وضابطه كليه انكه هر وقت بمقدار نصاب از طلا ونقره رسيد
وبالا رفت چهل يك بدهد اگرچه بعض از أوقات قليلي زياده داده ميشود
ودر حكم زكاة طلا ونقره است زكوة مستغلات ومال التجارة « فصل
دويم » در گوسفند پنج نصاب است « اول » چهل وزكوة آن يك
گوسفند است « دويم » صد وبيست ويك وزكوة آن دو گوسفند
است « سيم » دويست ويك وزكوة آن سه گوسفند است « چهارم »
سيصد ويك وزكوة آن چهار كوسفند است « پنجم » چهار صد وزكوة
آن وهرچه بيشتر شود هر صد كوسفند يك كوسفند بدهد كوسفند يرا
كه براي زكوة ميدهد اگر بز باشد بايد داخل سال سيم شده باشد
واگر گوسفند ميش باشد سال را بايد تمام كرده باشد على الأحوط
« فصل سيم » در نصاب شتر وآن دوازده است « أول » پنج وتا پنج
نصاب هر كدام پنج بالا ميرود تا بيست وپنج وزكوة هر پنجي يك
كوسفند بدهد « ششم » بيست وشش وزكوة آن يك شتري كه داخل
در سال دويم شده بدهد « هفتم » سي وشش وزكوة آن يك شتري كه

داخل در سال سیم شده بدهد « هشتم » چهل وشش وزکوة آن یك
شتري که داخل در سال چهارم شده بدهد « نهم » شصت ویك وزکوة
آن یك شتري که داخل در سال پنجم شده بدهد « دهم » هفتاد وشش
وزکوة آن دو شتري که داخل در سال سیم شده بدهد « یازدهم » نود
ویك وزکوة ان دو شتري که داخل در سال چهارم شده بدهد
« دوازدهم » صد وبیست ویك پس زکوة آن وهرچه بیشتر شود در هر
پنجاه شتر یك شتریکه داخل در سال چهارم شده یا در هر چهل یك
شتري که داخل سال سیم شده بدهد وانچه قبل از بلوغ بنصاب یا بین
نصابها است در آن چیزي نیست ومعتبر است در شتریکه براي زکوة
میدهد باید ماده باشد « فصل چهارم » در گاو دو نصاب است « أول »
سي « دویم » چهل وبعد از چهل مخیر است در اعتبار سي یا چهل اگر
اعتبار هر دو ممکن باشد مثل صد وبیست واما اگر اعتبار هر دو ممکن
نباشد پس معین است اعتبار انچه فرا گرفتن در ان بیشتر میباشد پس در
هرسي یك گاو یك ساله چه نر باشد وچه ماده ودر هرچهل یك گاو ماده
که داخل سال سیم شده بدهد « فصل پنجم » در نصاب غلات أربع از
گندم وجو ومویز وخرما ونصاب آنها یکي است وپیش از رسیدن بان
زکوة واجب نیست وانچه زائد باشد اگرچه جزئي باشد زکوة آن
واجب است وآن سیصد صاع است وآن مطابق است با صد وچهل
وچهار من بوزن شاه إلا چهل وپنج مثقال صیرفي وبمن تبریز دویست
وهشتاد وهشت من إلا چهل وپنج مثقال مزبور وبعیار حقه نجف

كه نه صد وسي وسه مثقال وهشت نخود است هشت وزنه وپنج حقه ونيم إلا پنجاه وهشت مثقال وثلث مثقال صيرفي وبحقهٔ اسلامبول كه دويست وهشتاد مثقال است بيست وهفت وزنه وده حقه وسي وپنج مثقال است ومقداريكه بايد اخراج نمايد در غلات عشر است اگر در آب دادن محتاج بچرخ وآلات آب كشي نباشد وآب نهر خودش در ان مي نشسته يا باب باران عمل آمده ونصف عشر است اگر محتاج بچرخ وآلات آب كشي بوده واگر با شركت بوده كه بعض أوقات محتاج بآن بوده وبعض أوقات نبوده سه ربع عشر بدهد ومناط صدق شركت وعدم آنست نه مساوات وأغلبيت پس با فرض صدق شركت سه ربع عشر وباغلبهٔ أحدهما حكم تابع آنست «وبدانكه» وقت تعلق زكوة صدق اسم گندم يا جو يا غوره يا بسر است اگرچه در أخيرين نيز اعتبار صدق انگور وخرما خالي از رجحان نيست ومناط در نصاب مقدار خشك آنها است «مبحث چهارم» در مصرف زكوة وآن هشت صنف اند «أول ودويم» فقراء ومساكين بدانكه اگر كسي ادعاء فقر كند وصدق وكذب آن معلوم نباشد أحوط استعلام حال اوست بتحصيل وثوق بفقر او خصوص كسيكه سابقاً غني بوده بلي با سبق فقر او قولش مسموع است ومراد از فقير در مصرف زكوة فطره گذشت «سيم» كسانيكه جمع زكوة ميكنند «چهارم» مؤلفة قلوبهم «پنجم» در آزادي بنده هائيكه در شدت باشند «ششم» قرض داران «هفتم» مطلق خيرات ازقبيل ساختن مدرسه ومسجد ورباط وپل واعانت زوار وحجاج وامثال

ان « هشتم » اشخاصیکه بغربت افتاده اند و بیچاره میباشند ودر ولایت خودشان غني میباشند بشرط انکه ممکن نشود از براي آنها قرض گرفتن « مبحث پنجم » بدانکه مستحب است بردن زکوة را نزد مجتهد عادل در زمان غیبت وشرطست در زکوة دادن قصد قربت وکافي نیست قصد قربت نمودن مالك وقت دادن بواسطه که باصناف برساند بلکه أحوط قصد قربت نمودن واسطه است که متولی دفع باشد ومستحب است که بیك نفر کمتر از نصاب أول طلا یا نقره ندهد بلکه احوط است مگر آنکه آنمقداري که باید اخراج نمود کمتر از مقدار مزبور باشد وجایز است آنقدر بفقیر بدهد که غني شود بشرط آنکه زائد از مقدار حاجت سالیانه او نباشد علی الأحوط .

مطلب پنجم

در أحكام خمس است ودر آن دو مبحث است

﴿ مبحث أول ﴾

درآنچه خمس بآن تعلق میگیرد وشرائط آن ودرآن دو فصل است ﴿ فصل أول ﴾ بدانکه چیزهائیکه خمس بآن تعلق میگیرد هفت چیز است ﴿ أول ﴾ مالي که از کفار حربي در جهاد بدست بیاید هرگاه جنك باذن إمام باشد واما هر مالي که از کفار حربي بدزدي یا حیله از تصرف ایشان بیرون بیاورند پس در حکم ارباح مکاسب است علی الأقوی « دویم » معادن حتی نمك وگوگرد « سیم » گنج « چهارم »

چیزهائیکه از دریا بفرو رفتن در آن بیرون میآورند مثل مرجان ومروارید وآنچه بغیر فرو رفتن از دریا میگیرند داخل منافع مکاسب است که میآید ﴿ پنجم ﴾ زمینی که ذمی از مسلم بخرد واگر هبه باو نماید خمس ندارد وخمس تعلق میگیرد بعین او ﴿ ششم ﴾ مال حلالیکه مخلوط بحرام شده وتمیز آن ممکن نباشد ﴿ هفتم ﴾ منافع مکاسب از تجارت وصناعت وجمیع أنواع اکتساب وزیادتی آنچه تدارك نموده از برای سال چه از خوراکی باشد یا غیر آن وهمچنین زیادتی منافع زراعت وکسب اگرچه کمی باشد بأنواع وأقسام کسب خمس آنها واجبست وهمچنین درهبه وهدیه وآنچه بجستن یا وصیت باو منتقل شود ودر صیدیکه بزحمت بدست آید ونماء اگر زیادتی عینی باشد ومیراث ممن لا یحتسب احوط دادن خمس آنها است بلی زیادتی قیمت مالی که خمس آنرا داده یا حاصل شده بدون اکتساب مثل آنکه املاکی را خریده ومقصود او زراعت بود نه فروش یا أصلا قصد منفعت نداشت ولکن منفعت غیر عین در او بهم رسید خمس در او نیست ﴿ فصل دویم ﴾ در شرائط انها بدانکه شرطست در تعلق خمس بمعدن وگنج علی الأحوط اگر نباشد أقوی آنکه قبل از وضع مؤنهٔ استخراج انها قیمت بحد نصاب طلا رسیده باشد ونصاب نقره صد وپنج مثقال صیرفی ودر طلا پانزده مثقال مزبور است چنانچه در باب زکوة گذشت وهمچنین در غوص شرطست که بعد از اخراج مؤنهٔ آن قیمت بقیه مقدار سه ربع مثقال صیرفی طلا باشد ودر تعلق خمس بمال حلال مخلوط بحرام معتبر است مجهول بودن قدر حرام

ومالك آن وكفايت ميكند در حليت آن دادن خمس آن اگر علم اجمالي نداشته باشد بزيادتر بودن حرام از خمس وإلا أحوط دادن همان معلوم بالاجمال است بمصرف خمس با نيت صدقه باذن حاكم شرع وهمچنين در صورت علم اجمالي بنقص حرام از خمس كه خمس دهد با نيت صدقه باذن حاكم شرع واما اگرمالك وقدر هردو معلوم باشد بايد همان قدر بمالك آن بدهد واگر مقدار را بداند ومالكش را نشناسد بعد از يأس از مالك بايد تصدق دهد آن را از جانب مالكش چه بسادات بدهد يا عوام وحاجت باستيذان از حاكم شرع احوط است وأولى دادن بغير سادات است مگر با علم بسيادت آن مالك مجهول واگر بداند مالك را ونداند مقداررا قدر متيقن را بدهد يا مصالحه با مالك على الأحوط مگر آنكه حالت سابقه معلومه ازيد باشد مثل آنكه ميداند مثلا ده تومان از مالك نزد او بوده ونصف آنرا يقيناً داده ونميداند باز هم داده يا نه در اين صورت با عدم تراضي بصلح نصف ديگر كه تمام پنج تومان است بدهد وشرط است در تعلق خمس بانتفاعات وارباح مكاسب آنكه بعد از وضع خرج سال وعيال خود چيزي زياد آمده باشد اگر چه جزئي باشد ودر خرج معتبر است ميانه روى بر حسب حال خود پس اگر زيادتي نمايد از ميانه روى آن زياده بر او محسوب ميشود وخمس زيادتي را بايد بدهد بخلاف آنكه اگر بر خود تنگ گيري كند كه أقوى در آن خمس دادن است وداخل ميشود در مؤنه سال او قيمت كنيز وغلام وحيوان سواري وظروف وكتب ولباس ومسكن وآنچه بر حسب لياقت خود محتاج بآن

است وهمچنین از مؤنه است صدقات وهدایا وخرج نکاح وضیافت وسفر طاعت از زیارات وحج مستحبي وهم چنین آنچه لازم شود بر او بنذر وشبه آن اگر در موارد مزبوره صرف شود وکفارات اگر در آن سال بر او لازم شده باشد بلکه مطلقاً ولو سال پیش وهمچنین در مسأله حج که اگر در آن سال یا سال پیش واجب شد مخارج آن از مؤنهٔ سال ربح میتوان محسوب کند واکر در آن سال از رفتن حج معذور باشد بر او محسوب نمیشود وخمس آن واجبست بلکه اکر معذور نباشد وعصیاناً تأخیر بیندازد خمس آنرا بدهد بنا بر احوط اکر چه پولش بعد از کذشتن سال تلف شده باشد چنانچه از مؤنه است اداء دین وخسران آن سال اکر چه مثل غرامت اتلافات باشد وهمچنین اکر از سالهاي سابق مدیون باشد وتا آنسال قدرت بر اداء آن نداشته بلکه اکر در یکي از سالهاي سابق قادر بوده ونداده از مؤنه محسوب میشود علی الاقوی واکر کسي میتواند اخراجات خودرا از غیر منافع مکاسب ومزارع بگذراند مثل آنکه ارثي باو رسیده اولی بلکه احوط وضع انست از غیر منافع وابتداء سال ابتداء شروع بکسب است در مکاسب وحصول فائده است در غیر آن ودر اینجا مراد بسال تمام شدن دوازده ماه قمري است وشرط نیست در وجوب خمس در ارباح مکاسب نصاب ونه انقضاء سال بلکه بمجرد حصول منفعت اکر چه کمی باشد خمس واجب میشود لکن جایز است تأخیر دادن خمس ان تا باخر سال بجهت اخراج مؤنه

از ان بخلاف ساير اقسام كه وجوب دادن خمس در انها فوريست وتأخير ان جايز نيست .

﴿ مبحث دويم ﴾

در قسمت ومصرف خمس وشرايط ان ودر ان دو فصل است ﴿ فصل اول ﴾ در قسمت ان وان بشش قسم منقسم ميشود سه سهم ان از امام (ع) وان در اين عصر از حضرت صاحب الامر عجل الله تعالى فرجه ميباشد وسه سهم ديگر از ايتام ومساكين وابن السبيل از سادات است وشرطست در صحت خمس دادن قصد قربت چنانچه در زكوة گذشت از مالك يا وكيل يا وصي او مگر در انچه ذمي ميدهد از زميني كه از مسلم خريده است ولازمست تعيين انچه ميدهد از سهم امام عليه السلام وغير ان ودر سه سهم مال غير امام تعيين معتبر نيست واگر خمس را تعيين نمود وبدست مجتهد يا فقير داد جايز نيست عدول از ان (فصل دويم) در شرائط ان بدانكه شرطست در اصناف غير از امام عليه السلام چند چيز (اول) مؤمن اثنى عشري باشد اما عدالت در انها پس شرط نيست (دويم) انكه از اولاد هاشم باشد كه جد حضرت رسول الله (ص) ميباشد از جانب پدر نه از جانب مادر تنها ﴿ سيم ﴾ فقير بودن أيتام ومساكين ومعنى فقير گذشت وشرطست در ابن السبيل بيچاره بودن در ان بلديكه خمس ميگيرد وقسمت كردن ما بين اين سه طايفه شرط نيست واحوط انكه زياده از مؤنهٔ سال بانها ندهند بلكه جايز نيست در ابن السبيل زياده از حاجت باو بدهند واول سال فقير

رسیدن خمس است باو وفرق نیست در وجوب خمس دادن ما بین زمان
حضور إمام (ع) وغیبت او عجل الله تعالی فرجه چه در سهم آنحضرت
چه در سایر سهام وسایر سهامرا بدون اذن مجتهد میتوان داد بسادات
واما سهم إمام (ع) پس اختیار آن با مجتهد عادل است اگر چه غیر أعلم
باشد ومصرف آن مواردي است که احراز شود رضاي إمام (ع) درآن
مثل رفع ضرورات مؤمنین وقضاء حاجات أهل علم وکسانیکه أهمیت دارند
در مقام ترویج دین واحوط آنکه نیت تصدق شود از جانب إمام (ع)
واگر ممکن نباشد رسانیدن آن بمجتهد ونه حفظ نمودن آن تا بمجتهد
برساند جایز است خودش یا عدول مؤمنین از بابت مرقوم بمصارف
مذکوره بدهند وسید نمیتواند مبلغ کلي خمس را بجزئي مصالحه کند
وتضییع حقوق سادات را بنماید وجایز نیست بر کسي که باید خمس
بدهد خمس مال را بر ذمه بگیرد وتصرف در آن بنماید مگر باذن مجتهد
عادل واگر از سید فقیر طلبي داشته باشد وخمس بر او واجب شود
میتواند پاي او حساب بکند از بابت سهم سادات وأعلام او واجب
نیست وهم چنین است در زکوة بلکه رد مظالم نیز اگر چه احوط اذن
مجتهد است درآن وهرگاه خمس را بسید داد با مظنهٔ فقر او وبعد معلوم
شد که فقیر نبوده أقوی دو باره دادنست .

مطلب ششم

در أحكام نذر وعهد ويمين ودر آن چند مبحث است

﴿ مبحث أول ﴾

در احكام نذر ودر ان سه فصل است ﴿ فصل أول ﴾ در صيغه
نذر وآن چهار قسم واقع ميشود ﴿ أول ﴾ آنكه مثلا بگويد إن
رزقت ولداً فلله علي صيام شهر وآن را نذر بر ميگويد ﴿ دويم) انكه
مثلا بگويد ان شوفي مريضي فلله علي صدقة عشرين درهما وآنرا نذر
شكر ميگويند ﴿ سيم ﴾ انكه مثلا بگويد ان تركت صلوة الليل فلله علي
صوم يوم وآنرا نذر زجر ميگويند ﴿ چهارم ﴾ آنكه بدون شرطي
ابتداءً مثلا بگويد لله علي صوم شهر وآن را نذر تبرع ميگويند ودر تمام
أقسام اگر ترجمهٔ آن را بزبان غير عربي هم بگويد منعقد ميشود على
الأحوط ﴿ فصل دويم ﴾ در چيزهائيكه در نذر كننده معتبر است
وآن چند چيز است ﴿ أول ﴾ بلوغ وعقل ﴿ دويم ﴾ قصد ﴿ سيم ﴾
اختيار پس نذر صبي ومجنون وهازل ومكره منعقد نميشود ﴿ چهارم ﴾
اذن مولى وزوج نسبت بنذر عبد وزوجه در چيزهائيكه منافي أداء حق
آنها باشد بلكه نذر زن در مطلق تبرعات با منع شوهر اگر منافى حق
زوج نباشد هم خالي از اشكال نيست وأقوى بطلان است بدون رضاي
زوج بلي رضاي لاحق كافي است وهم چنين استيذان از پدر در نذر
فرزند احوط است اگر چه أقوى عدم اشتراط است واين سه طايفه اگر

بدون اذن نذر نمودند وبعد از آن مولی یا زوج یا پدر امضاء نمودند
صحیحست واما اذن وامضاء مادر پس مدخلیت در انعقاد نذر فرزند ندارد
واما اسلام پس أقوی عدم اعتبار آنست ونذر کافر منعقد است هرچند
نذر عبادت کند زیرا که عبادت از او بواسطهٔ مقدوریت اسلام مقدوراست
(فصل سیم) شرطست در متعلق نذر دو چیز (أول) آنکه آن فعل یا ترك
مقدور او باشد (دویم) آنکه راجح باشد که ممکن باشد آن کار را
بجهت خدا قرار داد وفرق نیست در متعلق نذر انکه فعل واجب یا
مستحب باشد یاترك حرام ومکروه وفرق نیست در انعقاد نذر مابین انکه
روزهٔ روز معین را نذر کند مثلا یا روزهٔ یك روزرا بدون تعیین آن
پس در نذر معین واجب است روزهٔ همان روز وجایز نیست از برای او
در آن روز افطار وسفر کردن علی الأحوط واگر در سفر باشد واجب
است با امکان رجوع بوطن یا قصد اقامه در هر جا باشد بنا بر أحوط
وآن روزرا روزه بگیرد بلی اگر نذر کرد روزهٔ ان روزرا سفراً وحضراً
سفر جایز واقامه یا رجوع بوطن واجب نیست چنانچه در صوم گذشت
بلکه اگر نذر کرد در خصوص سفر سفر نیز واجب میشود ودر هر سه
صورت اگر ترك کرد روزهٔ آن روز را واجب است قضاء آن بلکه
کفاره نیز واگر مانع شرعي بر او پیدا شد مثل آنکه در آن أیام مریض
شد قضاء تنها واجب است واین حکم در حیض وسفر اضطراري معلوم
نیست واما در نذر مطلق هر وقت بجا آورد أداء است ﴿مبحث دویم﴾
در یمین است وان عبارت است از قسم یاد نمودن باسماء الله که فعلي را بجا

آورد يا ترك كند ومنعقد نميشود بغير اسم خدا وصيغهٔ آن بغير لفظ عربي نيز منعقد ميشود ومعتبر است در آن كه قسم ميخورد بلوغ وعقل واختيار وقصد ودر متعلق قسم مقدور بودن آن واذن مولى بلكه اذن زوج وپدر بنا بر آنچه اسناد داده شده است بمشهور لكن معلوم نيست بلي با منع زوج وپدر منعقد نميشود واز براي ايشان است حل آن اگر بدون اطلاع واقع سازد وأحوط استيذان است ومعتبر نيست در متعلق آن رجحان پس قسم بر فعل يا ترك مباح هم منعقد است وواجب ميشود واگر تخلف نمود كفاره بايد بدهد ﴿ مبحث سيم ﴾ در عهد است ومعتبر است در آن آنچه معتبر است در قسم وصيغهٔ آن چنان استكه بگويد عاهدت الله أن أصوم شهراً مثلا يا آنكه بگويد عاهدت الله متى شوفي مريضي أن أتصدق بعشرين درهما وبفارسي هم منعقد ميشود وبدانكه كفارهٔ خلف نذر كفارهٔ خلف يمين است ودر عهد كفارهٔ افطار روزهٔ شهر رمضان است ومخير است ما بين آزاد كردن يك رقبهٔ مؤمنه يا اطعام شصت مسكين يا روزه گرفتن دو ماه پي در پي ودر كفارهٔ قسم بر فرض تخلف مخير است ما بين آزاد كردن رقبهٔ مؤمنه يا اطعام ده نفر مسكين يا پوشانيدن آنها وبا عجز از آنها سه روز متوالي روزه بگيرد

مطلب هفتم

در مهمات أحكام نكاح است ودر آن چند مبحث است ﴿ مبحث أول ﴾ بدانكه حلال ميشود وطي كردن زن بعقد دائم ومنقطع وبملك

یمین وبتحلیل وأول ودویم وچهارم محتاج بعقد میباشد ومعتبر است در
عقد ایجاب از جانب زن وقبول از جانب مرد وچون أمر نکاح شدید
است لازم است در آن احتیاط پس معتبر است تعیین زوجین وصداق
وماضي بودن ایجاب وقبول بقصد انشاء تزویج وبعربي جاري نمودن آن
با امکان اگر چه بتوکیل غیر باشد وترتیب در ایجاب وقبول وآنکه دو
نفر مباشر عقد باشند پس اگر خود زوجین مباشر عقد باشند زن بگوید
انکحتك نفسي علی الصداق المعلوم پس بلا فاصله مرد بگوید قبلت النکاح
لنفسي علی الصداق یا انکه زن بگوید زوجتك نفسي علی الصداق المذکور
پس مرد بگوید قبلت التزویج لنفسي علی الصداق یا زن بگوید زوجتك
بنفسي علی المهر المذکور پس مرد بگوید قبلت التزویج لنفسي علی المهر
یا آنکه زن بگوید انکحتك نفسي من نفسك بالصداق المذکور پس مرد
بگوید قبلت النکاح لنفسي بالصداق وبهتر آنستکه همه را بگوید وجایز
است گفتن قبلت بدون متعلقات سابقه ومعتبر است که صحیح
أداء کنند ودر صیغه متعه هم مراعات احتیاط را بنحو مزبور ترك
ننمایند وعلاوه از تعیین زوجین وصداق معتبر است در آن تعیین مدت
بنحویکه مضبوط باشد پس هر گاه زوجین عقدرا جاري نمایند زن بگوید
متعتك نفسي فی المدة المعلومة بالمهر المعلوم پس مرد بلا فاصله بگوید
قبلت التمتع لنفسي بالمهر المعلوم یا آنکه زن بگوید انکحتك نفسي فی
المدة المعلومة بالصداق المذکور پس مرد بگوید قبلت النکاح لنفسي
هکذا یا زن بگوید زوجت نفسي نفسك فی المدة المذکورة بالمهر المعلوم

پس مرد بگوید قبلت التزویج لنفسي هكذا وجایز است توكیل غیر از
براي مرد وزن یا یكي ازانها پس بجاي كاف انكحتك یا زوجتك یامتعتك
انكحت یا زوجت یا متعت موكلك وبجاي لنفسي لموكلي بگوید ﴿ مبحث
دویم ﴾ در احكام آنست بدانكه زن مالك میشود تمام مهر را بمجرد عقد
وجایز است از براي او قبل از دخول امتناع نماید از تمكین تا تمام مهر
را بگیرد بخلاف بعد از دخول بلي اگر در عقد شرط كنند تمام مهر
یا بعض انرا تا مدتي بدهد وفاء بآن شرط لازم است واز براي مهر حدي
نیست از كم یا زیاد وكافي است در آن اگر چه تعلیم سورهٔ قرآن باشد
بلي مستحب است كم بودن مهر ومهر السنه پانصد درهم میباشد وآن بحساب
قرانهاي این زمان كه یكمثقال صیرفی است مطابق است با دویست وشصت
ودو قران ونیم وواجب است بر زوجه تمكین نماید از زوج خود بانواع
استمتاع وواجب است بر زوج نفقهٔ زوجهٔ خودرا بدهد از أكل
وشرب ولباس وسكنى وخادمه وأمثال آن برحسب لیاقت او بنحو متعارف
وهم چنین واجب است براو نفقهٔ مطلّقهٔ رجعیهٔ خود مادامي كه در
عدهٔ اوست بخلاف بائنه واگر نداد دین است بر ذمهٔ او مگر آنكه
زن ناشزه باشد وتمكین نكند از شوهر خود كه در این حال مستحق
نفقه وهم خوابي نیست وگنه كار است پس شوهر او را نصیحت
كند واگر اجابت نكرد از فراش او دوري كند یا آنكه پشت
كند باو در فراش پس اگر فائده نبخشید او را بزند پس اگر باز اجابت
ننمود حاكم شرع را بان اطلاع دهد كه اورا الزام بتمكین كند واگر

زوجين هر دو از هم اعراض نمايند حاكم شرع دو نفر را حكم قرار دهد
يكي از كسان زوجه وديگري از كسان زوج كه ما بين انها را اصلاح
نمايند وجايز است از براي مرد اگر آزاد باشد تزويج تا چهار زن حره
بعقد دائمي باهم وزياده از آن جائز نيست واز كنيز بيش از دو نفر
نميتواند تزويج كند واگر بنده باشد تا چهار كنيز ميتواند تزويج كند
بعقد دائمي واز حره بيش از دو نفر جايز نيست پس مرد آزاد ميتواند
چهار حره يا سه حره ويك كنيز يا دو حره ودو كنيز باهم بعقد دائمي
داشته باشد وزياده نميتواند وبنده ميتواند چهار كنيز يا دو كنيز ويك
حره يا دو حره داشته باشد وزياده نميتواند واز براي متعه وملك يمين حد
نيست وزوجه دائمه هر گاه متعدد باشد بلكه با اتحاد نيز على الأحوط
اگر حره باشد هر چهار شب يك شب حق هم خوابي دارد واگر كنيز
باشد هر هشت شب يك شب حق دارد وهم چنين اگر حره كتابيه باشد
واگر كنيز كتابيه باشد هر شانزده شب يك شب واگر تزويج نمود دختر
بكر را هفت شب از أول زفاف مختص باوست واگر تزويج نمود ثيبه را
سه شب مختص باوست وجايز است از براي مرد سفر كردن پس حق هم
خوابي زن ما داميكه در سفر است ساقط است واما سفريكه چند سال
طول بكشد خصوص در جائيكه بقصد توطن بماند پس جواز آن بدون
رضاي زوجه مشكل است چون ازعشرت بمعروف خارج است وازجهت
حق المواقعه در هر چهار ماه يك مرتبه أمر أشكل است واحتياط
باسترضاء زوجه ترك نشود وجايز است براي زوجه كه بذل كند حق هم

خوابي خود را بشوهر خود وجايز است رجوع كند در بذل خود وواجب است جماع كردن با زن دائمه در هر چهار ماه يكمرتبه أقلا ﴿ مبحث سيم ﴾ در زنانيكه حرام است تزويج آنها ودر آن چند فصل است ﴿فصل أول﴾ در محرمات بنسب ورضاع است وآن هفت طائفه اند «أول» مادر وجده وهر چه بالا رود «دويم» دختر ودختر دختر يا پسر هر چه پائين رود «سيم» خواهر «چهارم» دختر خواهر هر چه پائين رود «پنجم» عمه وعمهٔ پدر وعمهٔ مادر وعمهٔ جد وجده «ششم» خاله وخالهٔ پدر وخالهٔ مادر وخالهٔ جد وجده «هفتم» دختر برادر هر چه پائين رود وحرام ميشود برضاع مثل اين هفت طائفه كه حرامند بنسب بچند شرط «أول» انكه شير آن زن از حمل بنكاح صحيح حاصل شده باشد چه دائم وچه غير دائم ويا ملك يمين ويا تحليل يا وطي بشبهه «دويم» حيوة مرضعه «سيم» آنكه از پستان بخورد نه در ظرفي بدوشند وبحلق آن طفل بريزند وبمكيدن باشد نه اينكه در حلق آن بدوشند «چهارم» آنكه شير خالص باشد نه انكه چيزي مخلوط بآن باشد «پنجم» آنكه شير از يك شوهر باشد نه از دو نفر پس هر گاه مثلا زن شير ده را طلاق دادن وزن ديگري شده واز او حمل برداشت وشيرش متصل بود وقبل از وضع حمل مثلا ده مرتبه شير بطفلي داد ووضع حملش شد پنج مرتبه ديگر هم از شير شوهر دويم بآن طفل شير داد نشر حرمت بآن نميشود وهمچنين هر گاه از شوهري شيري كامل بدهد دختري را واز شير شوهر ديگري پسري را اين دو خواهر وبرادر نميشوند وباهم محرم نيستند هرچند آنزن مادر

رضاعي هر دو است وهمچنين شرط است اتحاد مرضعه باينمعنى كه شير كامل ازيك زن باشد پس هر گاه بعض عدد از يكزن وبعض ديگر اززن ديگر همان شوهر باشد نشر حرمت نميكند «ششم» انكه شير خوردن آن طفل قبل از تمام شدن دو سال هلالي از تولد او باشد ودر مرضعه شرط نيست كه قبل از دو سال باشد از وضع حمل او هر چند باين حال أحوط ترك تزويج ونظر محرمانه است «هفتم» آنكه طفل مريض نباشد كه شير را قي كرده باشد وإلا احتياط نمايد «هشتم» آنكه مقداري از شير او بخورد كه گوشتي برويد واستخوانش قوت بگيرد از آن يا آنكه يكشبانه روز هر وقت گرسنه باشد شير باو بدهد يا آنكه پانزده مرتبهٔ متواليه شير باو بدهد كه در بين آن رضعات از ديگري شير نخورد وأحوط در ده مرتبه مراعات احتياط است پس بعد از تحقق اين شرائط آن طفل بمنزلهٔ طفل نسبي مرضعه وشوهر اوست وآن هفت طائفه كه در نسب حرام بودند أمثال انها از رضاعي بر آنطفل حرام ميشوند چنانچه مادر رضاعي زن مدخوله نيز بر او حرام ميشود وجايز نيست از براي پدر مرتضع نكاح كند دختر صاحب شيررا چه دختر نسبي باشد چه رضاعي وهمچنين دختر نسبي مرضعه را اگرچه از غير صاحب شير باشد واز اينجا معلوم شد كه اگر مادر زن شير دهد طفل شوهر دختر خود را اگرچه آنطفل ازغير دختر او باشدآن دختر برشوهرش حرام مؤبد ميشود بسبب آنكه زن او أولاد نسبي مرضعه است وهمچنين اگر زن پدر زن شير دهد طفل زن شخص را پس زن بر او حرام مؤبد ميشود بسبب

آنکه أولاد صاحب شیر است « فصل دویم » در زنانیکه از غیر جهت نسب ورضاع نکاح آنها حرام مؤبد است وآنها یازده طائفه اند (أول) مادر زن که بمجرد عقد بر دختر او حرام مؤبد میشود بر عاقد اگرچه با زن وطي نکرده باشد بلکه اگرچه اورا طلاق داده باشد (دویم) معقودهٔ پدر که بر پسر حرام است وهم چنین معقودهٔ پسر بر پدر وهم چنین کنیز منظوره یا ملموسهٔ أحدهما بشهوت در هر دو بر دیگري حرام است (سیم) دختر زن مدخوله (چهارم) زنیکه شوهر دارد یا در عدهٔ رجعیه غیري باشد وبا علم بحال او اورا عقد نمایند که حرام مؤبد میشود بر عاقد اگرچه باو دخول نکرده باشد بلي با جهل باینکه درعده است بمجرد عقد حرام مؤبد نمیشود بر او علی الأقوی بلي عقدش باطل است مگر آنکه دخول هم کرده باشد که در این صورت حرام مؤبد میشود (پنجم) زنیکه مرد محرم براي خود عقد کند با علم بحرمت آن بلکه همچنین است عقد نمودن درحال احرام زن هم بنا بر أحوط اگر مرد محرم نباشد (ششم) زن آزادي که شوهر اورا نه مرتبه یا کنیزي که اورا شش مرتبه طلاق عدي داده باشد که بر آنمرد حرام مؤبد است لکن حره بعد از طلاق سیم وششم وکنیز بعد از طلاق دویم وچهارم جواز نکاح او توقف دارد بر نکاح محلل (هفتم) زوجهٔ ملاعنه یا مقذوفهٔ بزنا که از جهت کر یا گنگ بودن لعان در آن جاري نیست « هشتم » زنیکه در عدهٔ رجعیه یا شوهر دار باشد وبا او زنا کند « نهم » خواهر ومادر ودختر پسریکه با او وطي کرده باشد واگر

وطي كننده صغير يا موطوء كهل يا شيخ باشد اينحكم محل اشكال است (دهم) زنيكه پيش از نه سالگي اورا وطي كرده افضا كند بنا بر مشهور هر چند محل تأمل است (يازدهم) زناي سابق بر عقد كه موجب حرمت مادر ودختر ونحو آن است بنا بر احوط بلكه خالي از قوت نيست وهمچنين وطي بشبهه اما زناي لاحق منشأ حرمت نميشود وهمچنين وطي بشبهه ﴿ فصل سيم ﴾ در زنانيكه تزويج آنها حرام است در بعض احوال وآنها چند طائفه اند « اول » تزويج زن پنجم براي كسيكه چهار زن دائمي دارد بلي بعد از طلاق يكي از ايشان بطلاق بائن مطلقاً يا برجعي با گذشتن عده او مانعي ندارد « دوم » خواهر زن دائمي يامتعه خود تزويج نمودن ماداميكه زنش در حبالهٔ او ميباشد وبعد از طلاق بائن مطلقا يا رجعي با گذشتن عده او ضرر ندارد واگر متعه باشد بعد از انقضاء مدت يا هبه آن ضرر ندارد بشرط انقضاء عده بنا براحوط هر چند عدهٔ او بائنه است « سيم » دختر برادر زن يا دختر خواهر او بدون اذن او واما با اذن او مانعي ندارد « چهارم » زن كافرهٔ غير كتابيه تا بكفر خود باقي است حرام است بر مرد مسلم نكاح او اگر چه بمتعه باشد چنانچه بر مسلمه حرام است شوهر نمودن كافر را اگر چه كتابي باشد واما نكاح كتابيه پس اقوى جواز آنست هر چند احوط ترك است خصوصاً در دوام بلي اگر مسلمان شود شوهر كتابيه عقد او باطل نميشود بي اشكال ﴿ خاتمه ﴾ بدانكه حرام است نظر كردن مرد ببدن زن اجنبيه حتي وجه وكفين او بنا بر احوط وهمچنين است بعكس بلي

جایز است نظر نمودن بزنیکه اراده تزویج اورا نموده چنانچه جایز است نظر کردن بکنیزیکه میخواهد اورا بخرد وهمچنین نظر بزنهای ذمیه در آنچه متعارف آنها عدم ستر آنست مادامیکه ریبه وتلذذی نباشد چنانچه نظر کردن زن بزن ومرد بمرد در ما عدای عورت جایز است ودر حکم آنها میباشد محارم واز برای هر کدام از زن وشوهر است نظر کردن بیکدیگر حتی عورت وبدانکه واجب است بر اولاد با قدرت او نفقه دادن بوالدین خود با فقر وعجز آنها از کسب ونفقه اولاد فقیر بر پدر است وبا نبودن پدر یا عجز او بر جد پدري است وبا نبودن یا عجز او بر مادر است وبا نبودن یا عجز او بر پدر مادر است ونفقه مملوك وحیوانات محترمه بر مالك آنها است .

مطلب هشتم

در طلاق است وآن عبارت است از رهانیدن عیال دائمي را از قید زوجیت ودر آن چند فصل است ﴿ فصل اول ﴾ در شرائط طلاق دهنده وآن چند چیز است « اول » بلوغ « دوم » عقل « سیم » اختیار « چهارم » قصد داشتن پس طلاق صبي ومجنون ومکره وهازل صحیح نیست وجایز است که ولي مجنون طلاق دهد زن اورا بخلاف ولي طفل ﴿ فصل دویم ﴾ در شرائط زني که اورا طلاق میدهند وآن چند چیز است « اول » آنکه زن دائمي باشد پس طلاق منقطعه صحیح نیست بلکه در آن جدائي حاصل میشود بانقضاء مدت

آن یا بخشیدن زوج مدت اورا « دوم » خالي بودن او در وقت طلاق
از حیض ونفاس مگر آنکه غیر مدخوله یا آبستن باشد یا شوهري که اورا
طلاق داده غایب باشد وممکن نباشد اورا اطلاع بحال آنزن اگرچه بعد
معلوم شود که وقت طلاق در حال حیض یا نفاس بوده « سیم » آنکه
در طهري باشد که در آ نطهر با او جماع نکرده باشد در غیر طلاق
صغیره ویائسه وزن آبستن واما زنیکه در سن حیض است ولکن خون
نمیبیند پس بعد از گذشتن سه ماه از وطي کردن با او صحیح است
طلاق او « چهارم » تعیین مطلقه پس صحیح نیست طلاق یکي از
زنهاي خود بدون تعیین « فصل سیم » در شرائط طلاق وآن دوچیزاست
« اول » صیغه آن بلفظ عربي صحیح باشد باینکه مثلا بگوید رقیه
طالق وبغیر لفظ طالق طلاق واقع نمیشود « دوم » حضور دو مرد عادل
درحال طلاق وشنیدن انها انرا « فصل چهارم » بدانکه طلاق بر دوقسم
است «اول» طلاق بائن که طلاق دهنده نمیتواند رجوع کند وان در
پنج مقام است (اول) طلاق زن یائسه که در غیر قرشیه وحاصل میشود
بتمام شدن پنجاه سال هلالي از او در قرشیه شصت سال وباشك در
آن ملحق بغیر قرشیه است اگرچه احوط مراعات احتیاط است در
آن (دوم) طلاق صغیره که نه سال او تمام نشده باشد (سیم) طلاق
غیر مدخول بها (چهارم) طلاق زنیکه کراهت داشته باشد از زوج
خود ومالي را بشوهر بدهد در عوض انکه اورا طلاق دهد وآن را
طلاق خلعي مینامند وهمچنین اگر زوجین هر دو از هم کراهت

داشته باشند وزوجه چیزیرا بزوج دهد در عوض طلاق دادن او
که اورا مبارات میگویند پس در این دو قسم ما دامیکه زن در عدهٔ
خود رجوع نکرده بزوج خود در انچه بعوض طلاق داده جایز
نیست که زوج رجوع باو بنماید بلی اگر زن رجوع بعوض نمود
در عده رجعیه میشود (پنجم) طلاق سیم زنیکه سه دفعه اورا طلاق
داده است که در دفعهٔ سیم نمیتواند رجوع کند بآن زن « قسم دوم »
طلاق رجعي است که ما دامیکه عدهٔ او منقضي نشده جایز است باو
رجوع کند ومتحقق مي شود رجوع بهر چه دلالت کند بر آن اگر
چه بفعل باشد ومطلقهٔ رجعیه در حکم زوجه است که ارث میبرد تا عده
او منقضي نشده وبعد از انقضاء آن ارث نمیبرد بلي اگر مریضي طلاق
داد زوجهٔ خودرا وبآن مرض مرد آنزن ارث میبرد از او تا یکسال
هلالي بشرط آنکه انزن شوهر نکرده باشد وآنمرض متصل بموت او
باشد وهمچنین مرد ارث میبرد از مطلقهٔ رجعیه خود اگر آنزن در
عده بمیرد (فصل پنجم) درعده است بدانکه صغیره ویأسه وغیرمدخول
بها عده ندارند مگر عدهٔ وفات وزنیکه حیض مي بینند عدهٔ او سه
طهر است بعد از طلاق ودر طهر اول کفایت میکند یك لحظه بعد
از طلاق وبمجرد دیدن حیض سیم از عده بیرون میرود اگر حره باشد
وامه عده او دو حیض است علی الاحوط چنانچه عدهٔ متمتع بها
دو حیض است ودر این دو اگر خون نمي بینند عدهٔ آنها یکماه
ونیم است وعده زنیکه آبستن باشد زائیدن او است مطلقاً اگرچه سقط

کند وعـــدهٔ وفات چهار ماه وده روز است مطلقا مگر در آبستن
که عدهٔ او أبعد الأجلین است ومگر کنیز که دو ماه وپنج روز
است مطلقا مگر آنکه آبستن باشد که أبعد الأجلین است نیز وبدانکه
حرام است بر زنیکه شوهر او مرده است زینت نمودن بهر چه
زینت محسوب شود از پوشیدن لباس ألوان وسرمه کشیدن وأمثال
ان در أیام عده وجایز نیست از براي مطلقهٔ رجعیه که از آنخانهٔ که در
ان بوده در وقت طلاق بیرون رود بدون اذن زوج وهمچنین بر مرد
حرامست بیرون کردن او بعنوان قهر ومراغمه مگر در بعض موارد ومبدأ
عدهٔ مطلقه طلاق اوست اگر چه ندانسته باشد ومبدأ عدهٔ وفات شنیدن
اوست وفات زوج خودرا .

منهج دویم

در مهمات أحکام معاملات است ودران چند باب است

﴿ باب أول ﴾

در أحکام خریدن وفروختن ودر آن چند مبحث است « مبحث
أول » در آداب تجارت ومستحبات ومکروهات ومحرمات ان ودر آن
چند فصل است «فصل أول» بدانکه تجارت کردن واجبست اگر موقوف
علیه أداء واجبي باشد مثل نفقهٔ عیال واجب النفقه بلکه همچنین است هر
گاه أداء دین موقوف بر آن باشد بنا بر أقوی اگر تکسب معسور
نباشد وتجارت مستحب آنستکه اشتغال بان بجهت توسعهٔ روزي برخود

وعیالات باشد یابراي انفاق وتصدق نمودن وزیارت رفتن وامثال آن باشد وآداب ومستحبات ان چند چیزاست « أول » یاد گرفتن مسائل ان بلکه هرگاه نداند صحت وفساد معامله را نمیتواند تصرف کند در عوضیکه میگیرد پس واجبست صحت وفسادرا بداند تا بتواند تصرف کند (دویم) فرق نگذاردن میان دو خریدار مسلم در قیمت « سیم » اقاله کردن با کسیکه از خرید یا فروش پشیمان است « چهارم » مسامحه نمودن در معامله « پنجم » آنکه در وقت فروش راجح وزن کند ودر خریدن اندکي مرجوح « فصل دویم » در معاملاتیکه مکروه است وعمدهٔ آنها چند چیز است « أول » صرافي « دویم » طعام فروشي از گندم وجو وأمثال آن « سیم » کفن فروشي « چهارم » قصابي « پنجم » خرید وفروش با مردمان دني « ششم » معامله با ظلمه با انکه نداني عین آنمالیکه از او میگیري حرامست « هفتم » ملك فروشي « هشتم » دخول در معاملهٔ مردم با قصد خریدن « نهم » بیرون رفتن از شهر باستقبال قافله براي معامله کمتر از چهار فرسخ « دهم » قسم راست یاد نمودن در آن « یازدهم » معامله بین الطلوعین « فصل سیم » در معاملاتیکه حرامست وآن در چند مقام است « أول » خرید وفروخت عین نجس اگرچه أقوی جواز انتفاعات محللهٔ بآنست ولکن متنجس أقوی جواز معامله بانست براي انتفاعاتي که مشروط بطهارت نباشد بلکه مطلقا در چیزیکه تطهیر آن ممکن باشد « دویم » بیع وشری بمال غصب اما اگر چیزي را بذمه بخرد ودر عوض آن مال غصبي بدهد معامله باطل نیست ولي مشغول

الذمه صاحب مال وبايع هر دو است بلكه اگر از حين خريدن بناءداشته
باشد كه از مال غصبي اداء ما في الذمه كند صحت معامله هم خالي از اشكال
نيست وهمچنين هر گاه بناي دادن عوض نداشته باشد واگر بايع
بداند مال غصبي است بر او هم حرام است گرفتن بعنوان عوضيت بلكه
مطلقا مگر اينكه علم باذن حاصل شود وبايد مال را بصاحبش رد كند
(سيم) معامله بچيزهائي كه ماليت ندارد مثل حشرات ومسوخات وسباع
(چهارم) معامله بچيزيكه منفعت مقصوده آن منحصر بحرام است مثل
آلات لهو يا آنكه قصد متبايعين صرف كردن آن در حرام است مثل
خريدن انگور براي شراب انداختن (پنجم) معامله بچيزيكه در آن
غش كرده باشد ومشتري نداند ودر مسئله تفصيل است (ششم) زياد
نمودن در بين معامله دو نفر هر گاه قصد خريدن نداشته باشد بلكه
براي ترغيب مشتري باشد بزياده «هفتم» معامله ربوي بدانكه در
حديث است كه گناه يك درهم ربا بزرگتراست از گناه هفتاد زنا با محارم
وربا در معامله آنستكه كسي بخرد يا بفروشد جنسيكه مكيل وموزون
باشــد بهمان جنس با زياده اگر چه آن زياده از غير آن جنس باشد
بلكه اگر چه زياده غير عيني باشد مثل ضميمه شرط وهمچنين است اگر
جنس نقدي را بهمان قدر بخرد يا بفروشد بنسيه بلي اگر در هر دوطرف
ضم غير جنس كنند يا در طرف كمتر ضرر ندارد ودر معدود مثل گردو
وتخم مرغ وچيزهائيكه بذراع يا مشاهــده تعيين ميشود رباء نيست
ومناط در مكيل وموزون بودن در بلد معامله است اگر هر بلدي بطوري

تعیین کنند مثل هندوانه و باذنجان که در بعض بلاد عددیست ودر بعضي
موزون است حتی اگر دراغلب بلاد چیزي موزون باشد ودر بلدي معدود
اقوی عدم اجراء حکم رباء است در آن بلد وفرقي نیست در تحقق رباء
ما بین جنس خوب وبد وصحیح ومعیوب وواجد صفتي وفاقد آن مادامیکه
همان جنس محسوب شود مثل برنج صدري و گرده که هر دو یك جنس
میباشد ومس شکسته بدرست وطلاي ساخته بنساخته ومسکوك بغیر
مسکوك اگر چه در عرف تفاوت قیمت داشته باشد که حکم رباء در همه
جاریست واحوط اجراء حکم ربا است درصلح که در مقام بیع باشدودر
هر مقامي که دو جنس محسوب باشند رباء نیست بلی گندم با جو شرعاً در
باب رباه معاملي درحکم یك جنس میباشد وربا در آن جاري است وبدانکه
رباء درچند مقام حرام نیست بلکه رباء نیست «اول» در معامله مابین
پدر وفرزند اگر چه دختر باشد لکن احوط اقتصار بر پسر است «دوم»
ما بین زن وشوهر «سیم» ما بین سید ومملوك «چهارم» ما بین مسلم
وکافر حربي در صورتیکه از حربي زیاده بگیرد ورباء دادن باو جایز نیست
بخلاف غیر حربي که مطلقا جایز نیست «مبحث دوم» در عقد بیع
وشراء است بدانکه فروختن عبارت است از معنائیکه قریب بتبدیل است
وبعد ازتعیین مبیع وثمن بایع بمشتري بگوید بعتك هذه الدار بألف تومان
بلا فاصله مشتري بگوید قبلت هکذا یا اشتریت هکذا یا بایع بگوید
ملکتك هذا الکتاب بعشرة دراهم مشتري بگوید تملکت یا اشتریت
ومعتبر است در آن ایجاب وقبول ومیشود ایجاب از جانب مشتري باشدمثل

آنکه بگوید اشتریت وباید معناي صیغه آنرا بداند ولو اجمالا وقصد
انشاء تملیك وتملك كنند بآن ومیتوانند هرا كدام از بایع ومشتري وكیل
كنند كسي را در اجراء عقد بلكه هر دو یك نفر را یا احدهما دیگر یرا
وكیل نماید ومباشر طرفین ایجاب وقبول یك نفر باشد علی الاقوی بلكه
اقوی كفایت عقد غیر عربي است اگرچه بتواند بعربي اداء كند
یا كسي را وكیل نماید بلكه جایز است معامله بمعاطات كه جنس را بقصد
تملیك بدهد وپول را بقصد تملك بگیرد خصوص در آنچه یسیر باشد ومفید
ملكیت است علی الاقوی بلی ما دامیكه هیچكدام تصرف در آنچه بآنها
رسیده نكرده باشند میتوانند رد كنند ومعامله را برهم بزنند بخلاف
آنكه اگر یكي از آنها یا هر دو تصرف كرده باشند در آن باتلاف یا نقل
اگرچه خیار فسخ در آن داشته باشد یا تلف شده باشد كه صور معامله
لازم شده « مبحث سیم » در شرائط متبایعین وعوضین وآن چند چیز
است « اول » بالغ بودن بایع ومشتري پس جایز نیست معامله نا بالغ
اگرچه ممیز باشد مگر آنكه باذن ولي او باشد كه صحیح است واگر
چیز یرا از نا بالغ بعنوان خریدن گرفت ضامن است وباید بولي آن طفل
برساند وآن پولي كه بطفل داده اگر تلف شد از كیسه او رفته نمیتواند
مطالبه نماید نه از طفل ونه از ولي او مگر انكه انطفل ممیز باشد كه محل
اشكال است ﴿ دوم ﴾ عاقل بودن متبایعین ﴿ سیم ﴾ قصد خریدن
وفروختن ﴿ چهارم ﴾ راضي بودن بآن ﴿ پنجم ﴾ مالك بودن انچه
میخرند ومیفروشند یعني مالك معامله كردن بآن باشند واین شرط لزوم

است پس اگر مال غیري را فضولا بدون اذن او بلکه یا عدواناً وغصباً خریدند یا فروختند لزوم آن معامله موقوف باجازهٔ مالك است اگر اجازه نمود عوض مالش را میگیرد والا باطل است وهمچنین است اگر مال او را با مال خود باهم بفروشد بثمنی پس اٮمعامله در مال فروشنده لازم است ودر مال غیر موقوف باجازه اوست پس اگر اجازه نمود که هیچ والا نسبت بمال غیر معامله باطل است واما خریدار میتواند آنمعامله را فسخ کند بخیار تبعض صفقه بشرط آنکه کیفیت را ندانسته خریده والا نمیتواند مگر آنکه بایع راضي بآن شود وعلی کل حال مشتري رجوع میکند بر بایع بآن قدراز قیمت که در مقابل مال غیر باو داده ودر کیفیت معرفت بمقدار آن تفصیلي است ﴿ ششم ﴾ آنکه هیچ یك از عوضین متعلق حق غیر نباشد والا صحیح نیست وموارد متعلق بودن حق غیر بسیار است وعمدهٔ آنها در چند مقام است ﴿ اول ﴾ عین مرهونه که ملك راهن ومتعلق حق مرتهن است پس جایز نیست فروش آن از براي راهن مگر باذن مرتهن ونه از براي مرتهن الا براي استیفاء دین خود باذن حاکم شرع اگر چه راهن راضي نباشد ﴿ دوم ﴾ مال وقف که متعلق حق موقوف علیه است وجایز نیست بیع آن مگر در چند موضع یکي درصورتیکه عین موقوفه خراب ومضمحل شود که منفعت مقصودهٔ از آن حاصل نشود مثل حصیر کهنهٔ مسجد که جایز است بفروشند وپول انرا صرف در اقرب بغرض واقف نمایند در همان مسجد بر فرض امکان وموارد دیگر نیز هست ﴿ سیم ﴾ بیع ام ولد از آقاي خود در صورتیکه

انعقاد آن ولد در ملك او باشد وجایز نیست از براي مالك فروش آن کنیز ما دامیکه آن ولد نمرده است الا در چند جا که در محل خود ذکر شده ومقامات دیگر نیز هست که در کتب مفصله مسطور است ﴿ هفتم ﴾ انکه مبیع عین باشد نه منفعت واما در ثمن پس کافیست منفعت بودن ﴿هشتم﴾ انکه عوضین معلوم باشد بکیل یا وزن یا ذراع یا عدد وکافي نیست وزن وکیل ان بعیار غیر معلوم چنانچه جزافا هم کافی نیست مگر در چیزهائیکه بمشاهده رفع جهالت ان میشود ومناط درهر بلدي رفع جهالت هر جنسي است بمتعارف ان بلد ﴿ نهم ﴾ قدرت بر تسلیم مبیع یا ثمن پس فروش غلام گریخته صحیح نیست مگر با ضمیمه که صحیح است اگرچه آن غلام بدست او نیاید ﴿ مبحث چهارم ﴾ در خیارات است وآن چند قسم است (اول) خیار مجلس که ما دامیکه متبایعین از هم متفرق وجدا نشده باشند میتوانند معامله را بر هم زنند وبعد از جدا شدن بیع لازم میشود « دویم » خیار حیوانست تا سه روز براي مشتري نه بایع واگر ثمن هم حیوان باشد ثبوت خیار براي بایع محل اشکال است وفرق نیست در اقسام حیوان اگرچه غلام وکنیز هم باشد « سیم » خیار شرط براي هر که شرط قرار دادند تا مدتي که معین نمودند چه بایع چه مشتري یا هر دو وچه اجنبي وفرق نیست ما بین شرط رد مثل ثمن تا مدت معینه وغیر از آن شروطیکه خلاف مقتضاي عقد وکتاب وسنت نباشد پس بدانکه جایز است شرط کردن در ضمن العقد بهر شرطي مثل خیاطت ثوب معین یا قرض دادن مقداري باو ولازمست وفاء بآن شرط بر فرض

قدرت والا کسیکه از براي او شرط شده مختار بر فسخ انمعامله خواهد بود وهر گاه در ضمن العقد شرط کند که فلان کتاب مال او باشد آنرا شرط نتیجه گویند وصحت آن محل اشکال است ﴿ چهارم ﴾ خیار غبن از براي مغبون با جهل بآن غبن در وقت معامله « پنجم » خیار تأخیر دادن ثمن یا مثمن تا سه روز در چیزهائیکه بماندن یك روز فاسد نمیشود ودر آنچه فاسد میشود تا یك روز بگذارد اگر نیامد بایع مختار بر فسخ معامله است اگر شرط تأخیر نکرده باشد « ششم » خیار رؤیت وآن چنانست که جنس معینی را ندیــده باوصافی بخرد اگر داراي آن اوصاف نباشد مشتري بعد از دیدن آن مختار بر فسخ است واگر بهتر در آمد فروشنده خیار دارد « هفتم » خیار عیب است اگر چه بعد از عقد وقبل از قبض حادث شده باشد ومشتري مختار است بر فسخ انمعامله یا امضاء آن با گرفتن تفاوت ما بین صحیح ومعیب وهمچنین بایع مختار است اگر ثمن معیوب در آید واین خیار ساقط میشود بچند چیز « اول » عــلم مشتري بآن عیب در وقت معامله « دوم » انکه بعد از اطلاع بر آن عیب مشتري بآن راضي شود « سیم » انکه خیار عیب را ساقط کرده باشد « چهارم » انکه فروشنده تبري از عیوب آن کند بآنکه بفروشد با وجود عیب معین یا هر عیبي که دارد بلي اگر تبري از عیب معیني بنماید بخیار عیب دیگر ساقط نمیشود « پنجم » تصرف کردن مشتري در آن قبل از علم بعیب یا بعد از آن که مسقط رداست اما میتواند ارش بگیرد وخیار عیب فوري است علی الاقوی

وحضور بایع شرط صحت فسخ نیست ﴿ هشتم ﴾ خیار تدلیس است
وآن چنان استکه فروشنده یا خریدار در مال خود کاري کنند که آنرا
بهتر بنماید وبعد از علم بآن میتواند فسخ کند یا امضاء نماید بدون ارش
﴿ نهم ﴾ خیار شرکت است وآن چنانست که کسي جنسي بخرد ومعلوم
شود که قدري از آن مال غیر بوده وآن غیر امضاء آن معامله را نکند
که در اینصورت با آن غیردر آن مال شریك است پس مشتري مخیراست
ما بین فسخ یا گرفتن انچه از ثمن که بازاء مال غیر باو داده وانرا خیار
تبعض صفقه هم میگویند ﴿ دهم ﴾ خیار تعذر تسلیم مثل غلامیکه گریخته
باشد بعد از فروختن وقبل از رسیدن آن بمشتري پس مشتري مختار بر
فسخ است ﴿ مبحث پنجم ﴾ در بیع صرف است ومراد از آن بیع
طلا بطلا یا نقره بنقره یا طلا بنقره یا نقره بطلا است بدانکه شرط است
در صحت آن قبض در همان مجلس واحکام رباء اگر طلا بطلا یا نقره
بنقره باشد در آن جاري است بلي فروختن طلا بنقره یا نقره بطلا
با زیادتي مانعي ندارد پس اگر در همان مجلس بعضي از آنرا قبض کرد
وبعضي نزد او ماند واز هم جدا شدند بیع در آن قدري که داده
صحیح ودر آن قدري که نداده باطل میشود وخیار تبعض صفقه از
براي آنکه تمام آن باو نرسیده ثابت است وفرقي نیست در ثبوت
احکام بیع صرف ما بین انکه عوضین هر دو مسکوك باشند یا یکی ازان
دو مسکوك باشد یا هیچکدام مسکوك نباشد واقوی عدم جواز فروختن
خاك نقره است که از معدن آن بیرون میاورند بنقره خالص بلي جایزاست

بطلا یا غیر آن وهمچنین خاك طلا بطلا جایز نیست بلي جایز است بنقره یا غیر ان ﴿ مبحث ششم ﴾ در نقد ونسیه وسلف بدانکه مبیع وثمن یا هر دو در معامله نقد است یا هیچ کدام نقد نیست یا مبیع نقد است نه ثمن یا ثمن نقد است نه مبیع پس اشکالي در صحت صورت اولی وبطلان ثانیة نیست واما صورت سیم که مبیع نقد باشد نه ثمن پس آن بیع بنسیه است وصحیح است وشرط است در آن که تا مدت معین قرار دهند مثلا تا یکسال هلالي وبعد از انقضاء مدت واجب است بر مشتري ثمن را فوراً ببایع بدهد وتا مدت آن بسر نیامده باشد بایع مستحق مطالبهٔ آن نخواهد بود بلي اگر مشتري مرد آن دین معجل میشود ومیتواند مطالبهٔ انرا بنماید از ورثه اگر چه مدت منقضي نشده باشد واگر جنسي را بترديد بفروشد مثلا بگوید فروختم آنرا بتو نقداً بیك تومان یا نسیه بدو تومان این معامله باطل بودنش محل اشکال است بلي تردید در مقاوله قبـــل از معامله ضرر ندارد واما در صورت چهارم که ثمن نقد است نه مبیع پس انرا سلف میگویند ودر آن نیز معتبر است تعیین مدت که بفروشد ده من گندم را مثلا که یکسال دیگر بدهد بده قران نقد وهمچنین معتبراست معین نمودن آنجنس را باوصافی که تفاوت میکند قیمت بتفاوت ان واحوط بلکه اقوی اعتبار تعیین موضع تسلیم است مگر آنکه منصرف شود بموضع عقد یا جاي دیگر وهمچنین معتبر است آنجنس در وقت حلول مدت ممکن الاداء باشد وجایز نیست مشتري قبل از انقضاء مدت آنجنس را که بسلف خریده بغیري بفروشد .

﴿ باب دويم ﴾

در قرض است بدانكه قرض دادن ثواب بسيار دارد ودر بعض اخبار است كه ثواب قرض دادن دو برابر صدقه دادن است وصيغهٔ ان اقرضتك وامثال آنست كه دلالت كند بر آن وجايز است قرض بدون صيغه وعلى كل حال قرض اگر چه از عقود لازمه است با شرايط ان ولى مقرض هر وقت بخواهد مطالبه كند ميتواند وقرض گيرنده هر وقت داد واجبست بر قرض دهنده قبول آن واگر شرط كند بر مقرض كه چيزي زيادتر باو بدهد رباه وحرام است اگر چه آن زياده از غير جنس دين باشد بلكه اگر چه آن زياده شرطي يا وصفى باشد وجايز نيست بر قرض گيرنده اعمالى را كه با شرط زيادتي قرض كرده بگيرد واگر گرفت ضامنست بايد بصاحبش رد كند واگر تلف شد مثل انرا هر گاه مثلى باشد يا قيمت انرا اگر قيمي باشد بايد بدهد بلى اگر زياده را در ضمن العقد شرط نكنند وقرض گيرنده بر سبيل تبرع وبخشش چيزي زياده بمقرض بدهد ضرر ندارد ودر حرمت رباه در قرض شرط نيست كه آن جنسي را كه بقرض ميدهد مكيل وموزون باشد بلكه رباه در معدود نيز جارى است واگر در ضمن العقد شرط مدت كنند اقوى وجوب وفاء بآن شرط است وجايز نيست قبل از انقضاء مدت مطالبه كند از او وبعد از انقضاء ميتواند مطالبه كند مگر آنكه مديون قدرت بر اداء آن نداشته باشد بآنكه چيزي نداشته باشد كه بفروشد بغير از خانه كه محل سكناي اوست واسب سوارى وكنيز وغلام با احتياج بآنها وامثال

آن که در این صورت مطالبه کردن جایز نیست بلکه باید صبر کند
تا مدیون قادر بر اداء دین شود واگر کسی پولي یا چیزي دیگر بکسی
قرض داد وقیمت سوقیهٔ آن کم شد مقترض همان قدري را که قرض کرده
بدهد کافی است ومعتبر است در آن چیزي که قرض میدهد تعیین مقدار
آن وتخمین کفایت نمیکند علی الاحوط .

﴿ باب سیم ﴾

در رهن وآن عبارت است أز گرو گذاشتن مالي را نزد کسی که
از او طلبکار است بعنوان وثیقه واطمینان او که اگر طلب او را نداد
أز آن مال استیفاء نماید وگرو دهنده را راهن وگرو گیرنده را مرتهن
میگویند وآن مال را عین مرهونه ومعتبر است در رهن ایجاب وقبول
بهر لفظي که بر آن دلالت کند ومعتبر است در راهن ومرتهن بلوغ
وعقل ودر راهن جواز تصرف در آن مال ودر عین مرهونه آنکه عینی
باشد که فروش آن صحیح باشد ودر دین آنکه ثابت در ذمهٔ راهن باشد
چه عین باشد چه منفعت واگر رهن گذارد مال دیگري را موقوف باجازهٔ
اوست وعین مرهونه ومنافع آن مال مالك آنست ولکن جایز نیست از
براي او نقل آن عین بدیگري مگر باذن مرتهن چنانچه جایز نیست از
براي مرتهن تصرف در آن مگر باذن راهن پس اگر یکي از انها در آن
تصرف نمود بدون اذن دیگري موقوف بر اجازهٔ اوست واگر مرتهن
انرا باذن راهن فروخت ثمن نآ نیز رهن است بشرط آنکه باین قید
فروخته باشد که ثمن آن رهن باشد واحوط آنکه رهن در ثمن بصیغهٔ

جدیده گردد پس أحکام رهن در آن ثمن جاري است وهر وقتي که جایز باشد از براي مرتهن مطالبهٔ دین بعد از مطالبه ونددادن او جایز است عین مرهونه را بفروشد واستیفاء طلب خود را از آن بنماید اگرچه عین مرهونه أز مستثنیات دین باشد وباید با امکان باذن حاکم شرع باشد واگر قیمت عین زائد از طلب او باشد تتمه را براهن بدهد واگر دیون دیگري هم داشته باشد ومفلس شده ومالش وفاء بدیون او نمیکند سائر غرماء با مرتهن شریك نخواهند بود درمقدار طلب او بلی سائر غرماء در آن تتمه باهم شریکند واگر مرتهن طلب دیگري هم أز راهن داشته باشد غیر از آن دیني که آن مال را رهن آن گذارده حال او حال سائرغرماء است در آن .

﴿ باب چهارم ﴾

در حجز است وآن عبارت است از ممنوع بودن کسی از تصرف در مال خود بدانکه أسباب حجز چند چیزاست (اول) بالغ نبودن که مانع از تصرف اوست در مال خود وشناخته میشود بلوغ به بیرون آمدن مني یاروئیدن موی خشن برعانه او یا گذشتن پانزده سال هلالي تمام از عمر پسرونه سال تمام از عمر دختر (دویم) دیوانه بودن تا کامل شود عقل او وکسیکه بعض اوقات دیوانه میشود حال دیوانگي ممنوع از تصرف است بخلاف حال افاقه وملحق میشود باو در حکم سفیه واو کسی است که صرف میکند مال خود را در غیر أغراض عقلائیه (سیم) بنده بودن اگر قائل شویم بمالك شدن او که صحیح نیست تصرف او در مالش

مگر باذن مولی (چهارم) مفلس بودن که ممنوع است از تصرف در اموال خود بچند شرط (اول) ثبوت دین او نزد حاکم شرع (دویم) رسیدن وقت آن اگر دین او مؤجل باشد (سیم) آنکه مالش کمتر از دین باشد (چهارم) مطالبهٔ طلبکاران واما مریض پس اقوی صحت تصرفات اوست در مال خود اگرچه در زائد از ثلث مالش باشد بلی هرگاه وصیت نمود بزائد از مال خود در مقدار زائد نافذ نیست مگر بامضاء ورثه وهمچنین است وصیت غیر مریض پس اگر بعضي امضاء کردند وبعضی رد نمودند بمقدار سهم آن بعض که امضاء نموده اند از آن زیاده نافذ است نه غیر آن .

﴿ باب پنجم ﴾

در ضمان و کفالت است وضمان عبارت است از تعهد نمودن و بذمه گرفتن طلب کسی را از دیگري ومتعهد را ضامن وطلبکار را مضمون له ومدیون را مضمون عنه گویند ومعتبر است در ضمان رضاي ضامن ومضمون له اگرچه ضامن مالدار نباشد با علم مضمون له بان وإلا جایز است از براي او فسخ نماید ضمان را بدانکه بضمان ذمهٔ مضمون عنه بری میشود از آن دین وذمهٔ ضامن مشغول میشود وضامن باید اداء دین نماید پس اگر ضمان بخاهش یا برخصت مضمون عنه بوده ضامن آنچه را بمضمون له داده از او میگیرد وإلا مستحق نخواهد بود وصحیح است ضمان تا مدت معینه باینکه دین را در ذمهٔ خود بگیرد که یکسال دیگر مثلا اداء نماید اگرچه دین مدت نداشته باشد وآنچه ذکر شد در

صورتي است که ضامن مال شود اما اگر ضامن نفس مدیون شود پس
آنرا کفالت گویند که هر وقت طلب کار مدیون را بخواهد کفیل باید
او را تسلیم نماید چنانچه اگر کسي مدیوني را از دست طلبکارش قهراً
رهانید در حکم کفیل میباشد وذمهٔ کفیل بريء میشود از چند چیز
(أول) بتسلیم نمودن مدیون (دویم) ببريء شدن ذمهٔ مدیون از دین
بأداء آن یا بأداء کفیل یا بابراء دائن (سیم) بمردن مدیون (چهارم)
بابراء مکفول له کفیل را از کفالت چنانچه در ضمان نیز ذمهٔ ضامن
بريء میشود بأداء او یا مضمون عنه یا بابراء دائن ذمهٔ او را یا ضمان اورا

﴿ باب ششم ﴾

در حواله وآن عبارت است از منتقل شدن مالي از ذمهٔ کسي
بذمهٔ دیگري مثل آنکه زید مدیون عمرو باشد پس زید عمرو را حواله
بکر کند که طلب خود را از او بگیرد پس زید را محیل وعمرو را محال
وبکر را محال علیه میگویند وذمهٔ زید که مشغول بود براي عمرو فارغ
میشود از آن مال ونقل میشود بذمهٔ بکر بشرط آنکه ذمهٔ بکر مشغول
باشد براي زید بمثل آن مال پس باید بکر که محال علیه است آن مال را
بعمرو که محال است بدهد وشرط است رضاي محیل ومحال أما رضاي محال
علیه پس آن نیز شرط است در صورتیکه مدیون محیل نباشد بانچه بر او
حواله شده است واگر مدیون باشد بآن پس در اعتبار رضاي او اشکال
است واقوی اعتبار آنست واگر مدیون محیل باشد لکن بغیر جنس
آنچه حواله کرده است در این صورت نیز بلا اشکال رضاي او معتبر

است وباید ذمهٔ محیل مشغول باشد براي محال واما اگر ذمهٔ محیل مشغول
نباشد براي محال وحواله کند بمحال علیه که مالي را باو بدهد پس حوالهٔ
مصطلحه نیست بلکه توکیل است .

﴿ باب هفتم ﴾

در اجاره است ودرآن معتبراست چند چیز ﴿أول﴾ عقد که مؤجر
بگوید آجرتك هذا الدار الى سنة بخمسین قراناً ومستأجر بگوید قبلت
هکذا وأمثال آن از چیزهائیکه دلالت کند بر اجارهٔ عین در زمان معین
بعوض معلوم وجایز است بلفظ غیر عربي ومباشرت یك نفر از جانب هر
دو وهمچنین جایز است معاطات در آن چنانچه در بیع گفته شد وعقد
اجاره از عقود لازمه است ودر معاطات جایز است مگر بعد از تصرف
احدهما ﴿ دویم ﴾ تعیین عیني را که باجاره میدهد اگرچه بکسر مشاع
باشد مثل نصف وثلث وامثال آن ﴿ سیم ﴾ تعیین مدت بطوریکه مضبوط
باشد پس اجاره در مدت غیرمعین صحیح نیست که بگوید خانه را اجاره
دادم هر ماهي بیك تومان مثلا ﴿ چهارم ﴾ تعیین مال الاجاره از جنس
وقدر وزمان أداء واگر زمان أداء را معین نکرده باید نقدبدهد وباطل
نمیشود اجاره بمردن مستأجر اما بمردن مؤجر صحت آن محل اشکالست
وباطل نمیشود بفروش آن عین وجایز است کسي أجیر غیر شود وتمام
منافع او ملك مستأجر میشود چنانچه جایزاست أجیر غیر شود براي عمل
معیني .

﴿ باب هشتم ﴾

در مضاربه است بدانکه مضاربه آنستکه کسي قدر معين از پول طلا يا نقرهٔ خودرا بکسي دهد که بآن تجارت کند وشرط کند بر او که ربح آن مابين هردو باشد بنسبت معينه بر وجه اشاعه مثل تنصيف ياتثليث پس مالك را مضارب وآن ديگري را عامل ميگويند واما اگر شرط کنند که تمام ربح مال از مالك باشد پس آن را بضاعت گويند وهم چنين اگر شرطي نکنند پس در اين دوصورت تمام ربح ازمالك است وعامل مستحق اجرت المثل است وأما اگر شرط کنند که تمام از براي عامل باشد پس اگر بدادن آن پول قصد قرض دادن کرده صحيح است وإلا باطل است چنانچه اگر جنسي غير از پول طلا يا نقره باو بدهد يا آنکه ربح را بغير نسبت مشاعه قرار دهد مثل آن که بگويد ده تومان ربح از براي عامل وبقيه از مالك يا بعکس مضاربه نخواهد بود بلکه قرار داد آنها باطل وتمام ربح در اين صور از براي مالك است وعامل مستحق اجرت المثل عمل خود ميباشد لـكن ممکن است آن را بطريق جعاله تصحيح نمود واگر مالك بر عامل شرط کند تجارت مخصوصي را بر عامل معين است که وفاء بشرط او کند واگر تخلف نمود فضوليست با اجازه مالك صحيح وبدون آن باطل وبر هر دو تقدير نه مستحق ربح است ونه اجرت المثل إلا برضاي مالك وعامل مضارب امين است پس اگر مال مالك بدون تعدي وتفريط در دست او تلف شود ضامن نيست .

﴿ باب نهم ﴾

در شرکتست بدانکه شرکت در ابدان باطل است مثلا چند نفر دلاك ونحو آن با هم قرار دهند که آنچه کسب کردند بر روي هم بریزند وقسمت کنند وهمچنین شرکت وجوه باطل است باینکه دو نفر بي چیز که آبرو داشته باشند باهم قرار دهند که هریك هرچه بخرند بنسیه وبفروشند در آن شریك باشند ومنفعت را باهم قسمت کنند وهم چنین باطلست شرکت مفاوضه باینکه با هم قرار دهند که هر یك بهر وجه مالي را مالك شود شریك باشند اما ما عداي اینها از شرکت در اموال صحیح است وسبب آن شرکت چهار چیز است «اول» آنکه بمعامله حاصل شود مثل عامل مضارب که در ربح با مالك شریکند یا آنکه دو نفر هر کدام یك تومان میدهند ویك خروار گندم مثلا میخرند یا خانه اجاره میکنند «دویم» آنکه بارث مالي بآنها منتقل شود «سیم» بممزوج شدن مال احدهما بمال دیگري که ممکن نباشد از هم جدا کنند «چهارم» شرکت عقدیست باینکه دو نفر هریك مقداري از مال بیاورند وبرروي هم ریخته قرار دهند که بآن معامله کنند ودر ربح شریك باشند واین محتاج است بایجاب وقبول قولي یا فعلي وقرار شرکت در ربح بنحویست که با هم قرار دهند وبا اطلاق بنسبت مالین است چنانچه تلف وخسارت نیز بنسبت مالین است ودر تمام صور جایز نیست از براي یکي از آن دو تصرف کند در آنمال مگر باذن دیگري واگر هر دو راضی ببقاء شرکت اند فبها واگر یك کدام از آنها بآن راضی نباشد دیگري را جبر میکنند

بقسمت وطریق قسمت نمودن آنمال یکی ازدو طریق است (اول) انکه همان مال را تنصیف کنند یا تثلیث ونحو آن بر حسب شرکت آنها در ان مقدار وقرعه میزنند هر قسمتي باسم هر کدام در آمد مختص باو میشود واین طریق قسمت در صورتي است که قسمت کردن آن مال باعث نقص قیمت آن نشود بطوري که ضرر وارد آید والا نمي تواند احدهما جبر کند دیگري را باین قسمت بلي تراضي مانعي ندارد «طریق دویم» آن است که آن را باهم بفروشند وقیمت انرا باهم قسمت کنند بطریق سابق وشریك اگر مأذون در تصرف باشد أمین است که ضامن نیست هرگاه آنچه در دست او است تلف شود بدون تعدي .

﴿ باب دهم ﴾

در وکالت است وآن عبارتست از نائب گردانیدن غیري را در تصرفي از مال یا حق یا اجراء عقد وامثال آن وجایز نیست براي وکیل تصرف کند بغیر آنچه موکل معین کرده والا فضولي است واگر اورا وکیل مطلق کند باید وکیل اقتصار کند بر آنچه مصلحت موکل را میداند ووکیل امین است پس اگر بدون تعدي وتفریط مال موکل در دست او تلف شود ضامن نیست ووکالت عقدي است جایز از طرفین که هر کدام میتواند آنرا فسخ کند وشرط نیست که دیگریرا اعلام کند برفسخ خود پس هرگاه وکیل فسخ نمود دیگر جایز نیست در آن مال تصرف نمایدمگر باعلم برضاي موکل واگر موکل فسخ نماید ووکیل قبل از اطلاع برفسخ او تصرفي نمود در آنمال صحیح وممضی است ومحتاج باجازهٔ موکل نیست .

﴿ باب یازدهم ﴾

در ودیعه وعاریه است ودر آن دو فصل است (فصل اول) در

وديعه است وآن عبارت است از آنكه كسي چيزي را بكسي أمانت دهد براي حفظ نمودن آن وآن عقدي است جايز وما دامي كه نزد اوست واجب است بر او حفظ آن بر حسب عادت واو أمين است وبا تلف شدن بدون تعدي ضامن نيست واگر مالك معين كند بر او كه آنرا حفظ كند در جاي معيني متعين است واگر تخلف كند وتلف شود ضامن است مگر آنكه خوف تلف آن را در آنجا داشته باشد وبر حسب عادت مصلحت حفظ آن تغيير مكان آن باشد واگر مودع مرد واجب است بر مستودع فوراً آن أمانت را بورثه او برساند (فصل دويم) در عاريه است وآن عبارت است از دادن مالي را بكسي كه از آن منتفع شود پوشيدن يا سكني وامثال آن واگر بهمان تصرف معين قيمت آن كم شود يا در دست او تلف شود ضامن نيست مگر آنكه شرط ضمان كرده باشند يا عاريه ذهب وفضه باشد وبايد عاريه دهنده جايز التصرف باشد پس اگر غاصب عين مغصوبه را بعاريه بدهد ودر دست او نلقص القيمه يا تلف شود هر دو ضامن ميباشند اگر چه جاهل باشند بغصبيت آن وبايد غرامت آن را بكشند واگر يكي از آن دو غرامت كشيد وبمالكش رسانيد از ديگري ساقط ميشود وبر فرض غرامت كشيدن مستعير اگر وقت تصرف جاهل بغصبيت آن بوده رجوع ميكند بآن بر غاصب معير واز او ميگيرد .

﴿ باب دوازدهم ﴾

در غصب است وآن استيلاء بر مال يا متعلق حق غير است بدون رضاي او وآن حرام است وبر او واجب است فوراً بصاحبش برساند بلكه اگر آن مال بتصرف هر كس رسيده باشد همه ضامن ميباشند واگر

تلف شد بر همه واجب است که از عهده آن بیرون آیند و گذشت که اگر بعضي از انها جاهل بغصبیت بودند وغرامت کشیدند رجوع میکنند بر غاصب اول وقرار ضمان بر اوست که اگر آن مثلي است از قبیل گندم وجو وامثال آن مثل آنرا واگر قیمي است قیمت یوم التلف آنرا علی الاقوی باید بدهد واگر در زمین غصبي زراعت نمود حاصل آن از زارع واجرت المثل زمین از براي مالك بر ذمه زارع است .

﴿ باب سیزدهم ﴾

در صلح است بدانکه صلح عبارت است از سازش ما بین دو نفر چه براي رفع نزاع وچه صلح در مقام بیع یا اجاره یا هبه یا ابراء باشد وآن عقدي است لازم ومستقل که فائده مذکورات را دارد ویکي ازان دو نفر را مصالح ودیگریرا مصالح له گویند وآن چیزیکه منتقل میشود مصالح عنه میگویند اگرچه دعوی یا حقي باشد وآن مالي که بآن صلح میکنند مصالح به ومال المصالحة میگویند وبعد از تعیین همه مذکورات مصالح بمصالح له میگوید صالحتك عما ذکر بما ذکر . ومصالح له قبول میکند وصیغه آن بغیر عربي نیز صحیح است واگر خیاري براي احدهما یا هردو یا ثالثی قرار دهند جایز است وإلا لازم است واگر کسي ادعائي بر کسي داشته باشد واو منکر باشد جایز است که مدعی به خودرا صلح کند بمنکر بمبلغي واو هم قبول کند واین قبول کردن اقرار باستحقاق مدعي نمیشود واین مصالحه رفع نزاع دنیارا میکند اما اگرحقي از یکي در ذمه دیگري باشد میان خود وخدا مشغول الذمه او خواهدبود ودر آخرت از او مؤاخذه خواهد شد مثل انکه ده تومان زید ادعاء میکرد و به پنج تومان

مصالحه نمودند ودر واقع ده تومان از او طلب داشت پنج تومان دیگر
بر ذمهٔ او میماند چنانچه اگر زید هیچ طلب نداشت وادعای دروغ نمود
آن پنج تومان که گرفته است مشغول ذمه است بلي اگر هر دو باطناً از
یکدیگر راضی شوند مؤاخذهٔ اخرویه هم نخواهند داشت ولکن در صورت
اتحاد جنس مصالحهٔ دین باقل جایز نیست اگر چه دائن راضی شود
وهمچنین اگر قدر طلب زید معلوم نباشد واما مدعی علیه میداند اگر
مصالحه کند ودر باطن زید آنچه استحقاق دارد بگذرد ضرر ندارد والا
بقیه را در آخرت مؤاخذ است وخیار عیب وغبن در صلح جاري است
لکن ارش نیست چنانچه در بیع ذکر شد وجایز است صلح منفعت بعین
یا بمنفعت وعین بعین یا بمنفعت وحکم بیع صرف در صلح نقدین جاري نیست
وحکم ربا در آن جاري است پس اگر صلح کند صد تومان را بنود تومان
جایز نیست مگر با ضمیمهٔ در جانب نود تومان بغیر جنس چون مفادش
معاوضه است واگر مفادش غیر این باشد چنانکه بگوید مصالحه کردم که
این دراهم از من باشد وآن دراهم از تو با اختلاف آنها در مقدار ربا
نیست وضرر ندارد .

﴿ باب چهاردهم ﴾

در هبه است وآن عبارتست از بخشیدن مال خودرا بدیگری
بعوض معینی یا بدون عوض ومعتبر است در ان ایجاب وقبول بهر لفظي
که بر آن دلالت کند وکافیست در آن فعل که بدهد باو بقصد بخشیدن
واو بگیرد ومعتبر است در آن قبض دادن که تا ندهد مال باو منتقل نشده
بلي اگر طلبکار طلب خودرا بمدیون ببخشد محتاج بقبض نیست ولي از

عنوان هبه خارجست وابراء است وهبه عقد جایز است که میتواند پس بگیرد مگر در چند مقام که لازمست (اول) انکه موهوب له از ارحام واهب باشد (دویم) انکه موهوب له در عین موهوب به تصرفي کرده باشد باتلاف مانند بریدن پارچه ورنگ نمودن آن ونحو آن از تصرفاتي که موجب تغییراست یا بنقل وامثال آن یا تلف شده باشد نزد او (سیم) انکه هبهٔ معوضه باشد که بدون رضای موهوب له رجوع نمیتواند کرد .

منهج سیم

در بعض مهمات احکام است ودر آن چند مطلب است

مطلب اول

در وقف است وآن عبارتست از حبس نمودن عین وتسبیل منفعت آن ودر آن دو فصل است « فصل اول » در شرائط وقف وواقف وموقوف علیه وعین موقوفه بدانکه شرائط صحت وقف چند چیز است (اول) عقد بگفتن ـ وقفت وسبلت هـــذا المال ـ ونحو آن با قبول موقوف علیه یا وکیل یا ولي او در اوقاف خاصه علی الاحوط ودر وقف بر جهات ومصالح عامه ونحو اینها مثل وقف بر فقراء اعتبار قبول محل تأمل است هرچند احوط است واقوی عدم اعتبار است « دویم » قصدقربت نمودن در آن بنا بر احوط لـکن اعتبار ان محل اشکال است ووقف کافر صحیح است بنا بر اقوی « سیم » دوام پس وقف منقطع الاول مثل انکه از سال دیگر وقف کند یا منقطع الوسط مثل انکه سال آینده را بیرون کند از وقف یا منقطع الآخر که از حال الی یکسال وقف کند صحیح

نيست (چهارم) قبض دادن عين موقوفه را بتصرف موقوف عليه يا وكيل يا ولي او بلي اگر وقف كند بر اولاد صغار خود محتاج بقبض نيست وحاصل ميشود قبض مسجد بيكنماز در آن واما شرائط واقف پس بلوغ وعقل وجواز تصرف در اموال است واما شرائط موقوف عليه پس چند چيز است «اول» موجود بودن در ابتداء وقف پس وقف بر معدوم صحيح نيست بلي بتبع موجود صحيح است مثل انكه وقف كند بر اولاد خود وبعد از ايشان بر اولاد آنها نسلا بعد نسل كه طبقهٔ لاحقه بالفعل موجود نباشند «دويم» معين بودن موقوف عليه پس وقف بر مجهول صحيح نيست ووقف بر عناوين عامه مثل فقراء مؤمنين وطلاب علوم دين جايز است چنانكه وقف بر جهات نيز صحيح است مثل وقف بر مشاهد مشرفه ومدارس ومساجد وقناطر ومقابر بلكه وقف بر مصالح عامه نيز جايزاست ومتولي آن تابع قرار داد واقفست وبا عدم تعيين متولي در اوقاف عامه حاكم شرع جامع الشرائط متولي است وجايز نيست از براي احدي بدون اذن متولي تصرف در آن بلي انتفاع موقوف عليهم در جملهٔ از اوقاف عامه محتاج باذن نيست چنانچه در اوقاف خاصهٔ بلا متولي محتاج باذن حاكم نيست «سيم» انكه موقوف عليه بايد غير واقف باشد پس وقف بر نفس خود صحيح نيست بلي اگر وقف كند برعنوان فقراء وبعد خودش فقير شود محل تأمل است واز شرائط عين موقوفه انكه بتوان از آن منتفع شد با بقاء عين آن پس وقف مأكولات ومشروبات كه انتفاع از آنها متوقف بر افناء آنست صحيح نيست وهم چنين وقف نقدين ونحو آن كه انتفاع بآن متوقف بر نقل واخراج از ملك است

صحیح نیست بلي اگر نقدین را وقف کند براي زینت ونحو آن صحیح است « فصل دوم » در احکام وقف است بدانکه بعد از تحقق شرائط عین موقوفه بوقف کردن از ملك واقف خارج ومنتقل میشود بموقوف علیه حتی در وقف بر عناوین عامه بلکه حتی وقف بر جهات علی الاقوی ولي اختیار آن در وقف بر عناوین یا جهات بامتولي خاص میباشد اگر معین نموده والا باولی عام که محاکم شرعست میباشد وجایز نیست عین موقوفه را بفروشند مگر در بعض مقامات که دو سه مورد آن در باب بیع گذشت چنانچه جایز نیست هبه کنند آنرا وارث برده نمیشود واما اجارهٔ آن صحیح است واگر اجاره داد موقوف علیه عین موقوف را تا زمان معینی ودر بین مدت مرد اجاره نسبت بزمان بعد از موت او باطل میشود واگر مستأجر مال الاجاره را باو داده بقدر نسبت بقیهٔ مدت زمان گذشته از ترکهٔ او میگیرد بلي بموت متولي که مالك معین نموده یا متولي شرعي که اجاره داده باطل نمیشود ومسجد ومدرسه وامثال آن بخراب شدن از وقف بودن بیرون نمیرود .

مطلب دویم

در وصیت است وآن عبارتست از تملیك عینی یا منفعتی بکسي بعد از مردن خود ودر آن دو فصل است « فصل اول » در شرائط وصیت وموصي وموصی له وموصی به بدانکه معتبر است در وصیت ایجاب از موصي بهر لفظي که دلالت کند بر آن وقبول موصی له اگر چه بعد از زماني باشد بلکه اگر چه بعد از موت موصي باشد ومنتقل نمیشود مال

باو مگر بعد از قبول وموت موصي ووصيت عقدي است جايز وبفسخ باطل ميشود وكافي است در فسخ آن عدول موصي از ان پس اگر دو مرتبه وصيت كند دويمي معتبر است هر چند ملتفت وصيت اولى نباشد وهمچنين بفروختن عين موصى بها باطل ميشود ومعتبر است در موصى له آنكه وقت وصيت موجود باشد اگر چه حمل باشد پس اگر سقط شد وصيت باطل ميشود واگر زنده بدنيا آمد ومرد بورثهٔ او منتقل ميشود ومعتبر است در موصى به انكه ماليت داشته باشد وزائد از ثلث مال موصي نباشد واگر زائد باشد موقوف بامضاء ورثهٔ موصي خواهد بود وجايز استكه عين معينى را كه از ثلث مال بيشتر نيست وصيت كند براي كسي يا براي عنواني مثل فقراء وامثال آن پس اگر وصي مخصوصي معين نموده كه اتمال را بفقراء ونحو آن بدهد فبها والاحاكم شرع ولي ايشان است « فصل دويم » بدانكه اگر كسي ديني يا حقي يا واجبي بر عهدهٔ اوست واجبست اداء نمايد واگر نكرد واجبست وصيت كند باداء آن چه واجبات مالية باشد مثل خمس وزكوة ومظالم عباد وچه بدنيه باشد مثل صوم وصلوة وچه مركب از هر دو مثل حج وامثال آن ومستحب است وصيت كردن بمستحبات از قبيل صلهٔ ارحام وصدقات وبناء مدارس وزيارات أئمه انام عليهم السلام وامثال آن .

مطلب سيم

در احكام ميراث است ودر آن دو مبحث است « مبحث اول » در اسباب ارث ودر آن دو چيز است (اول) نسب (دويم) سبب ودر

آن دو مقصد است « مقصد اول » در طبقات وارث نسبي وآن سه طبقه مرتبه است که مادامیکه طبقهٔ سابقه موجود باشد مانع از ارث بردن طبقهٔ لاحقه است پس درآن سه فصل است (فصل اول) در طبقهٔ اولی وانها دو طایفه اند « طایفهٔ اولی » پدر ومادر است ودر آن چند مسئله است (اول) با انحصار وارث به پدر تمام مالرا ارثا میبرد وبا انحصار بمادر ثلث مالرا ارثا وبقیه را رداً میبرد واگر یکي از زوجین یا پدر یا مادر باشد نصیب اعلارا میبرد وبقیه را پدر یا مادر « دوم » با اجتماع پدر ومادر ثلث از مادر است با عدم حاجب وتتمه از پدر است اگر یکي از زوجین نباشد وإلا زوج یا زوجه نصیب اعلاي خودرا میبرد ومادر ثلث را با عدم حاجب وتتمه را پدر میبرد « سیم » با اجتماع پدر ومادر چه یکي از زوجین باشند یا نه اگر میت دو برادر یا یکبرادر ودو خواهر یا چهار خواهر پدر مادري یا پدري داشته باشد وانها حرومسلمان باشند وقاتل هم نباشد بنا بر قولي واین قول اقوی است که انها اگر چه ارث نمیبرند لکن حاجب مادر میباشند از ارث بردن او زیاده از سدس مالرا وهمچنین است هرگاه ابوین یا بنت واحده باشند که اخوه حاجب میشوند مادر را از بردن زیاده پس سدس زاید ارباعا قسمت میشود بر پدر وبنت « طائفهٔ دوم » اولاد است ودر آن چند مسئله است «اول» با انحصار وارث بیك پسر تمام مالرامیبرد وبا تعدد انها باهم بالسویة قسمت کنند وبا انحصار بیك دختر نصف را ارثا وتتمه را رداً میبرد وبا تعدد انها دو ثلث مالرا ارثاً وتتمه را رداً بالسویه قسمت کنند «دوم» با اجتماع پسر ودختر با تعدد وانفراد تمام مالرا للذکر مثل حظ الانثیین

قسمت کنند ﴿سیم﴾ با اجتماع پسر ودختر یا پسر تنها با پدر ومادر هر یك
از والدین سدس مال وتتمه را با تعدد اولاد بنحو مزبور قسمت نمایند وبا
انفراد پسر مختص باوست ﴿چهارم﴾ با اجتماع یك دختر با پدر تنها یامادر
تنها ربع مالرا پدر یا مادر میبرد ارثا ورداً وتتمه از دختر است ارثا ورداً
ودراین فرض اگر دو دختر یا زیاده از آن باشد خمس از پدر یا مادر وتتمه از
بنات است بالسویة ﴿پنجم﴾ با اجتماع والدین بایك دختر دو خمس از
والدین است ارثا ورداً بالسویه وتتمه از دختر است اگر از براي مادر
حاجب نباشد والا مادر سدس میبرد وپدر ربع بقیه ودختر سه ربع بقیه
واگر دو دختر یا زیاده باشند هر کدام از والدین سدس وتتمه از بناتست
بالسویه ودر این صور اگر یکي از زوجین نیز با انها باشد نصیب خودرا
میبرد وهریك از پدر ومادر سدس را وتتمه از اولاد است واگر نقص
باشد بر اولاد است واگر زیاده باشد ابوین هم میبرند ﴿ششم﴾ هرگاه
میت اولاد نداشته باشد ولي اولاد اولاد داشته باشد سهم هریك از آنهارا
باولاد آنها میدهند ارثا ورداً ﴿هفتم﴾ بدانکه از مال میت چهار چیز
است که مختص پسر بزرگ است اگر داشته باشد وسائر ورثه با اوشریك
نیستند ﴿اول﴾ رختهاي میت ﴿دویم﴾ انگشتر او ﴿سیم﴾ شمشیر او
﴿چهارم﴾ قرآن او بلکه احوط در مطلق سلاح وکتب ورحل وراحله
تراضي با سائر ورثه است وهمچنین با تعدد چهار چیز اول ورختهائیکه
براي پوشیدن مهیا کرده وهنوز نپوشیده ﴿فصل دوم﴾ در طبقه دوم
وآن نیز دو طائفه اند ﴿اول﴾ برادر وخواهر ودر آن سه مسئله است
﴿اول﴾ برادر پدر مادري یا پدري تنها با نبودن پدر مادري تنها

با انفراد تمام مالرا میبرد و با تعدد بالسویه قسمت کنند اما خواهر پدر مادري یا پدري تنها با انفراد نصف را ارثاً وتتمه را رداً میبرد و با تعدد آن دو ثلث را ارثاً وتتمه را رداً بالسویه قسمت کنند و برادر یا خواهر مادري با انفراد سدس را ارثاً وتتمه را رداً میبرد و با تعدد ثلث را ارثاً وتتمه را رداً ما بین خود قسمت کنند وخواهر وبرادر مادري با تسویه قسمت کنند « دویم » هرگاه اخوهٔ پدري با پدر مادري جمع شود اخوهٔ پدري ارث نمیبرند وتمام از اخوهٔ پدر مادري است هر چند یك خواهر باشد چه اخوهٔ مادري تنها با ایشان باشد چه نباشد ﴿سیم﴾ خواهر و برادر ابویني تمام مالرا للذکر مثل حظ الانثیین قسمت کنند وهمچنین خواهر وبرادر پدري تنها با فقد ابویني وهرگاه جمع شود برادر وخواهر پدر مادري یا پدري تنها با فقد پدر مادري با برادر وخواهر مادري اخوهٔ مادری با وحدت سدس وبا تعدد ثلث را بالسویه میبرند وتتمه از پدر مادري یا پدري تنها است ودر همه صور اگر یکي از زوجین نیز باشد نصیب اعلاي خودرا میبرد ونقص بر اخوهٔ پدر مادري یا پدري وارد میآید ﴿ طائفهٔ دویم ﴾ جد وجده است ودر آن پنج مسئله است « اول » جد یا جده چه پدر مادري چه پدري تنها چه مادري با انفراد تمام مالرا میبرد وبا اجتماع جد یا جدهٔ پدري للذکر مثل حظ الانثیین قسمت کنند واگر مادري تنها باشد بالسویة میبرند « دوم » با اجتماع جد یا جدهٔ پدری باجد یا جدهٔ مادری ثلث مال از مادری است با انفراد وبا تعدد بالسویه وتتمه از پدری است با انفراد وبا تعدد للذکر مثل حظ الانثیین قسمت کنند « سیم » با اجتماع یکي از زوجین با اجداد وجدات با تعدد

وانفراد انها هريك از زوجين باشند نصيب اعلاى خودرا ميبرند ونقص آن بر جد وجده پدری است ﴿ چهارم ﴾ جد وجده ابي هرگاه مجتمع شود با برادر وخواهر ابي يا ابويني جد بمنزله برادر وجده بمنزله خواهر است وهمچنين در جد وجده امي يا برادر وخواهر امي واما در صورت اختلاف باينكه جد وجده ابي مجتمع شود با اخوه امي يا بعكس پس چنين نيست ودر صورت اولی برادر وخواهر امي با اتحاد سدس وبا تعدد ثلث ميبرند وبقيه از جد يا جده يا هر دو است ودر صورت ثانيه جد يا جده يا هر دو ثلث ميبرند وثلثان ازاخوه ابي يا ابويني است متحدباشنديا متعدد (پنجم) مادامیکه يكي ازبرادر يا خواهرموجود باشند اولاد برادر وخواهر مطلقا ارث نميبرد وبانبودن انها اولاد انها بجای پدر يا مادرند وسهم اورا ميبرند چه با انحصار وارث بآنها چه با اجتماع با جد وجده پس اولاد برادر وخواهر مادری بالسويه قسمت كنند وابويني يا ابي للذكر مثل حظ الانثيين « فصل سيم » در طبقه سيم وانها نيز دو طائفه اند « طائفه اولی » عمو وعمه ودر آن يك مسئله است وآن اينكه عمو يا عمه با انفراد تمام مالرا ميبرد وبا تعدد بالسويه مالرا تقسيم ميكنند وبا اجتماع عمو باعمه با تعدد وانفراد مالرا للذكر مثل حظ الانثيين قسمت نمايند « طائفه دوم » خالو وخاله ودر آن چهار مسئله است (اول) خالو يا خاله با انفراد تمام مالرا ميبرند وبا تعدد بالسويه قسمت كنند چنانچه با اجتماع خالو با خاله نيز بالسويه قسمت كنند (دوم) با اجتماع اعمام با اخوال ثلث از اخوال وتتمه از اعمام است وبا اجتماع يكي از زوجين با اعمام يا اخوال يا هر دو زوج يا زوجه نصيب اعلای خودرا ميبرد

(سیم) با نبودن اعمام وعمات یا اخوال وخالات اولاد هر یك از آنها
باشند بجاي پدر یا مادر میباشد وسهم آنها را میبرد وما دامیکه یکنفر از
اعمام وعمات موجود است اولاد آنها ارث نمیبرند مگر در یك صورت
که جمع شود ابن عم ابویني با عمومي پدري که تمام از ابن عم است
(چهارم) با نبودن اعمام واخوال واولاد آنها اعمام واخوال پدر یا
مادری بجای اعمام واخوال میت میباشند « مقصد دوم » در میراث
بسبب وآن دو چیزاست ﴿ اول ﴾ زوجیت ودر آن چند مسئله است
(اول) بدانکه زوج از مال زوجهٔ دائمه خود نصف را میبرد اگر
زوجه اولاد یا اولاد اولاد نداشته باشد والا ربع میبرد چنانچه زوجه
از مال زوج دائمي خود ربع میبرد اگر زوج اولاد یا اولاد اولاد
نداشته باشد والا ثمن میبرد وبا تعدد زوجات نصیب خودرا در هر دو
صورت بالسویه قسمت کننـــد « دویم » بدانـکه فرق نیست در
ارث بردن زوجین ما بین انکه هر دو یا یکي از انها صغیره باشند یانه
چنانچه فرقي نیست ما بین انـکه دخول بزوجه کرده باشد یا نه ﴿ سیم ﴾
بدانکه زوج از تمام مال زوجه ارث میبرد بخلاف زن چه ذات ولد باشد
یا نباشد که از زمین خانه وزمین زراعت وامثال ان نمیبرد واز قیمت
اعیان عمارت واشجار میبرد واز تتمهٔ اموال در عین انها با ورثه شریك
است ومجراي اب چه قنات باشد چه غیر ان در حکم اراضي است مگر
چیزهائیکه در ان کار کرده باشند از آجر وغیره که مثل ابنیه است ولکن
آبیکه حین الموت در مجری موجود است از منقولات است وآبهاي
بعد ازان تابع مجراي آنست ﴿ چهارم ﴾ اگر کسی درحال مرض زنیرا

براي خود عقد کرده وهنوز باو دخول نکرده وبهمان مرض مرد آن
زن از مال شوهر نه ارث میبرد ونه مهر واگر دخول کرده هر دورا
میبرد بخلاف مریضه که شوهر کرده وبهمان مرض مرد که زوج از او
ارث میبرد اگرچه باو دخول نکرده باشد ﴿ پنجم ﴾ گذشت در باب
طلاق که زن مادامیکه در عدهٔ رجعیه میباشد در حکم زن است ارث
میبرد وهم چنین بعکس ودر عدهٔ باینه وبعد از انقضاء عده ولو
رجعیه هیچکدام از هم ارث نمیبرند مگر در یك صورت وان این
است که مریض زن خودرا طلاق دهد وبهمان مرض بمیرد پس تا یکسال
هلالي ان زن ارث میبرد از شوهر بشرط انکه شوهر نکرده باشد
﴿ دویم ﴾ ولاء است وان در سه مقام است (اول) ولاء عتق (دویم)
ولاء ضامن جریره (سیم) ولاء امامت ودر ان تفصیلي است که از وضع
رساله خارج است بدانکه میراث کسیکه وارث ندارد یا بسبب موانع
ارث ممنوع است.از ارث بردن مال حضرت حجة الله في السموات والارضین
امام زمان عجل الله تعالی فرجه میباشد ودر زمان غیبت آنحضرت سلام الله
علیه اختیار ان بدست حاکم شرع جامع الشرائط است (مبحث دویم) در
موانع ارث است وآن سه چیزاست (اول) کفر با اسلام مورث بدانکه
کافر از مسلم ارث نمیبرد وحاجب طبقات لاحقه نیز نمیشود پس مسلم اگر
چه از طبقهٔ سیم باشد ارث میبرد با وجود طبقات سابقه اگر تمام کافر
باشند وکافر از کافر ارث میبرد اگر هیچ وارث مسلم نداشته باشدوهم چنین
مسلم از مسلم اگرچه باهم مختلف باشند در مذهب ودر اینجا دو مسئله
است ﴿ اول ﴾ اگر کافر مسلم شد بعد از مردن مورث وپیش از قسمت

کردن مال ارث خودرا میبرد ﴿ دویم ﴾ اگر مسلم مرتد شد با فطرت
اسلام بمجرد ارتداد مالش منتقل میشود بوارث مسلم او وزنش از زوجیت
او بیرون میرود بدون طلاق و باید عدهٔ وفات بگیرد از وقت ارتداد
وبحکم حاکم شرع اورا میکشند واگر توبه کرد ومسلمان شد اقوی قبول
توبهٔ اوست ما بین خود وخدا وطاهر میشود لکن مع ذلك واجب القتل
است ومال وعیال او بأو بر نمیگردد بلي مالیرا که تازه کسب کند مالك
میشود بلکه عیالش راهم بعد از عدهٔ وفات بلکه در عده اگر بخواهد
میتواند تزویج کند چنانچه مرتد ملي را تکلیف بتوبه میکنند اگر توبه
کرد مال وعیال او از اوست وإلا اورا میکشند ومال او بقتل منتقل
بوارث مسلم او میشود واگر وارث مسلم ندارد مال امام علیه السلام است
واما زن اگر مرتد شود اگرچه فطري باشد اورا حبس میکنند واوقات
نماز میزنند اورا تا مسلمان شود یا بمیرد ﴿ دویم ﴾ از موانع ارث قتل
است بدانکه اگر وارث مورث خودرا بغیر حق عمداً بکشد از او ارث
نمیبرد بلکه اولیاء مقتول اورا باذن حاکم شرع میکشند چنانچه اگر
خطاء نمود ومورث را کشت باید دیهٔ کامله بدهد واز آن دیه ارث نمیبرد
بلکه خویشان ابوبني یا پدري وزوجین دیه رامیبرند بر حسب طبقات واز
غیر دیه ارث میبرد ﴿ سیم ﴾ از موانع رقیت است پس مملوك نه وارث
میشود نه مورث ومیراث او از مولاي اوست والحمد لله رب العالمین .

طریقهٔ استخارهٔ ذات الرقاع

از حضرت امام جعفر الصادق ﴿ع﴾ روایت شده که فرمود هر گاه
امریرا که اراده کني شش رقعه کاغذ بگیر در سه تاي آنها بنویس

« بسم الله الرحمن الرحیم خیرة من الله العزیز الحکیم لفلان بن فلانه افعل »
ودر سه تاي دیگر بنویس « بسم الله الرحمن الرحیم خیرة من الله العزیز
الحکیم لفلان ابن فلانه لا تفعل » وبجاي فلان ابن فلانه اسم خود ومادر
خودرا بنویس پس آن رقعهارا در زیر مصلاي خود بگذار ودو رکعت
نماز بکن چون فارغ شوی برو به سجده وصد مرتبه بگو استخیر الله
برحمته خیرة في عافية پس درست بنشین وبگو اللهم واختر لی فی جمیع اموري
فی یسر منك وعافیة پس دست بزن ورقعه هارا مشوش کن یعني بیك دیگر
مخلوط کن ویك یك انهارا بیرون آور اگر سه افعل پیاپي در آید پس
بکن آن کار را که اراده کردهٔ واگر سه لا تفعل پیاپي در آید مکن
آنکار را که اراده کرده ای واگر بعضی افعل باشد وبعضی لا تفعل تا
پنج رقعه بیرون آر اگر افعل بیشتر است عمل کن واگر لا تفعل بیشتر
است ترك کن وحاجت نیست به بیرون آوردن رقعهٔ ششم

﴿ بدقت مقابله وتصحیح گردید ﴾

از برادران ایماني خواهشمندم که والدین حقیر را بدعاي خیریاد
نمایند خداوند همه را مؤید بتأییدات امام عصر ارواحنا له الفداء بدارد
بالخصوص حضرت مستطاب حجة الاسلام فقیه اهل بیت العصمة آیة الله
العظمی آقاي حکیم را از جمیع بلیات محفوظ دارد وسایهٔ مبار[illegible]
مسلمین مستدام بدارد بحق محمد وآله الطاهرین المعصومین .

﴿ الاحقر غلامحسین الغزنو[illegible] ﴾

﴿ چاپخانهٔ نجف در نجف اشرف ﴾

